

نبوت

اصول عقاید اسلامی ۳

محسن قرائتی



بسم الله الرحمن الرحیم

نبوت

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نبوت

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور : نبوت/ محسن قرائتی.

مشخصات نشر : [مرکز فرهنگی درسهایی ازقرآن]، ۱۳۶۰.

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.

فروست : درسهائی از قرآن؛ ۴.

شابک : ۸۵ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : نبوت

رده بندی کنگره : BP۲۲۰/ق۴ن۴ ۲ ۱۳۰۰ی الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۷۰۱۵۲

ص: ۱

۱- سخن ناشر

در سال ۱۳۷۵ ، تألیفات حجّت الاسلام والمسلمین « مرآز فرهنگی درسهایی از قرآن » با تأسیس

محسن قرائتی آه به صورت پراآنده توسط ناشران محترم چاپ و منتشر م یگردید، جهت تصحیح و

پس « تفسیر نور » تکمیل در اختیار این مرآز گذاشته شد و بحمداللّه همه آنها خصوصاً مجلّدات اوّلیه

از بازبینی و ویراستاری در مسیر نشر قرار گرفت.

نیز پس از طیّ مراحلِ بازنگری، تکمیل مطالب و پاورقی ها و ویراستاری نهایی، توسط « نبوّت » آتاب

این مرآز منتشر م یگردد.

امید است آه خوانند گان گرامی ما را از پیشنهادات و نظرات خود بهره مند نموده و مطالب خود را به

نشانی:

۱۴۱۸۵ ارسال نمایند. / تهران – صندوق پستی ۵۸۶

مرکز فرهنگی درسهایی ازقرآن

(نبوت) » نبوّت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر جهان هستی هدفی دارد و در مسیر خود خط صحیحی را دنبال می کند، باید برای انسان هم که جزیی از عالم است راهی روشن و دور از هرگونه خطا و انحراف وجود داشته باشد و اگر نباشد او وصله ناهمرنگ هستی خواهد بود.

اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده اند.

اگر انسان خطاکار است، هشدار دهنده می خواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند.

اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده ای هم برای احکام و مسئولیت ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده اند.

اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انسان کاملند.

اگر انسان باید برای آینده خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند.

در این نوع تفسیر و بینش است که نقش انبیا برای کاروان انسانیّت روشن می شود و چنین بینشی تنها در جهان بینی الهی است.

امّا در جهان بینی مادّی که برای هستی راهی و هدفی معیّن نشده و انسان هم بدون طرح و نقشه قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی می رود، مسأله ای به نام نبوّت مطرح نیست.

بنابراین، مسأله نبوّت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد، یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از یک راه ممکن است؛ راهی بدون شک و سهو، آن هم از منبع وحی و علم بی نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد.

اکنون دنیای علم و صنعت شاهد انواع انحرافات و جنایات افراد و ملّت هایی است که چون در خط انبیا نبوده اند، با اختراعات و اکتشافات خود، جهنّمی ساخته اند که مردم را در آن می سوزانند. آنان حتّی در کنفرانس ها و جلساتی که به نام حمایت از مظلوم برگزار می کنند از حقّ وتوهای ظالمانه برخوردارند و با وجود میلیون ها شکم گرسنه در جهان بودجه های میلیاردی صرف مسابقات تسلیحاتی می کنند و با داشتن

انواع وسایل رفاهی باز به مواد مخدّر پناه می برند. با مشاهده چنین وضعی تردیدی نیست که انسان به رهبری معصوم و خطی سالم نیازمند است.

۲- دلایل نیاز به انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » دلایل نیاز به انبیا

با توجّه به مطالبی که بیان شد می توان دلایل نیاز به انبیا را این گونه بر شمرد:

۱- هدفدار بودن هستی

در جهان بینی الهی، هستی هدفدار است و انسان جزیی از هستی است و هستی برای او آفریده شده(۱) و در اختیارش قرار گرفته است.(۲) بنابراین او نمی تواند یله و رها باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

به عبارتی دیگر: نمی توان پذیرفت که تمام هستی هدف دارد، ولی انسان که هستی برای او آفریده شده، بی هدف است.

ص: ۲

فرض کنید تمامی امکانات برای راه اندازی مدرسه ای فراهم شده است؛ مدرسه ای با تجهیزات کامل از جمله کلاس، آزمایشگاه، کتابخانه، امکانات آموزشی و کمک آموزشی و ... که دانش آموزان نیز در کلاس حاضرند، امّا معلّمی در کار نیست و یا اتاق عملی را تصور بفرمایید، کاملا ـ مجهّز، بیمار نیز آماده، ولی دکتر جراحی در میان نیست، معنای این کار چیست؟ یعنی هیچ؛ یعنی کاری بیهوده و عبث.

۲- حرکت هستی

خداوندی که حرکت هستی را بدون ابهام و تردید قرارداد، بر مبنا و مقتضای عدل خود، انسان را متحیّر رها نمی کند.

علاّمه طباطبایی (ره) می فرمایند: کلّ هستی یک حرکت بدون شک دارد، بدین معنا که تمامیِ موجودات در راه رشد خود شک و تردیدی ندارند، اشتباه نمی کنند و در نهایت به رشد و کمال می رسند. در این صورت آیا صحیح و قابل قبول است که انسان گیج و متحیر باشد؟

بی شک، انسان نیز باید یک راه بدون تزلزل در پیش رو داشته باشد که با پیمودن آن به کمال برسد و لازم است این راه را خدای حکیم و عادل - همانگونه که در اختیار تمامی موجودات قرار داده است - در اختیار انسان نیز قرار دهد و او را از سر در گمی نجات دهد، ولی تفاوتی که انسان با سایر موجودات دارد این است که انسان می تواند این راه رشد و کمال را بپیماید و می تواند رها کند.

۳- لطف خداوند

بر مبنای قاعده لطف،(۳) بر خداوند لازم است بندگان را هدایت کند و راه سعادت را به آنها نشان دهد و نزول کتاب های آسمانی و فرستادن پیامبران، لطفی است که از سوی خداوند شامل حال بندگان می شود. چنانکه در قرآن می فرماید: «انّ علینا للهدی»(۴) هدایت مردم بر عهده ماست. خداوندی که می داند در مسیر حرکت انسان، انواع راههای منحرف وجود دارد و شیطان ها کمین کرده اند و هوس ها و غرائز، هر انسانی را به

سمت و سویی می کشانند و او را از راه راست منحرف می سازند، آیا ممکن است او را بدون راهنما رها کند؟

آیا رهاکردن انسانی که راه را نمی داند، از خداوند رحمان و رحیمی که این همه به بندگان خود لطف دارد، شایسته است؟

بدیهی است که اگر خدای متعال پیامبری نفرستد، انسان راه و مسیر و هدف را گم می کند. خداوند خود نیز در قرآن یکی از دلایل ارسال پیامبران را راهنمایی انسان ها و اتمام حجّت بر آنها دانسته است. آنجا که می فرماید: «لو لا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتک من قبل أن نذّل و نخزی»(۵) و در جای دیگری می فرماید: «لئلاّ یکون للنّاس علی اللّه حجّه بعد الرُسُل»(۶)

به عبارتی دیگر اگر خداونـد پیامبرانی را برای راهنمایی انسان ها نفرسـتاده بود، آنان می توانسـتند مـدّعی شونـد که خدایا! ما برای آمـدن به سوی تو، نه نقشه ای داشتیم و نه راهنمـایی. مسـیر هم طولانی و پر مشـقّت بود. دشـمنان نیز فراوان و از درون و برون در کمین ما نشسته بودند، خدایا! چگونه می توانستیم به سوی تو بیاییم و در راه تو قدم برداریم؟

۴- جهل انسان

یکی دیگر از دلایل نیاز به انبیا جهل انسان است.

انسان جاهل است و جاهل نیاز به معلّم و راهنما دارد.

بدون تردید اطلاع و آگاهی انسان از خود و جهان آفرینش بسیار اندك و مجهولات او بی شـمار است. بشر به معلم نیاز دارد تا از مجهولات خود بکاهد و بر معلوماتش بیافزاید.

ممکن است مطرح شود که خود انسان به مرور زمان مطالب را می فهمد و به راهنما و پیامبر نیازی ندارد، در پاسخ باید گفت: هر چنـد انسان به مرور زمان چیزهای انـدکی را می فهمـد، امّا این کافی نیست؛ دقت در آیه ذیل حقیقت ارزنده ای را برای ما روشن می سازد:

خداوند می فرماید: «و یعلّمکم مالم تکونوا تعلمون»(۱)

۴- چند مثال

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » چند مثال

برای روشن تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می کنیم:

۱- میزبانی را تصور کنیـد که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی داننـد و در مسـیر راه هم راه های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید می کند.

در اینجا بر میزبان است که شـخص دلسوز و آگاهی را با داشـتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود.

خداونـد تمام جهان را برای بهره گیری انسان آفریـده و همه ما را برای سـعادت ابدی و بندگی خودش دعوت فرموده است، با توجّه به اینکه مـا راه را نمی شناسـیم و یـا در انتخـاب راه راست اشـتباه می کنیم و در مسـیر حرکت، به خطهـا و وسوسه هـای شیطانی و طاغوت ها و تاریکی های شـرك و جهل و تفرقه وانحراف دچار می شویم، در اینجا اگر میزبان ما که خدای بزرگ است، رهبری همچون پیامبر با چراغی همچون معجزه و نقشه ای

کامـل همچون قرآن، برای هـدایت مـا نفرسـتد، دعوت هایی که خداونـد از ما نموده لغو و بیهوده می شود، و هـدف نهایی از

ارسال پیامبران صورت نمی گیرد، زیرا هدف از بعثت انبیا حرکت انسان به سوی تکامل واقعی است و هر حرکتی هم به مبدأ و مقصد و راه نیاز دارد و هم به وسیله و رهبر و در همه این نیازها نیاز به رهبر ضروری تر است، زیرا اگر رهبر نباشد هم راه را گم می کنیم و هم هدف را و هم وسیله ها نابجا به کار

می رود.

۲- هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می گذارید، دلیل آن هم روشن است: پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه تر است، گرچه مهربان تر نیست.

ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه تر است و هم مهربانتر و به قول قرآن:

«أ فحکم الجاهلیه یبغون و مَن أحسن من اللّه حکماً»(۸)

آیا حکم جاهلیت را طلب می کنند در حالی که کیست که از خدا بهتر حکم کند؟

امّا خداوند آگاه تر است چون او ما را ساخته و سازنده هر چیز اطّلاع کامل و کافی از ساخته خود دارد. قرآن می فرماید: «الا یعلم من خلق»(۹)

۱- ۷) سوره بقره، آیه ۱۵۱.

آیا کسی که آفریده، نمی داند؟

شهید نوّاب صفوی در مثالی زیبا می گفت: شما هر کالا ـ و محصولی را از هر کارخانه ای بخرید باید همان مهندسی که سازنده آن است دستور استفاده از کالا ـ را بدهد و دیگران حقّ صادر کردن دستور ندارند و انسان از یک کالا و محصول کارخانه کمتر نیست، برای انسان باید خداوندی دستور دهد که هم سازنده اوست هم از تمام نیازهای مادّی و معنوی او آگاه است و هم از مسیر ابدی و آینده او با خبر است.

۳- انسان در زندگی خود ناگزیر است راهی را انتخاب کند، در این انتخاب، مسأله مهم آن است که این راه را از چه کسی بگیرد:

الف: طبق فهم یا تمایلات شخصی خود راهی را برگزیند.

ب: راه دیگران را برای خود انتخاب کند.

ج: راهی را برگزیند که انبیا از طرف خدا آورده اند.

یک بررسی کوتاه ما را به راه سوم راهنمایی می کند، زیرا تجربه نشان داده که ما بارها راهی را انتخاب کرده ایم و سپس به اشتباه خود پی برده، تغییر مسیر داده ایم. شما کسی را پیدا نمی کنید که در عمر خود بارها از اعمال و رفتار و تصمیم های خود پشیمان نشده باشد به این دلیل راه اول را ترک می کنیم.

راه دیگران هم برای ما ارزشی ندارد زیرا همان محدودیّت علم و محکومیّت غرائزی که مسیر ما را عوض می کرد راه آنان را نیز دچار لغزش می کند.

تنها راه، همان راهی است که از علم بی نهایت خدا و از طریق وحی به وسیله پیامبران معصوم علیهم السلام به ما عرضه شده است.

آری، زمانی نقش انبیا برای ما روشن می شود که مکتب های بشری را با مکتب های آسمانی و جوامعی را که از نعمت راه انبیا برخوردارند با سایر جوامع مقایسه کنیم و از نارسایی دیگر مکتب ها آگاه شویم و نمونه های تربیت شدگان مکتب انبیا و دیگر مکاتب را مشاهده کنیم.

ص: ۶

گروهی قدر خدا را چنان که باید نشناختند زیرا گفتند: خدا به کسی وحی نکرده است.

راستی چگونه ممکن است خدای حکیم همه موجودات را برای انسان خلق کند ولی خود او را بدون برنامه به حال خود رها کند. آیا این کار، خلاف حکمت نیست؟ اگر کسی چنین خیال کند در حقیقت خدا را درست نشناخته است.

امّا با این حال علم و عقل جایگزین انبیا نمی شوند و ما را از پیامبران بی نیاز نمی کنند، به دلایلی که ذکر خواهد شد.

ص: ۷

۳– راه انبیا خواسته دیرینه انسان

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » راه انبیا خواسته دیرینه انسان

انسان فطرتاً از قانونی که عادلانه باشد پشتیبانی می کند. انسان، عاشق حکومتی است که برخاسته از تمایلات قشر خاصی نباشد. انسان رهبری می خواهد که هیچگونه خود خواهی و امتیازطلبی نداشته باشد و با ساده ترین وضع زندگی کند. یک رنگی، سادگی، صداقت، حسن سابقه و عدالت خواهی از خواسته های طبیعی هر انسانی است و طبق شواهد تاریخی، نمونه بارز این نوع حکومت و رهبری، تنها در شخص انبیا و نظام عادلانه

آنان و کسانی که از نظر مکتبی به آنان نزدیک ترند دیده شده است و پاسخ مثبت دادن به این خواسته طبیعی، جز در پرتو خط انبیا، چیزهایی را که نمی توانستید بفهمید و درک کنید خداوند به شما می آموزد. این آیه نمی فرماید: چیزهایی را که نمی دانستید به شما می آموزد؛ بلکه به این نکته عنایت دارد که چیزهایی وجود دارد که شما نمی توانید بفهمید و درک کنید!

راستی چگونه با علم و فکر بشر می توان به حوادث عالم برزخ و قیامت پی برد، آیا این، جز از راه انبیا ممکن است؟

علاّمه طباطبایی (ره) می فرمودند: من برای فضلای قم دو دوره درس فلسفه گفتم، در هر دوره به بحث معاد که رسیدم متوقّف شدم. چون اصل معاد را با استدلال های فلسفی می توان ثابت کرد، امّا بدون استفاده از وحی و رهنمود پیامبران چگونه می توان از حوادث آن سخن گفت؟

محقّق نمی شود؛ دلیل آن هم سیستم های حکومتی و رهبران جنایتکاری است که در تمام دنیا در طول قرن ها خون مستضعفان را مکیده اند و این همه حقوقدان و سیاستمدار، دردی از محرومان درمان نکرده اند و هنوز در خرافاتی نظیر نژادپرستی و بت پرستی به سر می برند.

۵– دلائل نارسایی علم

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » دلائل نارسایی علم

الف : محدودیّت علم انسان

هر روز شاهدیم که به تعداد دانشکده ها تخصصی اضافه می شود و اختراعات و اکتشافات جدیدی نصیب انسان می گردد. امّا واگذار کردن انسان به علم و عقل خود در حقیقت در سنگلاخ قرار دادن و گیج کردن اوست، زیرا فهم و علم و فکر مردم متفاوت است، بیشتر درگیری ها و اختلافات خطرناک از افراد عاقل و آگاه سرچشمه می گیرد، علم و عقلی که مایه ایجاد این همه درگیری است چگونه می تواند برطرف کننده نزاع ها و

تفاوت ها باشد؟ هر کسی چیزی را خیر می داند که چه بسا دیگری آن را نمی فهمد.

آری آگاهی انسان کم است. نه از گذشته خبر صحیحی دارد و نه از آینده و نه به طور دقیق از بازتاب و عکس العمل های فوری یا تدریجی کار خود اطلاعی دارد. چه زیبا گفته اند که علم انسان در کنار جهلش همچون قطره ای در کنار دریاست.

ب : فراوانی موانع شناخت

یکی از بحث هایی که در موضوع شناخت مطرح می شود موانع شناخت است. هنگامی انسان حق را درک می کند که مانعی در مسیر شناخت او نباشد.

انسان با داشتن عقل و فکر و قدرت تحصیل گاهی چنان در مسیر طوفان غرائز قرار می گیرد که قدرت شناخت واقعیت را از دست می دهد. متأسّفانه آن قدر عینک های رنگارنگ جلو چشمان ما قرار می دهند که درست تشخیص نمی دهیم. چه بسا چیزهایی را حق می بینیم که باطل هستند و چیزهایی را باطل تشخیص می بینیم که حق هستند؛ برخی را دوست می پنداریم که دشمن اند و برخی را دشمن خیال می کنیم که دوست هستند.

در قرآن و حدیث به موانع شناخت توجه زیادی شده است. هر یک از غضب و شهوت و محبّت و تعصّب و تمایلات می توانند جلو شناخت صحیح را بگیرند و انسان را از درک واقعیت ها بازدارند.

کوتاه سخن آنکه چون انسان محکوم غرائز است و واقعیت ها را همه جا چنان که هست نمی بیند و گاهی بر خلاف شناخت صحیح عمل می کند، حقّ قانونگذاری ندارد.

قرآن کریم می فرماید: «ان الحکم الاّ للّه»(۱۲)

پس اگر ما به مجلس شورای اسلامی قوّه مقنّنه می گوییم، در واقع مراد وضع قانون مطابق قوانین الهی است.

ج : تأخیر در فهم

گاهی به مرور زمان و با پیشرفت علم، دست انسان به واقعیاتی می رسد، لکن گناه صدها سال تأخیر دسترسی را به عهده چه کسی بگذاریم؟ مثلاً حدود نیم قرن است که ثابت شده مصرف

ص: ۸

گوشت خوک موجب تولید و رشد کرم کدو و کرم تریشین است، اما کسانی که از طریق وحی، از حرام بودن گوشت خوک آگاه شدند قرن ها سال است که از خطر آن مصونیّت دارند،

ده ها دستور در اسلام داریم که مرور زمان و پیشرفت علم از روی اسرار آن پرده برداشته ولی پیروان مکتب انبیا از همان روز اول در مسیری قرار گرفتند که دانشمندان متّکی به علم و تجربه خود پس از قرن ها به آن رسیدند.

د : درک معنویّات

انسان با علم و عقل و مشورت و بررسی های خود تنها در مسائل محسوس و مادی می تواند گام بردارد و راهی را انتخاب کند، امّا در شناخت سعادت ابدی و رشد معنوی و تربیت روحی که دست انسان از آنها کوتاه است جز طریق وحی و راه انبیا راهی ندارد.

ص: ۹

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » وجدان، نمی تواند جایگزین انبیا گردد

برخلاف تصوّر گروهی که خیال می کننـد وجـدان اخلاقی برای هـدایت انسان کافی است و دیگر از راهنمایی انبیا بی نیازیم؛ بایـد بگوییم: وجـدان اخلاقی تا حـدود زیادی به خود ما و جامعه ما وابسـته است، و رنگ محیط و عادت به خود می گیرد و قابل تغییر است و هرگز نشان دهنـده واقعیات نیست. همین سـیگار تلـخ، که هر وجـدان سالمی بار اول آن را طرد می کنـد، به خاطر عادت و محیط، کم کم به مرحله ای می رسد که فرد از مصرف

آن لذّت می برد.

کسانی را می شناسیم که از سربریدن یک مرغ وحشت داشتند ولی با تکرار آن، احساس و وجدانشان تغییر یافته است.

البته وجـدان چیز خوب و مفیـدی است امّـا نمی توان بر آن تکیه کرد. در دعای کمیل می خوانیم: «اللّهم اغفرلی الـذّنوب الّتی تهتک العصم» خدایا! گناهانی که پرده ها را می درد بر من ببخشا!

انسان بار اول که گناه می کنـد، ناراحت می شود و وجـدان، او را آزار می دهد، امّا بر اثر تکرار، انجام گناه برای او عادی می شود حتی گاهی از این که گناه نکرده ناراحت است.

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرماید:

انبیـا آمدنـد تـا فطرت بشـر را زنـده کننـد و پرده هـای غفلت را کنـار بزننـد. ولی بحث ما در این است که آیا می توان تنها به رهنمودهای وجدان قناعت کرد؟ البته که پاسخ منفی است.

۶- قوانین بشری، نارسا، ناقص و مورد تردید است

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » قوانین بشری، نارسا، ناقص و مورد تردید است

کسانی که خود را از مکتب وحی و راه انبیا بی نیاز می دانند برای زندگی خود قوانینی از این قبیل تدوین می کنند:

۱- قوانین اسـتبداد فردی که از اراده یـک فرد خودکـامه سرچشـمه می گیرد و ضـعف و نارسـایی و تحمیـل و خفقـان و تنگ نظری و ... به همراه دارد.

۲- قوانین اسـتبداد طبقاتی که تنها یک طبقه آن را وضع می کننـد، و ناگفته پیـداست که این سـری قوانین تنها مصـلحت یک طبقه و قشر خاص را در نظر می گیرد و تحت تأثیر همان طبقه حاکم است.

۳- قوانین ملّی که برخاسـته از آرای ملّت است؛ خواه این قوانین با حقیقت و مصلحت توأم باشد یا نباشد. دنیای امروز این نوعِ سوّم را مترقّی ترین قوانین می دانند در حالی که هیچ یک از قوانین بشـری جامع و کامل نیست و به همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان اشراف ندارد. زیرا افرادی که به اتّکای علم و عقل خود برای ما قانون وضع کرده اند:

الف : چگونه تمام ابعاد انسان را شناخته و نیازش را دانسته اند؟

ب : آیا به راستی خیرخواه بشر بوده اند؟

ج : چگونه مطمئن باشیم خطا نکرده اند؟

ص: ۱۰

د : شاید منافع فرد یا گروه خاصّی را در نظر گرفته باشند و محیط و نظام خانوادگی یا قبیله ای یا اقتصادی مسیر شناخت واقعی آنان را عوض کرده و فشارها و محیط بر قانونگذاری آنها اثر گذاشته باشد.

ه : از کجا که تحت تأثیر غرائز شیطانی وطاغوت ها قرار نگرفته اند؟

و : از کجا مطمن شویم که بازتاب و عکس العمل این دستورات دیر یا زود به ضرر فرد یا جامعه منتهی نخواهد شد؟

این ها تردیدهایی است که با چندین سال سوء سابقه حامیان حقوق بشر و کسانی که از عدالت اجتماعی دم می زنند به یقین تبدیل شده است و همه فهمیدیم که این حامیان دروغین برای نجات محرومان و مستضعفان، گامی مؤثر و چشمگیر برنداشته اند و شاید کمتر کسی باشد که نسبت به اجرای قوانین بشری با این سابقه و تجربه تلخی که دارد احساس دلگرمی کند و اگر احیاناً در مناطقی از دنیا به همین قوانین برخاسته از افکار

این سیاستمداران و حقوقدانان عمل می شود یا به خاطر ادامه زندگی مادّی و یا ترس از جریمه و مخالفت دولت است و گرنه پیروان هیچ منطقی جز مکتب انبیا، در عمل کردن به قوانین، در درون خود احساس عشق و شور و قداست نمی کنند.

راستی، انسانی که آزاد آفریده شده و آزاد به دنیا آمده است چرا امروز غلام حلقه به گوش و فرمانبر این و آن باشد؟ چرا از قانونی که انسان دیگری همانند او، وضع کرده باید پیروی کند؟

آری، این مسائل و تردیدها، شور و عشق به عمل را در درون انسان می خشکاند. این بدگمانی ها بخصوص در زمانی بیشتر جلوه می کند که انسان در عمل به این قوانین هرگز تشویق نمی شود، ولی هرگاه از عمل به آنها سرپیچی کرد فوراً جریمه می شود، بر خلاف قوانین آسمانی که همان گونه که برای متخلفان و گناهکاران کیفر و تأدیب مقرر نموده، برای افراد باتقوا و اهل اطاعت نیز اجر و پاداش اخروی در نظر گرفته است. در

مکتب انبیا حتی برای گام هایی که انسان در مسیر هدف برمی دارد اجر و پاداش مقرر شده و این خود امتیاز دیگری برای راه انبیاست.

۷- ویژگی های قانونگذار

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » ویژگی های قانونگذار

با توجه به مطالبی که بیان شد نتیجه می گیریم که قانونگذار زندگی بشر باید شرایط و امتیازات ذیل را داشته باشد:

۱- علم و احاطه کامل به تمام نیازهای ظاهری و باطنی انسان.

۲- لطف و مرحمت کامل نسبت به انسان.

۳- عدالت کامل و ترجیح ندادن تمایلات بر مصلحت و حقیقت.

ناگفته پیداست که چنین قانونگذاری، کسی جز خدای متعال نیست که پیام ها و راهنمایی ها و قوانین او به وسیله انبیا به انسان می رسد. آری، پیامبران به منزله دستگاه گیرنده ای هستند که در پیکره جامعه بشریت کار گذاشته شده اند و پیام های الهی را می گیرند و به مردم می رسانند.

۸- آیا می توان در برابر دعوت انبیا بی تفاوت ماند؟

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » آیا می توان در برابر دعوت انبیا بی تفاوت ماند؟

دلائل زیادی ما را از بی تفاوتی در برابر دعوت انبیا باز می دارد که چند نمونه را در اینجا نقل می کنیم:

۱- در طول تاریخ، پیامبران قیام کردند و تا شهادت پیش رفتند و حسن سابقه آنان نزد دوست و دشمن روشن است و حتی دشمنان هم نسبتِ گناه و خلاف به آنان نمی دهند. آنان دلائل روشن و معجزات فراوانی نشان دادند و پیروان صدیقی پیدا کردند.

اگر ما احتمال دهیم که سخن انبیا راست و درست است، همین احتمال کافی است که در راه خود تجدید نظر کنیم و راه انبیا را پیش گیریم، زیرا طبق رهنمود عقل، دفع ضرر احتمالی لازم است و نمی توان گفت: احتمال ضرر کم است؛ چون مورد احتمال، خطر و عذاب سخت وابدی است، لذا عقل به ما می گوید سراغ تحقیق برویم و در راه آن بزرگواران گام برداریم و در راهی که داریم تجدید نظر کنیم.

۲- اگر نگاهی به مخالفان انبیا کنیم مشاهده خواهیم کرد که در قدیم (ابوها) و امروز (ابرها) با راه پیامبران مخالفند. در قدیم ابوجهل ها، ابولهب ها و ابوسفیان ها مخالف بودند و امروز ابرقدرت ها مخالفان سرسخت راه انبیا هستند. ما از مخالفت این قدرت های شیطانی به حقّانیّت راه پیامبران پی می بریم.

۹- بیان قرآن درباره انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » بیان قرآن درباره انبیا

اکنون که نیاز به انبیا را از طریق عقل دانستیم، به چند آیه از قرآن نیز اشاره می کنیم:

«ولکلّ اُمّه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لایظلمون»(۱۳)

برای هر گروه و امّتی، پیامبری است پس زمانی که پیامبرشان آمد میان مردم به عدالت و قسط حکم می شود و به احدی ستم نمی شود.(۱۴)

«وانْ من امّه الاّ خلا فیها نذیر»(۱۵)

هیچ امتی نیست مگر آنکه در میان آنان پیامبری برای هشدار دادن آمده است.

«انّ علینا للهدی»(۱)

همان هدایت مردم بر ما لازم است.

«ومن احسن من اللّه حکماً»(۲)

کیست که از خداوند حکم و دستور بهتری دهد؟

«قل فللّه الحجّه البالغه»(۳)

بگو: رساترین حجّت و دلیل تنها برای خداست.

دیگر نمی توانید بگویید: من راه حق را از باطل تشخیص نمی دادم، زیرا با وجود رهبران معصومی همچون انبیا راه هرگونه عذرتراشی به روی شما بسته می شود، و تنها اوست که می تواند شما را از این که به مکتب و برنامه آن بزرگواران توجّه نکرده اید محکوم نماید.

«لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه»(۴)

تا هلاک شود هر که هلاک شدنی است از روی دلیل، و زنده شود هر که قابل حیات است از روی دلیل.

آری، باید راه و چاه روشن باشد تا انسان هریک را از روی آگاهی و آزادی کامل انتخاب نماید.

«رسلاً مبشّرین و منذرین لئلایکون للنّاس علی اللّه حجّه بعد الرسل»(۵)

ما پیامبران را بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم تا بعد از آن برای مردم جای هیچ گونه عذری وجود نداشته باشد، که بگویند: نمی دانستیم و کسی به ما خبری نداد.

«ولو انّا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربّنا لولا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتک من قبل ان نذّل و نخزی»(۶)

این آیه نیز نظیر آیه قبل می فرماید: اگر ما قبل از پیام انبیا مردم را هلاک کنیم زبان به اعتراض گشوده، می گویند: ای خدای ما! تو که از راه ما راضی نبودی، چرا پیامبر و رسولی برای ما نفرستادی تا ما را قبل از آنکه به ذلت و بدبختی برسیم هدایت کند؟

۱- ۱۶) سوره لیل، آیه ۱۲.

۲- ۱۷) سوره مائده، آیه ۵۰.

۳- ۱۸) سوره انعام، آیه ۱۴۹.

۴- ۱۹) سوره انفال، آیه ۴۲.

۵- ۲۰) سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۶- ۲۱) سوره طه، آیه ۱۳۴.

۱۰- چگونه جامعه را به پیروی از قوانین الهی پایبند کنیم؟

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » چگونه جامعه را به پیروی از قوانین الهی پایبند کنیم؟

در جامعه بشری، هر قانونی با اِعمال روشهایی در میان مردم اجرا می شود و ما به اختصار آنها را بیان می کنیم:

۱- عادت و تقلیـد: گاهی مردم فرمانی را تنها به خاطر پیروی از نیاکان و بـدون آگاهی و بصیـرت می پذیرنـد، اقبال لاهوری می گوید:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی در خوی غلامی زسگان پست تر است

من ندیدم که سگی نزد سگی سر خم کرد

اسلام هرگز پیروی کورکورانه را نمی پذیرد و قرآن در آیات فراوانی از روش بت پرستان، که عمل خلاف خود را با تقلید از نیاکان توجیه می کردند، به شدت انتقاد می کند.

«واذافعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آبائنا»(۲۲) هرگاه عمل خلافی را مرتکب می شدند تنها دلیل آنان این بود که پدرانمان نیز این عمل را انجام می دادند. و درباره پرستش غیر خدا می گفتند: «قالوا وجدنا آبائنا لها عابدین»(۲۳)

۲- ترس و طمع: اسـتبدادگران با ارعاب و ترس، مردم را به بردگی کشانـده و قوانین خود را اجرا می کننـد، فرعون به موسـی می گفت:

«لئن اتّخذت الهاً غیری لاجعلنک من المسجونین»(۲۴)

اگر غیر از من خدای دیگری برای خود بپذیری تو را به زندان می افکنم.

افرادی را هم از راه تطمیع به خود جـذب می کنند، همان گونه که فرعون ساحران زمان خود را جمع کرد و به آنان وعده داد که اگر بتوانید موسی را رسوا کنید، هم به شما مزد می دهم و هم شما را از نزدیکان خود قرار می دهم:

«فلما جاء السحره قالوا لفرعون أاِنّ لنا لاجراً ان کنا نحن الغالبین قال نعم وانکم اذا لمن المقربین»(۲۵)

گفتند: آیا اگر موفق شدیم به ما مزد می دهی؟ فرعون گفت: آری، و شما حتماً از نزدیکان و درباریان من خواهید بود.

ناگفته پیـداست که ترس و طمع دو عامل قوی برای تسـلیم شـدن مردم در برابر قانون است، ولی این دو عامل، قدرت انتخاب

آزادانه و آگاهانه را به شدت تضعیف می کند، اسلام با این که مسأله

ص: ۱۴

ترس از دوزخ و علاقه به بهشت را مطرح نموده، ولی چون تحقق وعـده هـا در این جهـان نیست و مردم آنها را دور و بعـد از مرگ می بینند، با آرامی راه خود را انتخاب می کنند. فرق است میان کسی که سررسید بدهکاری او فرداست، با کسی که

سررسید بدهکاریش چند سال بعد است، اولی دست و پای خود را گم می کند در حالی که دومی گویا اصلاً بدهکار نیست.

ترس وطمعی که نسبت به فردای قیامت است هرگز مردم را مجبور به عمـل نمی کنـد، بهترین دلیل ما تجربه عینی روی خود مردم است که با علم به وعده های الهی باز در عمل این همه سهل انگاری می کنند.

۳- فهم و آگاهی: پدر و مادری که فرزند خود را امر و نهی می کنند، سعی دارند در حدّ توانِ فرزند خود، مصلحت و مفسده کارها را به او بگوینـد و بر این اساس او را برای پـذیرش دسـتورات خود آماده کننـد. فرزنـد نیز تا جایی که بفهمـد، بر اساس آگـاهی عمـل می کنـد و در مواردی که دلیل امر و نهی را نفهمـد، چون والـدین را خیرخواه خود می دانـد به دسـتورات آنها عمل می کند و می داند که آنها از روی اطلاع و آگاهی سخن

می گویند و بی جهت دستوری نمی دهند.

اسـلام برای دعـوت مردم به پـذیرش دسـتورات الهی معمولاً ـ از این راه اسـتفاده می کنـد و حکمت امر و نهی خود را به طور اجمال یا تفصـیل بیان می دارد تا مؤمنان در انجام آن، انگیزه بیشتری داشـته باشـند. گرچه لازمه ایمان به خـدا، ایمان به علم و عـدل و حکمت اوست و اگر انسان، دلیل حکمی را نفهمیـد می دانـد که خداونـد بدون حکمت حکمی صادر نمی کند، پس در برابر او تسلیم است و نسبت به احکامش تعبّد دارد.

در روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام علت بسیاری از دستورات اسلام ذکر شده، و کتاب هایی نیز در این باره نوشته شده است.(۲۶) خوشبختانه پیشرفت هم روز به روز حقائق را روشن می سازد و از فلسفه احکام پرده برمی دارد.(۲۷)

۴- عشق و محبّت: اگر ما کسـی را دوست داشـته باشیم دستورش را عمل می کنیم، گرچه این علاقه نابجا باشد تا چه رسد به عشق و علاقه ای که با شناخت و آگاهی و بر اساس عقل و فهم استوار شده باشد:

«والّذین آمنوا أشدّ حبّاً للّه»(۲۸)

کسانی که به خدا ایمان دارند، شدیدترین علاقه و محبت را برای خدا دارند.

روشن است که بهـترین و سـالم ترین و معقول ترین راههـا همـان راه چهـارم و پنجم است. راه «فهم و آگـاهی» و راه «عشق و محبت». این دستور صریح اسلام است که می فرماید:

«اُدع الی سبیل ربّک بالحکمه والموعظه الحسنه وجادلهم بالّتی هی احسن»(۱)

مردم را با بیان مستدل و حکیمانه و موعظه های دلپذیر و مجادله نیکو، به راه خدا دعوت کن.

استفاده از قهر و جدال، در آخرین مرحله باید انجام شود، راه رسمی، همان تعلیم دادن و ایجاد عشق و محبت است. این قرآن است که می فرماید:

«فلیعبدوا ربّ هذا البیت الّذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»(۲)

۱۱- ضامن اجرا چیست؟

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » ضامن اجرا چیست؟

در بحث گذشته گفتیم: هیچ یک از تقلید یا ترس و طمع، نمی تواند عامل صحیحی برای عمل به قانون باشد و بهترین عامل همان بالا بردن رشد فکری و فهم و ایجاد محبت و عشق به قانون گذار است. اکنون شیوه عمل اسلام را درباره این دو موضوع بیان می کنیم:

۱- رشد فکری: در هیچ مکتبی مانند اسلام به تحصیل علم و تفکر سفارش نشده است، این همه که به معاشرت با دانشمندان با تقوا یا سیر در زمین و یا مشورت اهمیت داده شده به خاطر آن است که سطح فکر ما بالا رود. در سراسر قرآن اگر تاریخ اقوام پیشین و علل سقوط آنان و تاریخ انبیا و رمز موفقیت آنها به چشم می خورد، برای این است که فکر ما رشد کند.

بیان فلسفه احکام و بیان عوامل هلاکت امت های لجوج پیشین تا حدّ زیادی می تواند ضامن اجرا باشد.

۲- استمداد از عواطف: از عوامل محرک انسان در کارها، احساسات و عواطف است.

لذا مسأله تشویق مؤمنان، در قرآن بسیار مطرح شده، تا جایی که خداوند به پیامبرش می فرماید:

«و صلّ علیهم اِنّ صلاتک سکن لهم»(۳۱)

بر کسانی که زکات خود را می پردازند درود بفرست، که این تشویق سبب آرامش آنان است.

خداوند در جای دیگر می فرماید:

«ومالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها»(۳۲) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، زیرا او بود که مردم را از گرسنگی و ترس به سیری و آرامش رسانید.

این آیه، تأمین رفاه و امنیت را از سوی خدا مطرح کرده تا احساس قدردانی و عشق به خدا را در آنان برانگیزد.

۱- ۲۹) سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- ۳۰) سوره قریش، آیه ۴.

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان، از مردان و زنان و کودکان که در اسارت ستمگران فریاد نجات سرمی دهند و از خدا رهایی خود را آرزو می کنند، به جنگ و قیام نمی پردازید؟!

در این آیه خداوند برای تحریک و بسیج مردم، چهره کودکانی را که در چنگ ستمگران گرفتار شده اند ترسیم نموده و از عواطف مردم استمداد می کند.

در جای دیگر می خوانیم:

«او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیماً ذامقربه او مسکیناً ذامتربه»(۱)

۱۲- راههای شناخت انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » راههای شناخت انبیا

برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: ۱- معجزه. ۲- بررسی گذشته، حالات و کارنامه انبیا. ۳- اشارات پیامبران قبلی.

غذا دادن در ایام قحطی، به یتیمی که نزدیک و فامیل است یا مسکینی که روی خاک نشسته، سفارش شده است.

توجّه دارید که تعبیرها همه عاطفی است و با استمداد از عواطف، مردم را به عمل دعوت می کند.

۳- سومین ضامن اجرا که از همه عوامل قوی تر است مسأله ایمان به خدا و معاد است. ایمان به اینکه فرمان از خداست و من بنده او و زیر نظر او هستم، به سوی او باز می گردم و در دادگاه عدلش باید پاسخ بدهم. ایمان به اینکه هر کار خوبم را ده برابر پاداش می دهد و لغزشم را می بخشد. ایمان به اینکه هر ذرّه ای از خیر و شر حسابی دارد. آری، چنین ایمان و باوری نقش مهمّی در اطاعت و فرمانبرداری دارد.

۴- امربه معروف و نهی از منکر: اگر جامعه ای از حالت بی تفاوتی درآید و حالت تعهد و فعال به خود گیرد، همه مردم، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، همان گونه که ماشینی اگر بر خلاف قوانین راهنمایی حرکت کند تمام ماشین ها برای او بوق می زنند و چراغ روشن می کنند و تخلّف او را تذکّر می دهند و آن قدر این عمل تکرار می شود تا راننده پشیمان شود و از تخلّف دست بردارد. آری، خود مردم می توانند

ضامن اجرای قانون باشند.

۵ - حکومت و کیفر: در مثال فوق اگر راننده به تذکر و هشدار مردم اعتنایی نکند و در برابر آن همه بوق و چراغ بی تفاوت باشد و به حرکت خود ادامه دهد، نوبت پلیس و جریمه می رسد.

آری، ضامن اجرای برخی احکام اسلام، حکومت اسلامی است که مرتکب برخی گناهان را کیفر می دهد تا قانون خدا حاکم شود.

۱- ۳۳) سوره بلد، آیه ۱۴ تا ۱۶.

۱۳- اولین راه: معجزه

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » اولین راه: معجزه

کسی که می گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با قدرت و علم بی نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهده دیگران بر نیاید و بدین وسیله گفته خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه می نامند.

هر یک از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱- نرم شدن آهن برای حضرت داوود. «و النا له الحدید»(۳۴)

۲- مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان. «فسخّرنا له الریح تجری بامره»(۳۵)

۳- بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح. «انّا مرسلوا الناقه فتنه لهم»(۳۶)

۴- اژدها شدن عصای حضرت موسی. «فاذا هی ثعبان مبین»(۳۷)

۵ - خلقت پرنده توسط حضرت عیسی. «انی اخلق لکم من الطین کهیئه الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله»(۳۸)

سؤال: کار انبیا با کار مخترعان و مرتاضان و ساحران و پهلوانان چه فرقی دارد؟ آنان نیز به اعمالی دست می زنند که از عهده دیگران برنمی آید، چرا به آنها پیامبر گفته نمی شود؟

پاسخ:

۱- کار این افراد در اثر تعلیم است. مرتاضان و مخترعان، دوره و استاد دیده اند، ولی انبیا، معلم و مرشد و استادی ندیده اند.

۲- کار این افراد تمرینی است بر خلاف کار انبیا. مرتاضی که چهل روز نمی خوابد یا غذا نمی خورد و پهلوانی که وزنه سنگینی را بر سر دست می گیرد، در اثر مدت ها تمرین، این توانایی را پیدا کرده اند.

مردمی که دور حضرت صالح جمع شدند و به او گفتند که اگر تو با قدرت الهی رابطه داری، الآن از همین کوه شتری با چنان خصوصیّاتی بیرون آور. او نگفت صبر کنید تا من تمرین کنم و کم کم در اثر تمرین، از کوه شتری بیرون آورم. علاوه بر آنکه اصولاً چنین کارهای شگفتی با تمرین هم شدنی نیست.

۳- کار این افراد غالباً با اهداف مادی توأم است. اگر ساحری دست به سحر می زند یا پهلوانی وزنه برمی دارد یا مرتاضی عملی انجام می دهد، یا برای جلب نظر مردم است، یا جمع مال یا سرگرمی و

یا در نهایت، داشتن یک زندگی شیرین. اما هدف انبیا، ساختن انسان والا و جامعه ایده آل و هدایت انسان به سوی قدرتی دیگر است.

۴- این افراد امکان سوء سابقه دارند، ولی انبیا معصوم اند و هیچ گونه نقطه ضعفی در زندگی وجود ندارد.

۵ - ساحر و مرتاض و مخترع، هرگز نمی گویند که این عمل را دیگران نمی توانند انجام دهند و جرأت مبارزطلبی ندارند، امّا پیامبران، با کمال شهامت و آرامش اعلام می کنند: دیگران قادر بر انجام چنین عملی نیستند.

بنابراین میان معجزه انبیا و کارهای چشم پرکن دیگران، هم از نظر نوع عمل و هم از نظر هدف و هم از جهت شخصی که انجام می دهد، فرق های متعددی است که با کمی توجه هرگز انسان میان ساحران و مرتاضان و نابغه ها و مخترعان با پیامبران دچار اشتباه نمی شود.

مهندسی چنـد ساختمان بی عیب بسازد یا خطاطی چنـد صـفحه خط زیبا بنویسد برای اثبات مهارتش کافی نیست و حتماً باید برای

اثبات مهندسی و یا خطاطی خود برای تمام افراد خانه بسازد و خطی بنویسد؟!

علاوه بر اینکه خدا حکیم است، هرچند بر انجام هر کاری قادر است اما کارهای او همراه با حکمت است.

گذشـته از اینهـا مگر کفـار همین نمونه هـای اعجـاز را که دیدنـد نگفتنـد سـحر است؟! کسـی که نخواهـد قبول کنـد و بنای لجاجت داشـته باشـد صدها دلیل هم او را قانع نمی کند. مگر درباره خداشناسـی هر سـلّول و اتم و برگ درختی شاهدی برای اثبات او نیست، امّا کسی که نمی خواهد بپذیرد، نمی پذیرد.

بنابراین، معجزه تنها برای این است که ارتباط پیامبر را با خـدای بزرگ روشن کنـد و بنا نیست هر روز و هر ساعت و برای هر فرد آن هم در هر مسأله ای که دلخواه او باشد، پیامبر دست به معجزه بزند. ما زندگی پر مشقّت انبیا را مشاهده می کنیم که به طور عـادی با مشـکلات برخورد می کردنـد و از راه معمولی و با تلاش و صبر و تحمل ناگواری ها، مشـکلات را یکی پس از دیگری حل می کردند و هرگز در لابلای این همه بلا و

گرفتاری که برای خود و پیروانشان بوده است به معجزه و امثال آن دست نمی زدند.

ص: ۲۰

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » دوّمین راه: بررسی قرائن، حالات و کارنامه انبیا

گفتیم برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: راه اول معجزه بود که توضیح دادیم، امّا راه دوم:

پیامبران را می توان از بررسی حالات و گفته ها و کارنامه زندگی آنان و نیز از قرائن موجود شناخت. به مثال زیر توجه کنید:

نزاعی در خیابان صورت می گیرد، پلیس، طرفین را به پاسگاه می برد، بازجویی به شرح ذیل آغاز می شود:

۱- نام و شهرت؟

۲- محل نزاع؟

۳- زمان درگیری؟

۴- جریان چه بوده؟

۵ - چه گفتید؟

۶- چه کردید؟

شخص بازپرس، پس از بررسی و جمع بندی موارد فوق به حقیقت ماجرا پی می برد. ما نیز اگر بخواهیم، می توانیم از این طریق پیامبر خود را بشناسیم؛

چه کسی بود؟

چرا قیام کرد؟

چه افرادی به او گرویدند؟

چه گروهایی با او مخالفت کردند؟

از چه راهی حرف خود را اثبات می کرد؟

اصولاً حرف او چه بود؟

چه افرادی را تربیت کردند؟

تاریخ پیامبران به خصوص حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤالات فوق را به روشنی پاسخ می دهد:

رسول خدا چه کسی بود؟ هم اُمّی و درس ناخوانده بود و هم امین بود؟ در مرکز بت و شرک و تفرقه و در دریای خرافات و جهل، چرا قیام کرد؟ قیام دشواری را علیه فساد و تباهی آغاز کرد.

چه افرادی به او گرویدند؟ زنی همچون خدیجه و مردی همچون علیّ بن ابیطالب علیهما السلام که دو نمونه کمال و اخلاص و پاکی و دارای نشانه های عظمت بودنـد. مخالفان پیامبر، ابرقدرت ها و افراد خودخواه و مستکبر و استثمارگر و ظالم بودند. او جز در راه حقیقت پیش نرفت. هرگز به مادیات وعده نمی داد، با تظاهر و ریاکاری مکتب خود را گسترش نداد.

سخنان او دستورات نورانی قرآن بود و تربیت شدگان مکتبش سلمان ها و ابوذرها و مقدادها و ... بودند.

راستی اگر پیامبر ما هیچ معجزه ای هم نداشته باشد، کارنامه زندگی و اهداف و حالات او می تواند شاهد گویای صداقت او باشد.

۱۴- راه سوّم: گفته ها و اشارات پیامبران قبلی

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » راه سوّم: گفته ها و اشارات پیامبران قبلی

سومین راه شناخت پیامبر، گفته های پیامبران قبلی است، به یک مثال توجه کنید:

اگر بنده ادعا کردم که منزل شما مال من است و نام و نشان من نیز در سند ثبت است؛ تنها راه طبیعی در برابر این ادّعا آن است که شما سند را بیاورید و به مردم نشان دهید که نام و نشانی از من در آن نیست و این ادعا دروغ است، اما اگر به جای این راه، جنگ به راه انداختید و سند را حاضر نکردید مردم چه قضاوتی می کنند؟ آیا جز این است که نیاوردن سند و تحمّل جنگ و خسارت بهترین گواه بر حقّانیت ادّعای من است؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمد و فرمود: من همان پیامبری هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل شما هست.

در قرآن آمده است: «یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراه و الانجیل»(۴۳) آنها نام پیامبر اسلام را در کتاب هایشان، یافته بودند.

ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای پیروان ادیان پیشین به اندازه ای روشن بود که قرآن می فرماید: «یعرفونه کما یعرفون ابناءهم»(۴۴) آنها همان گونه که فرزندان خود را می شناختند، پیامبر اسلام را نیز می شناختند.

امّا با این حال یهود جنگ هایی به راه انداخت و مسیحیت جزیه هایی را تحمل کرد، در صورتی که اگر چنین مسائلی در کتبشان نبود می توانستند به راحتی با پیامبر اسلام مبارزه کنند و نه تنها به او ایمان نیاورند که حتی او را شکست دهند و بگویند نام و نشان او در تورات و انجیل نیست و او مرد دورغگویی است.

بنابراین، ما از جنگ ها و خسارت هایی که دشمنان اسلام تحمّل کردند می فهمیم نام و نشان حضرت محمّد صلی الله علیه وآله در کتاب های آسمانی آنان بوده گرچه امروز آن را تغییر داده اند.

این بود فشرده ای از سه راهی که می توان توسط آن پیامبر شناخت.

ص: ۲۲

خداوند بارها در این کتاب از مخالفان قرآن دعوت کرده که به جای این همه سرسختی و کارشکنی و صرف بودجه ها و ایجاد جنگ ها و زدن تهمت ها، دست به دست هم دهند و کتابی همچون قرآن بیاورند:

«قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذاالقرآن لایاتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً»(۴۶)

بگو: اگر انسان و جن همگی اجتماع کنند، هرگز نتوانند کتابی مثل این قرآن بیاورند، گرچه بعضی از ایشان پشتیبان دیگری باشند.

در جای دیگر می فرماید:

«قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات»(۴۷)

بگو: شما هم ده سوره مثل این قرآن بیاورید.

و در جای دیگر می خوانیم:

«قل فاتوا بسوره مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین»(۴۸)

بگو: پس یک سوره مثل قرآن بیاورید و از هر قدرتی غیر خدا که امکان آن را دارید امداد بگیرید، اگر راستگو و صادق هستید.

و در آیه دیگری می خوانیم:

«فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین»(۴۹)

(لازم نیست که یک قرآن یا ده سوره و یا حتی یک سوره مثل قرآن بیاورند) اگر راست می گویند، تنها یک حدیث و مطلب مثل قرآن بیاورند.

خواننده عزیز! بار دیگر در چهار آیه بالا دقّت کن که چگونه خداوند چندین مرتبه تخفیف داده و هر بار مخالفان را دعوت نموده تا مثل قرآن بیاورند.

علاوه بر تخفیف، خداوند با آوردن جملاتی، مخالفان را تحریک و تحریص کرده که اگر می توانند کاری بکنند:

۱- «لا یاتون بمثله...»(۵۰)

نمی توانند مثل قرآن بیاورند.

۲- «لئن اجتمعت الانس والجن...»(۵۱)

حتی اگر انسان و جن همه اجتماع کنند.

۳- «ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً...»(۱)

اگر پشت به پشت هم بدهند.

۴- «ان کنتم صادقین...»(۲)

اگر راست می گویید.

۵ - «وادعوا من استطعتم...»(۳)

۱۵- چهارده قرن انتظار!

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » چهارده قرن انتظار!

راستی بـا این همه تخفیف و آن همه تحریک و این همه دشـمن و آن همه نقشه، چرا کسـی جواب نمی دهـد؟ چرا دشـمنان کمر بسته و قسم خورده این مکتب ، پاسخی نمی دهند؟ زبان مادری ما عربی نیست تا مثل قرآن را بیاوریم، امّا عرب زبان های غیر مسلمان چرا ساکتند؟! هم اکنون هزاران عرب زبان مارکسیست و مخالف سرسخت اسلام در کشورهای عربی و غیر آن وجود دارند و می توانند در فاصله کمی تمام مغزهای متفکّر را در

سمیناری گرد آورند و یک مطلبی به روال گفتار قرآن بسازند، ولی نکرده اند!

امیرمؤمنـان علی علیه السـلام بـا آنکه از فصـیح ترین عرب زبانـان محسوب می شود، امّـا اگر میان خطبه های نهـج البلاغه آن حضـرت، یک آیه کوتاه از قرآن باشـد، آن آیه درخشـندگی و امتیاز خاصّی دارد. حتی در سـخنان خود پیامبر صـلی الله علیه وآله نیز هرگـاه یـک آیه باشـد کاملاًـ از گفته های او ممتاز است و این است معنای اعجاز قرآن که حروف و کلماتش، همان حروف و کلمات زبان عربی، امّا ترکیب و آهنگ جمله ها چنان

است که در طول چهارده قرن، احدی مثل آن را نیاورده است.

از سوی دیگر، آوردن قرآن به وسیله شخصی درس نخوانده و مطالبی که هر چه دنیای علم جلو می رود معارف آن شکوفاتر می شود، دلیل دیگری بر معجزه بودن قرآن است.

هر کجـا مخـالفتی میـان علم و وحی به چشم می خورد یا آن علم در حقیقت علم نیست و تنها یک نظریه و حـدس است و یا فهم ما از وحی درست نیست وگرنه یک مسأله صددرصد علمی، هرگز با وحی مخالفتی ندارد.

از هر صاحب فکری که می خواهید دعوت کنید.

۱- ۵۲) سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- ۵۳) سوره یونس، آیه ۳۸.

۳- ۵۴) سوره یونس، آیه ۳۸.

در قرآن آیـاتی به چشم می خورد که در زمـان نزول آن آیـات، کاملاًـ پیشـگویی وخـبر از غیب بوده ولی دیری نگذشـته که محقق شده است.

زمـانی که مخالفـان پیامبر پیش خود حساب می کردنـد که محمّدصـلی الله علیه وآله فرزنـد پسـری نـدارد و با مرگ او مسأله خاتمه می یابد، آیه آمد:

«انّا اعطیناک الکوثر»

ای محمـد! صـلی الله علیه وآله مـا به تو خیر زیـاد مرحمت کردیم. (از یـک دختر، نسـل و ذریه تو را ادامه خواهیم داد) و این دشمن توست که با وجود آن همه فرزند، نسلش پایان خواهد پذیرفت: «ان شانئک هوالابتر»(۱)

و دیدیم که گذشت زمان این گفته را به اثبات رساند.

زمانی آیه نازل شد که:

«انّا کفیناک المستهزئین»(۲)

ما تو را در برابر استهزا کنندگان کفایت می کنیم. (توطئه ها را خنثی ونقشه ها را نقش بر آب می کنیم)

چیزی نگذشت که دیدیم یک پیامبرِ تنها در میان موج اسـتهزا و تهمت و توطئه چگونه تن به سـلامت برد و مکتبش دنیا را به خود متوجه نمود.

چه کسـی باور می کرد ضربه مهمی که روم از ایران خورده بود، در آینده نزدیکی جبران شود و روم بر ایران پیروز گردد. امّا قرآن این امر را در آیات اول سوره روم پیشگویی کرد:

«غُلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون» روم شکست خورد، امّا بعد از این پیروز خواهند شد.

مسـأله دیگر این که هر انسـان عادّی، اعمالش به تدریـج رو به رشـد و تکامل می رود، امّا آیات قرآن چنین نیست. آیاتی که اول بعثت و در چهل سالگی پیامبر از او شـنیده می شد با آیاتی که در شـصت و سه سالگی تلاوت می فرمودند، در محتوا هم وزن و هم سـنگ بودند. سـلیقه و نظر پیامبر عوض نشده بود. در مطالب تجدید نظر نکرده بود، همیشه از یک هدف سخن می گفت و اینها همه دلیل بر خدایی بودن قرآن است. خدایی که هیچ گونه

تغییر و تجدید نظر و تجربه در قانون او راه ندارد.

چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه هشتاد و دو از سوره نساء بیان فرموده است:

«لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً»

اگر قرآن از سوی غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن می یافتند.

ص: ۲۵

۱- ۵۵) سوره کوثر، آیه ۱ تا ۳.

۲- ۵۶) سوره حجر، آیه ۹۵.

۱۶– اعجاز عددی قرآن

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » اعجاز عددی قرآن

بخشی از اعجاز قرآن، به اعجاز عددی کلمات قرآن مربوط است که بحث بسیار جالب و جذّابی است. و در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

۱ – کلمه «یوم» به معنای روز، ۳۶۵ بار در قرآن آمده است که به تعداد روزهای سال می باشد.

۲ – کلمه «شهر» به معنای ماه، ۱۲ بار و کلمه «ساعه» ۲۴ بار وارد شده است.

۳ – کلمات «دنیا» و «آخرت» به طور مساوی آمده است.

۴ – کلمات «رجل» به معنای مرد و «مرأه» به معنای زن به یک میزان آمده است.

۵ – کلمات «ایمان» ومشتقاتش با «علم» و مشتقاتش مساوی است.

۶– کلمه «شیطان» و «ملائکه» مساوی بیان شده است.

۷– کلمات «موت» و مشتقاتش با «حیات» و مشتقاتش به طور مساوی آمده است.

۸ – کلمات «نور» و «ظلمات» به میزان آمده است.

البته هدف ما در این بخش (شناخت انبیا) یک بررسی فشرده و اجمالی است و لذا در بحث اعجاز قرآن از شرح معجزات علمی آن صرف نظر می کنیم، مسائلی مانند حرکت زمین، جاذبه عمومی، کروی بودن زمین، لقاح گیاهان توسّط باد و... که دنیای علم تا سده های اخیر به این مسائل راهی نداشت ولی در آیات قرآن به روشنی آمده است. چون در این زمینه کتابها و مقالاتی نوشته شده خوانندگان ارجمند را به بعضی از آنها ارجاع

می دهیم نظیر کتاب «قرآن و آخرین پیامبر».

به دلیل فشردگی بحث، وارد پاسخ به بعضی از شبهات نظیر شبهه «تحریف قرآن» نمی شویم زیرا پاسخ آن را خود قرآن به روشنی در چند آیه داده است که ما دو آیه را نقل می کنیم:

۱– «انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون»(۵۷)

ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هرگونه تحریف حفظ می کنیم.

۲– «لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه»(۵۸)

راه نفوذ باطل از هر طریق در قرآن بسته است.

با وجود این بیان روشن درباره عـدم تحریف قرآن، دیگر برای روایاتی بی اعتبار و بی سـند که دسـتاویز بعضـی برای تحریف قرآن قرار گرفته است ارزشـی قائل نیستیم. چون شـعار مکتب ما این است که هر چه مخالف صریح قرآن بود اگر چه از طرف دوستان ناآگاه به امامان معصوم علیهم السلام نسبت داده شود باید طرد شود.

ص: ۲۶

از سوی دیگر وقتی به روایات تحریف مراجعه می کنیم می بینیم آن روایات یا درباره اختلاف قرائت است و یا مربوط به شأن نزول آیـات و تفسـیر و معـارف عمیقی است که پیشوایان معصوم از آیات اسـتفاده کرده انـد و هرگز ارتباطی با تحریف قرآن ندارد.

البته تأثیر کلام خدا تنها برای کسانی است که روح خود را از تعصّبات نابجا، خودخواهی ها، خود کامگی ها و غرور و لجاجت و تکبّر و کینه و سایر موانع شناخت پاک کرده باشند و به قول قرآن: اهل تقوا و عاشق حقیقت باشند، زیرا آیات قرآن همچون بارانی است که چون بر گلستان می بارد بوی عطر آن را زیاد می کند و چون بر لجنزار آلوده فرو ریزد بوی تعفّن آن را بیشتر می کند.

قرآن همچون سایر کتاب های علمی نیست که سروکارش تنها با مغز بشر باشد، بلکه پیش از آنکه کتاب علم باشد کتاب رشد است، داستان هایش سرگرمی نیست؛ عبرت است. تاریخ آن تنها سرگذشت اقوام پیشین نیست؛ بیان فلسفه سقوط یا نجات ملّت هاست. قرآن کتابی است که هرچه دنیا پیش رود، اسرارش بیشتر آشکار می شود. قرآن کتابی است آسان، روشن و رسا.

قرآن، راهنمایی است که انسان را از خاک به خدا می رساند و از ماده به معنا اوج می دهد.

نمی دانم چرا برخی ها می گویند: قرآن ظنّی الدّلاله است؟! سندش قطعی است امّا دلالتش ظنّی است. خود قرآن می گوید: من نورم، امّا ما می گوییم دلالت تو برفک دارد! این سخن بزرگ ترین توهین به قرآن است و اساسی ندارد، البتّه قرآن یک سری آیات متشابه دارد که آنها هم با رجوع به محکمات قرآن محکم می شود. و آیاتی در قرآن وجود دارد که امامان معصوم علیهم السلام فرموده اند: معنای آن در آخر الزمان

روشن می شود، مانند آیات سوره توحید و یا آیاتی از سوره حدید.

قرآن کتابی است که با دلیل محکم به انسان بینش می دهد، با نقل تاریخ انبیا و امّت ها به انسان روش می دهد و با بیان پاداش ها و تشویق ها به انسان کوشش می دهد.

معمولاً حکما، برای اندرزدادن به مردم از داستان های خیالی استفاده می کنند، اما قرآن برای رسیدن به این هدف، از داستان های واقعی استفاده کرده است.

قرآن کتاب هدایت است: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین»(۶۲)

قرآن کتاب شفا و درمان دردهاست: «و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین»(۶۳)

قرآن کتاب بشارت و انذار است: «لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین»(۶۴)

قرآن کتاب دوستی با نیکان است: «انّ اللّه یحبّ المحسنین»(۶۵)

قرآن کتاب سفارش به نیکی هاست: «و بالوالدین احساناً... و قولوا للنّاس حسنا»(۶۶)

قرآن کتاب تعقّل و تفّکر است، «انّا انزلناه قرآنا عربیّا لعلکم تعقلون»(۶۷)

قرآن کتاب دعوت به عمل است: «لِمَ تقولون ما لا تفعلون»(۶۸)، «أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم»(۶۹)

قرآن کتاب جهاد و مبارزه است: «انّ اللّه یحبّ الذین یقاتلون فی سبیله»(۷۰)

قرآن کتاب دعوت به مطالعه در طبیعت و شناخت آن است: «أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت»(۷۱)

در این کتاب، هم رابطه انسان با خدا بیان شده (عبادات) و هم رابطه انسان با خلق خدا (تعلیم و تعلّم، عفو و انفاق، ایثار و تعاون و...) و هم رابطه انسان با طبیعت (تسخیر و عمران و اِحیا و بهره گیری دور از اسراف و تبذیر).

در این کتاب رابطه انسان با مخالفان و منافقان بیان شده است که آنان را با حکمت و موعظه و مجادله نیکو، به حقّ دعوت کنید و با مفسدانی که همچون خارِ سر راه، مانع قبول حق برای توده محروم هستند و با یاغیان جامعه مبارزه کنید.

قرآن کتاب سیاست و حکومت است: «انّا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراک اللّه»(۷۲)

کسانی که می گویند: دین از سیاست جداست، معنای سخنشان این است که بخشی از آیات قرآن حذف شود!

در این کتاب آسمانی، روش معاشرت با مردم، مبارزه با انواع خرافات، پایداری به پیمان های سیاسی، اقتصادی و نظامی، رعایت حقوق خانواده، احترام متقابل زن و شوهر یا فرزندان و والدین به روشنی بیان شده است.

در این کتاب آسمانی، برای مبارزه با جنایت پیشه گانی که امنیّت عمومی را به هم می زنند؛ با اسلحه یا شایعه، جنگ سرد و گرم به وجود می آورند، به عفّت عمومی لطمه می زنند و به مال و ناموس دیگران تجاوز می کنند، دستوراتی قاطع و صریح بیان شده است.

این کتاب آسمانی، چنان بینش و اعتقادی در انسان های آماده به وجود می آورد که آنان هر لحظه خود را زیر نظر خدای عالم و آگاه می یابیند.

ص: ۳۰

از من پرسیدند: چرا باید نماز بخوانیم؟ گفتم: قرآن جواب می دهد: «اعبدوا ربّکم الّذی خلقکم»(۷۸) عبادت کنید خدایی که شما را آفرید. برای چه خدا را عبادت کنیم؟ برای اینکه خداوند ما را آفریده است! پس رمز عبادت تشکّر از خداست.

چنانکه در آیه ای دیگر، خداوند از قریش می خواهد او را عبادت کنند. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»(۷۹) زیرا آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و نگرانی آسوده ساخت. «الّذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»(۸۰)

همچنین قرآن می فرماید: «اقم الصلاه لذکری»(۸۱) نماز بخوان تا یاد من باشی. در جای دیگر می فرماید: یاد من آرامش بخش دلهاست. «الا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»(۸۲)

خاطره

در مسجد الحرام با جمعی از زائران خانه خدا نشسته بودیم. بحث ما در این بود که چرا برخی از کشورهای صادر کننده نفت، نرخ نفت را پایین می آورند، این کار به ضرر مسلمان هاست. یکی از مأموران وهّابی آمد و گفت: اینجا جای عبادت است نه جای بحث و گفتگو درباره نرخ نفت! گفتم: اتّفاقاً این موضوع در قرآن وجود دارد، آن هم در سوره حمد! چشم هایش خیره شد. گفت چی؟! مجدّداً گفتم: نفت و نرخ آن در قرآن هست و آن هم

در سوره حمد. کمی فکر کرد. پرسید: در کدام آیه؟

گفتم: قرآن می فرماید: «صراط الّذین انعمت علیهم» در این آیه، ما راه کسانی را که خداوند بر آنها انعام کرده است، درخواست می کنیم. قرآن در جای دیگر می فرماید: «ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین»(۸۳) پروردگارا! به خاطر نعمتت که بر من عنایت فرمودی، من پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

بنابراین کسی که خداوند بر او نعمت داده، نباید حامی و مددکار مجرمان باشد. در حالی که کسی که نرخ نفت را کاهش می دهد، حمایت از آمریکا و سایر قدرت های استعمارگر می کند و او «ظهیراً للمجرمین» است، و اگر کسی «ظهیراً للمجرمین» بود، بنابراین جزو «انعمت علیهم» نخواهد بود.

آری، قرآن «تبیاناً لکلّ شی ء»(۸۴)

است. روشنگر و بیانگر همه چیز است و چیزی که «تبیاناً لکلّ شی» باشد، تبیان خودش هم هست. لذا بهترین مفسّر قرآن، خود قرآن است، سپس اهل بیت عصمت و طهارت سلام اللّه علیهم

آری باید مراقب خطر تفسیر به رأی را باشیم. در حدیث داریم: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاه او جهنم است.(۸۵)

متأسّفانه ما مسلمانان از قرآن فاصله گرفتیم و در برنامه زندگی خود از افرادی کم مایه و استعمارگر و خودخواه تقلید کردیم و اکنون به این روزگار رسیدیم، اگر هر روز نوجوانان ما در مدرسه می خواندند:

«یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الیهود والنصاری اولیاء»(۸۷)

ای مؤمنان! نگذارید دشمنان شما سرپرست شما شوند.

و به آن عمل می شد، دیگر استعمار راه نفوذی در ما نداشت. اگر هر روز در مراسم صبحگاهیِ ارتش خوانده می شد:

«یا ایّها الذین آمنوا لاتتّخذوا بطانه من دونکم»(۸۸)

ای مؤمنان! غیر از خودتان، دیگران را همراز نگیرید. هرگز ارتش مسلمان، زیر بار مستشاران نظامی خارجیِ نمی رفت.

اگر امّت اسلام به قانون «حرّم الرّبا»(۸۹) که ربا را اکیداً حرام می داند، عمل می کرد، اقتصاد جامعه اسلامی، عادلانه می شد و اگر با عمل به فرمان «فقاتلوا الّتی تبغی»(۹۰) تمام کشورهای اسلامی سیاست نظامی خود را تنظیم نموده و به متجاوزان پاسخ عملی می دادند، اکنون دنیای اسلام که حدود یک سوّم جمعیت کره زمین است عزت واقعی خود را پیدا می کرد. اگر تمام مسلمانان فریاد قرآن را که می گوید: رمز

بدبختی و هلاکت ملّت ها پیروی از ستمکاران است: «واتبعوا امر کلّ جبّار عنید»(۹۱)

به جان و دل می شنیدند و این اولی الامرهایی را که دست نشانده ابرقدرت ها هستند از خود می راندند و به ندای قرآن که می گوید: از مفسدین(۹۲) و مسرفین(۹۳) و گناهکاران(۹۴) و جاهلان(۹۵) و بی مایه گان(۹۶) پیروی نکنید، پاسخ مثبت می دادند، اکنون امّت اسلام بزرگ ترین قدرت را در جهان در اختیار داشت.

افسوس که این فریادهای قرآن از طرف ما مسلمانان بی جواب ماند و از فریادگرانی همچون ابراهیم علیه السلام تا امیرمؤمنان علی علیه السلام و از همه مصلحان تا امام خمینی قدس سره

آنچنـان که بایـد اطاعت نکردیم و در این دنیا با ذلّت زنـدگی کردیم و به سـتمکاران باج دادیم و از مادّیات و معنویّات عقب ماندیم.

در آینده ای سـخت در دادگاه عدل الهی از طرف پیامبر مورد شکایت و دادخواهی قرار خواهیم گرفت. متن شکایت نامه ای که قرآن از زبان پیامبر در روز رستاخیز بیان می کند این است:

«وقال الرسول یاربِّ اِنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً»(۹۷)

پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: پروردگارا! قوم من و امّت مسلمان، قرآن را رها کردند و به سراغ قوانین دیگران رفتند.

یکی از علما می گفت: کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله نشسـته بودم. گفتم: یا رسول اللّه! قرآن در دست من است، آن را باز می کنم، نظر خود را برای ما بگو، همین که قرآن را باز کردم این آیه آمد: «یا ربِّ اِنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً»

آری، قرآن مهجور است، عـدّه ای از مسـلمانان بلـد نیسـتند قرآن بخواننـد، عـدّه ای غلـط می خواننـد. جمعی می خواننـد، امّا معنایش را نمی فهمنـد. گروهی معنایش را تحریف می کننـد! برخی معنایش را می فهمنـد، امّا عمل نمی کننـد و جمعی دیگر عمل می کنند، امّا ریاکارانه و عدّه ای عمل می کنند، ولی عمل خود را حبط می کنند.

بیاییم دست به دست هم بـدهیم و قرآن را از مهجوریت در آوریم. تا فرصت را از دست نداده ایم به سـخن علی علیه السـلام گوش دهیم که فرمود:

«اذا التبست علیکم الفتن کقِطَعِ اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن»(۹۸)

هنگامی که از هر سو فتنه ها به سراغ فرد یا جامعه شما آمد نجات خود را از قرآن بگیرید

و در جای دیگر فرمود:

«اللّه اللّه فی القرآن لایسبقکم بالعمل به غیرکم»(۹۹)

بترسید از خدا بترسید از خدا درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل به آن از شما مسلمانان پیشی گیرند.

راستی اعتراف به این حقیقت چه تلخ است. قرآن بارها مسـلمانان را به جهانگردی و سیر در زمین و شناخت تاریخ گذشتگان و آشـنایی با ملّت های گوناگون با روحیه های مختلف و تمدّن ها و فرهنگ ها و یافتن راه حلّ هایی برای مشکلات اجتماعی فراخوانده است. امّا دیدیم که مسـلمین به خاطر عمل نکردن به همین دستورات از چه منافعی عقب ماندند، و دیگران آمدند و در کشورهای اسلامی سیر کردند، نقاط قوت و ضعف ما را

بررسی کردند! از وجب به وجب زمین ما و معادن زیر

زمینی و روزمینی ما آگاه شدند و آنها را کشف و استخراج نمودند و بهره ها گرفتند و به خود ما با قیمت کلان فروختند. این است جزای کسی که کتاب آسمانی خود را رها کند و به رهبران معصوم پشت کند و در مقابل فریاد آنان ناسپاس و بی تفاوت باشد.

حضرت موسی علیه السلام ملت را از بردگی فرعون نجات داد و آنان را برای چند روزی به دست حضرت هارون سپرد اما ناسپاسی کردند و خدا را رها کرده، به سراغ پرستش گوساله رفتند. همین که موسی از سفر برگشت و این ارتجاع و حالت عقبگرد را از پیروان خود دید، شدیداً ناراحت شد و از برادر خود انتقاد کرد. هارون گفت: ای برادر! این ملت فرماندهی مرا نپذیرفتند. اینها بردگان دیروز بودند و همین که به آزادی رسیدند، از

مستکبران شدند و مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند، حالت انقلابی خود را از دست دادند و به سوی رفاه طلبی و تن پروری و شکم پرستی رفتند.

نقل این ماجرای قرآنی به ما هشدار می دهد که انسان های آزاد شده از ستم رژیم پهلوی، اگر همچون قوم موسی به سستی و تفرقه و عصیان گرفتار شوند و از فرمان رهبر عادل تخلّف ورزند به همان سرنوشت مبتلاـ خواهند شد. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

آنچه گفتیم حتی در حد گوشه ای از صفات قرآن نیز نبود، چون بنای بحث بر اختصار است و شاید خواننده کم حوصله باشد، لذا در همین جا توصیف قرآن را به پایان می بریم، زیرا نمی توان کتابی را که کلام خداست و خود را نور،(۱) شفا،(۲) هدایت،(۳) فرقان،(۴) حقّ(۵) و تذکره(۶)

۱۷– آداب تلاوت قرآن

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » آداب تلاوت قرآن

۱– بر اساس آیه «لا یمسّه الاّ المطهّرون»(۱۰۶) هیچ کس حق تماس با قرآن را ندارد جز افراد پاک.

لذا سزاوار است برای تلاوت وحی آسمانی وضو بگیریم. نامیده است در چند صفحه توصیف نمود. بنابراین با پوزش از خداوند متعال و قرآن کریم و خوانندگان ارجمند دامنه بحث را جمع می کنیم و چند

سطری درباره دستوراتی که خود قرآن درباره تلاوت آن داده می پردازیم.

۱– ۱۰۰) سوره مائده، آیه ۱۵.

۲– ۱۰۱) سوره اسراء، آیه ۸۲.

۳– ۱۰۲) سوره انعام، آیه ۱۰۴.

۴- ۱۰۳) سوره فرقان، آیه ۱.

۵- ۱۰۴) سوره فاطر، آیه ۳۱.

۶- ۱۰۵) سوره طه، آیه ۳.

۲- در آغاز تلاوت، از وسوسه های شیطان که مانع تأثیر معنویّت قرآن در عمق جان آدمی است به خدا پناه ببریم: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللّه من الشیطان الرّجیم»(۱۰۷)

۳- به هنگام خوانـدن قرآن، چنان باشیم که گویا خداوند مستقیماً با خود ما، هم اکنون و در همین مکان سخن می گوید و خود را مخاطب آیات قرآن بدانیم، نه آنکه خواندن قرآن تنها برای تبرّک یا حفظ یا پیدا کردن سوژه برای سخنرانی باشد.

۴- سعی کنیم قرآن را با آهنگی مناسب و با روش ترتیل(۱) بخوانیم یعنی حروف را خوب ادا کنیم و وقف را مراعات کنیم، نه آنکه عجولانه قرائت کنیم.

۵ - بعد از خواندن، تدبّر کنیم زیرا قرآن از کسانی که در خواندن آن تنها لبی تکان می دهند وآهنگی سرمی دهند ولی تدبّر نمی کنند وبه راز آن پی نمی برند شدیداً انتقاد کرده است: «أفلا یتدبّرون القرآن»(۲)

۱۸- بارقه های امید

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » بارقه های امید

خوشبختانه به برکت خون شهدا و پیروزی انقلاب اسلامی، اخیراً حرکت های خوب و قدم های ارزنده ای برای مطرح کردن قرآن در جامعه و رهانیدن آن از مهجور بودن برداشته شده است، هرچند کافی و در شأن این کتاب بزرگ الهی نیست، امّا مایه امیدواری است و کم کم به ثمر نشستن این حرکت مقدّس را شاهدیم.

یکی از ثمرات گرانقدر و نورانی قرآن، آقای سیّد محمّد حسین طباطبایی است. برای اولین بار در سال ۱۳۷۷ در مراسم حج او را دیدم. در آن سال او بسیار خوش درخشید و غوغایی به پا کرد.

سید محمدحسین هرچند پنج سال و دو سه ماه بیشتر نداشت، امّا کاری کرد که مردم، گروه گروه برای زیارتش به بعثه مقام معظم رهبری در مکّه می شتافتند. یکبار ایشان را به جلسه ای بردند که در آن تعدادی از شاهزادگان سعودی، گروهی از علمای مکّه، جمعی از اساتید دانشگاه و تعدادی از حافظان و مفسّران قرآن حضور داشتند. این کودک پنج ساله برنامه های قرآنی خود را اجرا کرد و همگان را مبهوت ساخت. هرچه به او

می گفتیم، با آیات قرآن پاسخ می گفت. هرچند حافظ قرآن بودن کاری دشوار است، امّا این کودک کار بسیار مهم تری را انجام می داد. او با قرآن حرف می زد. شایسته است که در اینجا از او یادی کنم.

۶- در فهم قرآن باید به روایاتی که از طرف پیشوایان معصوم علیهم السلام درباره آیات مختلف وارد شده مراجعه کنیم و به شأن نزول هر آیه توجّه کامل داشته باشیم که مبادا به انحراف فکری و عقیدتی و برداشت های نابجا - خواه مرتجعانه و خواه مترقّیانه - گرفتار شویم.

۱- ۱۰۸) سوره مزمّل، آیه ۴.

۲- ۱۰۹) سوره نساء، آیه ۸۲.

۱۹- کودک پنج ساله ای که با قرآن حرف می زد

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » کودک پنج ساله ای که با قرآن حرف می زد

هیچ گاه جلسه ای را که در مکّه مکرّمه برگزار شد فراموش نمی کنم. در آن جلسه به یاد ماندنی، سید محمّدحسین به سؤال هایی که از او شد جز با قرآن پاسخی نداد و سخنی نگفت!

من با او ملاقاتی داشتم و در اینجا گوشه ای از گفتگوهای آن جلسه را نقل می کنم:

وقتی او را دیدم گفتم: «سلام علیکم». گفت: «سلام قولا من ربّ رحیم»(۱۱۰)

* برای ورود به اتاق به او تعارف کردم، گفت: «اُدخلوها بسلام آمنین»(۱۱۱)

* پیراهن عربی در تن داشت، کسی از او پرسید: لباس عربی بیشتر دوست داری یا ایرانی؟، گفت: «و لباس التّقوی ذلک خیر»(۱۱۲) لباس تقوا بهتر است.

* یکی از مسئولان گفت: چون با قرآن حرف می زنی شما را به مکه آوردیم، یک سفره عمره هم شما را می آوریم، آیا چیز دیگری هم از ما می خواهید؟ گفت: «ما اسئلکم علیه من اجر»(۱۱۳) من هیچ پاداشی از شما درخواست نکردم.

* گفتم آقازاده! چگونه این همه مورد لطف قرار گرفتی؟ گفت: «ذلکما مما علمنی ربی»(۱۱۴)

* آیا بچه می تواند امام باشد؟ گفت: «یؤتی الحکمه من یشاء»(۱۱۵)

* گفتم: من تو را دوست دارم، گفت: «سننظر أصدقت أم کنت من الکاذبین»(۱۱۶) صبر می کنم ببینم راست می گویی یا دروغ؟

* گفتم: می خواهم تو را بخورم. گفت: «أیحبّ احدکم أن یاکل لحم اخیه میتا»(۱۱۷)

* منزل ما می آیی؟، گفت: «حتّی یأذن لی ابی»(۱۱۸) اگر پدرم اجازه بدهد.

* آیا پدرت تو را دعوا کرده؟، گفت: «و اذا ما غضبوا هم یغفرون»(۱۱۹) مؤمنان هنگامی که غضب می کنند، بخشش می کنند.

* آیا پدرت به تو کتک زده؟، گفت: «قالوا بلی»(۱۲۰)

* پدرت را بیشتر دوست داری یا مادرت را؟، گفت: «و بالوالدین احساناً»(۱۲۱)

* یکی از علما عمداً آیه ای را غلط خواند، گفت: «ان هذا الا اختلاق»(۱۲۲) این بافتگی است.

* مجدداً آیه دیگری را اشتباه خواند، گفت: «یریدون ان یبدلوا کلام اللّه»(۱۲۳) می خواهند کلام خدا را تغییر دهند.

* بازی را دوست داری؟ گفت: «و لا تنس نصیبک من الدنیا»(۱۲۴) سهم خود را از دنیا فراموش مکن.

* حاضری فرزند من باشی؟، گفت: «و والد و ما ولد»(۱۲۵)

* با خواهر و برادرت چطوری؟، گفت: «فبئس القرین»(۱۲۶)

* آیا غذای دیگری هم میل داری؟، گفت: «لن نصبر علی طعام واحد»(۱۲۷) بر یک غذا صبر نمی کنیم.

* سؤالی درباره ازدواج شد، من گفتم: این پسر بچه پنج ساله است و مسائل ازدواج را نمی فهمد، گفت: «ففهّمناها سلیمان»(۱۲۸)

* گفتم: مرا گیج کردی، گفت: «و تری الناس سُکاری»(۱۲۹)

* پدرش گفت: این چه حرفی بود که زدی؟، گفت: «و ما قلت لهم الاّ ما امرتنی به»(۱۳۰)

* آیا درس خوانده ای؟ گفت: «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان»(۱۳۱)

* مخالفان ما چه سرنوشتی دارند؟، گفت: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»(۱۳۲)

ص: ۳۸

* آیا امام زمان علیه السلام تشریف می آورند؟ گفت: «جاء الحقّ و زهق الباطل»(۱۳۳)

* آیا کربلا را دوست داری؟، گفت: «احببت حبّ الخیر»(۱۳۴)

* هنگام نمایش فیلمی غیر مفید از تلویزیون، گفت: «و الّذین هم عن اللغو معرضون»(۱۳۵)

* مردم خندیدند، گفت: «و تضحکون و لا تبکون»(۱۳۶)

* گفتیم از بس سؤال نمودیم، شما را خسته کردیم، گفت: «و لایمسّنا فیها نصب»(۱۳۷) ما خسته نمی شویم.

* من آمده ام مکه، سوغاتی بخرم یا نه؟، گفت: «احلّ اللّه البیع و حرّم الربا»(۱۳۸) سپس گفت: «و تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التّقوی»(۱۳۹)

* یکی از قاریان محترم که حافظ قرآن هم بود، از او پرسید: فلان آیه در کجاست؟ جواب داد: در سوره اعراف. قاری گفت: در سوره قصص است، کودک اصرار داشت که در سوره اعراف است، بعد معلوم شد حقّ با کودک بوده به او گفت : «لقد کنت فی غفله من هذا»(۱۴۰) تو غافل بودی.

* گفتم می خواهیم از خدمت شما مرخص شویم، گفت: «اذهب انت و اخوک بایاتی و لا تنیا فی ذکری»(۱۴۱)

* بر ما منت گذاشتی به سؤالات ما پاسخ دادی، گفت: «و لقد مننّا علیک مرّه اُخری»(۱۴۲)

* معذرت می خواهیم، گفت: «لا تعتذروا الیوم»(۱۴۳)

* گفتیم: دعایی بفرمایید: «ربّنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان»(۱۴۴)

* خداحافظ، گفت: «فاللّه خیر حافظا»(۱۴۵)

* نوار ضبط صوت تمام شد، گفت: «و تمّت کلمه ربّک»(۱۴۶)

همچنین شنیدم در جلسه ای که با مسئولان سعودی داشت به تمامی سؤالات حضار به زیبایی جواب داده بود از جمله:

* شاهزاده ها و مسئولان سعودی، که برایش اسباب بازی های گران قیمتی خریده بودند، ضمن تقدیم هدایا به او گفته بودند: آیا اینها را دوست داری و خوشحال می شوی؟ جواب داده بود: «فما اتانی اللّه خیر مما اتاکم بل انتم بهدیّتکم تفرحون»(۱۴۷) آنچه پروردگار من، به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است! این شما هستید که از این هدیه ها خوشتان می آید.

* پدرش گفته بود: اینها شاهزادگان سعودی هستند. پاسخ داده بود: «انّ الملوک اذا دخلوا قریه أفسدوها»(۱۴۸) پادشاهان وقتی وارد شهری می شوند آن را به فساد می کشند!

برای او یک لیوان قهوه آوردند. باقیمانده قهوه او را وزیر کشور سعودی به نیت تبرّک و شفا خورد.

در آن جلسه برخی گفته بودند: این یک معجزه است. یکی از علمای یمن گفته بود: این مهدی علیه السلام است!

در پایان جلسه دیدند، سید محمدحسین گریه می کند. شاهزادگان سعودی پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ مادرش را می خواهد. گفتند: بگذارید برود نزد مادرش. جواب دادند مادرش در ایران است. گفتند: بگویید بیاید. پاسخ دادند: فرودگاه بسته شده است. وزیر کشور سعودی گفت: فرودگاه را باز کنید. یکی از مسئولان حج و زیارت ایران گفت: مادر ایشان تنها نیست، بلکه یکصد و بیست زائر دیگر هم مانده اند. وزیر کشور گفت: بگویید

آنها هم بیایند.

بدین وسیله ۱۲۰ نفر از حجاج ایرانی که به دلیل پایان فرصت و بسته شدن فرودگاه، از سفر حج باز مانده بودند، به خاطر او اجازه حج پیدا کردند.

دیداری دیگر

یک بار دیگر توفیق دیدار او را در منا پیدا کردم. در آنجا وقتی مسئول خیمه های منا وارد شد، گفتند: این عرب صاحب این خیمه هاست. گفت: «و لو لا اذ دخلت جنّتک قلت ماشاء اللّه»(۱۴۹)

* مسئول خیمه ها پرسید: مکّه را پسندیدی؟، گفت: «بلده طیّبه و ربّ غفور»(۱۵۰)

* به نظر شما کارهای ما قبول است؟، گفت: «انّما یتقبّل اللّه من المتّقین»(۱)

* جمعیتِ دور او زیاد شد، هوای زیر چادر هم بسیار گرم بود. گفتند: دایره را بزرگ کنید، گفت: «و اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا»(۲)

۲۰- امتیازات انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » امتیازات انبیا

پیامبران الهی ویژگی ها و امتیازاتی دارند که هم برای معرّفی آنها و هم برای پیشبرد اهدافشان ضروری است. اینک برخی از امتیازات آنان را ذکر می کنیم:

۲۱- معجزه

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » معجزه

یکی از مؤثّرترین و محسوس ترین ابزاری که در اختیار انبیا بوده، معجزه است. در بخش راههای شناخت انبیا معجزه را به تفصیل توضیح دادیم.

۲۲- وحی

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » وحی

از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می کنند.

قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: «و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم»(۱۵۳) و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می شد.

پیرامون وحی سؤالاتی وجود دارد که به دو مورد آن می پردازیم:

سؤال : آیا وحی یک نوع نبوغ بشری نیست؟

پاسخ : بعضی که نمی خواهند ارتباط با عالم دیگر را بپذیرند، در مسائلی از قبیل وحی و امثال آن دست و پا می زنند تا بلکه برای آن یک توجیه مادّی و طبیعی بیابند.

در اینجا یادی از رهبر انقلاب کنیم که درباره «کَسروی» می فرمود: «او چون نمی توانست خودش را بالا برد، انبیا را پائین می آورد تا به آنها برسد.»

اگر شما بخش صفات انبیا را مطالعه کنید، پی خواهید برد که ده ها فرق میان نوابغ و انبیا موجود است.

۱- ۱۵۱) سوره مائده، آیه ۲۷.

۲- ۱۵۲) سوره مجادله، آیه ۱۱.

مسأله اخلاص، عصمت از شک وسهو وخطا و هر نوع گناه، آگاهی از غیب، راز و نیاز و نیایش با خداو عبادت های خالصانه و همه چیز را از خدا دانستن از مسائلی است که در هیچ نابغه ای نیست. زیرا که نوابغ، هم اشتباه می کنند و هم از گناه معصوم نیستند و هم از غیب بی خبرند و هم از نیایش های عارفانه با خداوند دورند وتمام آنچه را که دارند از خدا نمی دانند. مگر ما نوابغ دیگری نداریم؛ چرا آنها مثل قرآن را

نیاوردند و نمی توانند بیاورند؟

سؤال : چرا به ما وحی نمی شود؟

پاسخ : هر رادیویی همه موج ها و صداها را نمی گیرد. صفای باطن و اخلاص و پاکی و تقوا و ده ها شرط دیگر لازم است. باید دل آماده گرفتن الهام و وحی باشد. وحی که جای خود دارد، حتی شناخت صحیح مطالب نیز تنها سزاوار قلب های سالم و افراد با تقوا و مؤمنان راستین است.

در قرآن می خوانیم:

«یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نوراً تمشون به»(۱۵۴)

ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و به خدا و پیامبرش ایمان آورید تا هم به شما دو سهم از رحمت خود مرحمت کند و هم برای شما نوری قرار دهد تا بتوانید در پرتو آن راه حق را شناخته و تنها در آن خط حرکت کنید.

از این آیه می فهمیم که حتی روشن بینی و نورهم به هر کسی داده نمی شود تا چه رسد به وحی و ارتباط مستقیم با خدای متعال.

در سوره انفال می خوانیم:

«ان تتّقوا اللّه یجعل لکم فرقانا»(۱۵۵)

اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، خداوند به شما روشن بینی خاصی می دهد تا در سایه آن بتوانید حق را از باطل بشناسید.

انسان در مسیر زندگی خود به شناخت حق از باطل و خیر از شر و نیک از بد و دوست از دشمن و عوامل سعادت از شقاوت نیاز شدیدی دارد و عقل انسان برای این شناخت آمادگی دارد اما همیشه غبارهایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام جلو عقل آدمی را می گیرد و قدرت شناخت صحیح را از او سلب می کند. اینجاست که اگر باران تقوا این غبار را بر طرف نماید عقل می تواند

واقعیات را آنچنان که هست بشناسد.

حقیقت سرایی است آراسته

ص: ۴۲

هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی ز هر جا که برخاست گرد

نبیند نظر گرچه بیناست مرد

و حافظ می گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اگر در جامعه ای روزنامه ها، رادیو، تلویزیون و تبلیغات بر اساس هوا و هوس این و آن اداره شود شرایطی پیدا می شود که مردم گیج و متحیر می شوند و نمی توانند تشخیص دهند که حق با چه کسی است. اما اگر تعصب و عناد و هوس کنار گذاشته شود و وسائل ارتباط جمعی، بلندگوی خودخواهان نباشد و جوسازی های نادرست کنار گذاشته شود و مردم را به حال خود بگذارند و تحریک نکنند، خود جامعه می تواند به بسیاری از

حقایق دست یابد و بسیاری از باطل ها را بشناسد. در سوره بقره می خوانیم: «واتّقوا اللّه و یعلّمکم اللّه»(۱)

تقوا پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می دهد. آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیه سالم می خواهد تا چه رسد به وحی که عالی ترین مقام است.

قرآن کریم پیامبر صلی الله علیه وآله را مخاطب قرار داده، می فرماید:

«ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطّعنا منه الوتین»(۲)

۲۳- علم غیب

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » علم غیب

یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می فرماید:

«عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً الا مَن ارتضی من رسول...»(۱۵۸)

خداوند به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی سازد جز کسانی که پسندیده باشد از قبیل پیامبر و... .

سؤال: در آیاتی از قرآن می خوانیم: جز خدا کسی غیب نمی داند:

«و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو»(۱۵۹)

اگر به ما چیزی را به ناحق نسبت دهی،... رگ حیاتت را قطع می کنیم.

ص: ۴۳

۱- ۱۵۶) سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲- ۱۵۷) سوره حاقّه، آیه ۴۴ تا ۴۶.

با وجود این نمونه آیات که علم غیب را در انحصار خداوند دانسته چگونه آن را برای پیامبر و یا امامان ثابت می کنید؟

پاسخ: علم غیب اساساً برای خداست و اگر پیامبر و امام چیزی می داند آن را خدا به آنان داده نه آنکه از پیش خود آگاه به غیب باشند. در یک ماجرای سرّی همین که یکی از زنان پیامبر از حضرتش پرسید از کجا فهمیدی؟ پیامبر فرمود:

«نبّأنی العلیم الخبیر»(۱۶۰)

خدای دانا و آگاه به من خبر داد.

بنابراین، اولاً: آیات و روایاتی که می گوید: جز خدا کسی علم غیب را نمی داند، با آیات و روایاتی که می گوید: پیامبر علم غیب می داند، قابل جمع است و هر دو صحیح است.

ثانیاً: علم غیب دوگونه است، مطالبی که علم آن مخصوص خداست و احدی را از آن آگاه نمی کند همان گونه که در دعا می خوانیم: «و بحقّ علمک الذی استأثرت به نفسک» خدایا! به حقّ آن علمی که تنها در اختیار توست.

امّا یک سری مطالب، با آنکه غیب است اما خداوند به اولیای خود مرحمت می کند.

ثالثاً: انبیا و اولیا بدون مراجعه به علم الهی نمی دانند ولی چنانچه مراجعه کردند، می دانند، مثل آنکه من و شما با مراجعه به دفتر تلفن، شماره تلفن فردی را می دانیم و بدون مراجعه نمی دانیم.

روایت داریم برای ائمه علیهم السلام عمودی از نور است که با مراجعه به آن مطالبی را می یابند.

رابعاً: بعضی جاها می دانند و بعضی جاها نمی دانند. بعضی جاها علم غیب، نقص است و ندانستن بهتر است. مثلاً شبی که علی علیه السلام به جای پیامبر خوابید، اگر می دانست که هیچ خطری او را تهدید نمی کند، این عمل چندان ارزشی نداشت.

خامساً: گاهی می دانند و گاهی نمی دانند. گاهی خداوند چراغ را برای آنها روشن می کند و آنها می بینند و گاهی هم چراغ خاموش است و نمی بینند.

در حدیث داریم: «یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم»(۱۶۱) گاهی پرده کنار زده می شود، می بینیم و گاهی پرده گسترده است، نمی بینیم. پس کلید علم غیب دست خداست.

سؤال: آیا امامان نیز از علم غیب برخوردارند؟

پاسخ: از آیه ای که در ابتدای بحث آوردیم، روشن می شود که غیر از پیامبر، افراد دیگری هم علم غیب دارند. اگر خداوند در آیه فوق می فرمود: «الاّ الرسول» «مگر رسول» معنایش این بود که علم غیب مخصوص خدا و پیامبر است، اما آیه می فرماید: خداوند غیب می داند و احدی را بر علم خود

آگاه نمی کند، مگر کسی که از او راضی باشد. سپس از باب نمونه می فرماید: «من رسول»، یعنی پیامبر یکی از مصادیق آن است، نه همه

آن.

سؤال: اگر انبیا و اولیا علم غیب دارند، پس چرا مشکلات خود را حل نمی کنند؟ حضرت علی علیه السلام که علم غیب می داند، برای چه به مسجد کوفه رفت و به شهادت رسید؟

پاسخ: با ذکر مثال پاسخ را بیان می کنیم:

معمولاً ـ بر روی اتومبیل های دولتی می نویسند: «استفاده اختصاصی ممنوع». یعنی این اتومبیل در اختیار راننده است برای انجام امور اداری، نه کارهای شخصی. یا مسئول نیروی انتظامی یک منطقه، به مأمور تحت امر خود، یک عدد باتوم و کلت می دهد و او هر وقت و هر جا که به او دستور داده شد، از این امکانات استفاده می کند، نه در نزاع های شخصی و یا هر جا که خودِ مأمور مایل باشد.

خداوند نیز سه نیرو در اختیار اولیای خود قرار داده است: معجزه، علم غیب و دعای مستجاب. اما اولیای او از این نیروها و امکانات استفاده اختصاصی نمی کنند. امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا تشنه است، اما برای رفع تشنگی خود دعا نمی کند.

اگر انبیا و امامان به وسیله دعا، معجزه و علم غیب، مشکلات خود را حل کنند و به کارهای خود برسند، در آن صورت چگونه می توانند برای دیگران الگو باشند. بلکه لازم است آنها نیز در تحمّل مصیبت ها و شدائد مثل دیگران باشند.

آنها تنها حقّ دارند برای دعوت مردم به سوی خدا از معجزه، علم غیب و دعا استفاده کنند، ولی برای رفع مشکلات خودشان خیر.

ص: ۴۵

معلومات ما از مغز ما عبور نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می دانیم بد است اما مرتکب می شویم. به یک مثال توجه کنید:

همه می دانیم که انسانِ مرده به ما کاری ندارد و نمی تواند زیانی برساند امّا می ترسیم شب در اتاقی در کنار او بخوابیم، چرا؟ چون علم ما از مغز به دل عبور نکرده، علم هنوز ایمان و باور و یقین نشده است اما مرده شوی را می بینیم که در کنار مرده و در شب تاریک، به تنهایی شب را تا صبح بدون دلهره به پایان می برد. فرق ما و مرده شوی چیست؟ فرق آن است که ما علم داریم و او یقین.

بنابراین ریشه عصمت، ایمان واقعی، علم عمیق و باور و یقین کامل است.

۲۴- نشانه یقین

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » نشانه یقین

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از خواندن نماز جماعت صبح، رو به مردم کرد و جوانی را مشاهده نمود که رنگش زرد و چشم هایش در حدقه فرو رفته و موهایش ریخته بود. رسول خدا احوال او را پرسید. جوان گفت: اکنون که در خدمت شما هستم در حال یقین به سر می برم. پیامبر از شنیدن کلمه یقین تعجب کرد، نشانه یقین را از جوان پرسید. او گفت: چنان قیامت را باور دارم که خواب از من ربوده است. گویا جهنم و

شعله های آتش را از یک سو و بهشت و نعمت های فراوانش را از سوی دیگر و دادگاه عدل خدا و محشر و حضور مردم و خودم را برای محاسبه اعمال مشاهده می نمایم.

پیامبر که نشانه های یقین را از او شنید، ادّعای جوان را پذیرفت سپس آن جوان از پیامبر خواست که برای او دعا کند تا در راه خدا شهید شود پیامبر برای او دعا کرد، پس از چندی جنگی پیش آمد که این جوان در آن شرکت نمود و دهمین نفر بود که در درگیری بین حق و باطل در راه خدا به درجه شهادت رسید.

۲۵- چه کنیم به یقین برسیم؟

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » چه کنیم به یقین برسیم؟

قرآن می فرماید: «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین»(۱۶۲) به آنچه از دین می دانی عمل کن تا به یقین رسی. هر چه انسان بیشتر عبادت کند به یقین نزدیک تر می گردد.

دلیـل نیـاز مـا به رهبر معصوم، همـان لغزشـها و خطاهـا و انحراف های فکری و عملی ماست. وای به روزی که رهبر نیز دچار لغزش شود زیرا در این صورت او نیز به رهـبر معصوم دیگری نیـاز دارد و اگر او هم معصوم نباشـد، به رهـبر سوم نیـاز است و بدین ترتیب تسلسل لازم می آید و باطل است.

از سوی دیگر بایـد خداونـد حجّت خود را بر مردم تمام کنـد و جایی برای بهانه باقی نگذارد و این جز در سایه وجود رهبران معصوم میسّر نیست.

چگونه می توان مسئولیت رهبری را بر دوش کسی گذاشت که او خود نیز از خطا و اشتباه و گناه ایمن نیست؟!

مضافاً، آیا سپردن رهبری مردم به شخصی گنهکار، توهین به مقام انسانیت نیست؟!

قرآن دعـای حضـرت ابراهیم را نقل می کنـد که عرض کرد: خـدایا! مقام امامت و رهبری را به ذرّیه من مرحمت کن. اما بی درنگ خداوند جواب می دهد:

«لاینال عهدی الظالمین»(۱۶۳)

هرگز این عهد و پیمان الهی و مقام امامت نصیب انسان ظالم و گنهکار نمی شود.

همچنین در قرآن به مـا فرمـان داده شـده است که بـدون قیـد و شـرط از رسول خـدا اطاعت کنیم و این دسـتور، خود دلیل بر عصـمت آنهـاست زیرا اگر انبیا دچار انحراف و گناه می شدنـد، می بایست فرمان خـدا درباره اطاعت از رسول صـلی الله علیه وآله مشـروط باشد، چنانکه فرمان پیروی از والدین با آن اهمیت، مشـروط است و با صـراحت به فرزندان اعلام می کند که از والدین منحرف پیروی نکنید.

«و ان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلاتطعهما»(۱۶۴)

اگر پدر و مادر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعت مکن.

خواننده عزیز! با اندکی دقت و مقایسه میان اطاعت مشـروط از والدین و اطاعت بی قید و شرط از رسول می توان دریافت که پیامبر در حدّی از عصمت قرار دارد که در پیروی از او نیازی به هیچ گونه قید و شرطی نیست، و به گفته قرآن کریم:

«ومااینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی»(۱)

۲۶– چند تذکّر:

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » چند تذکّر:

الف : برخی، پاره ای از آیات قرآن را دسـتاویز قرار داده اند و عصـمت پیامبران را با آن خدشه دار می سازند، در جمع بندی

ما از آیات و روایات، داشتن مقام عصمت با هشدارها و اخطارها و

هرگز کلامی را از روی هوس نمی گوید و سخنان او جز وحی نیست.

۱- ۱۶۵) سوره نجم، آیه ۳ تا ۴.

عتاب هایی که در قرآن آمده است هرگز منافاتی ندارد، زیرا همین عتاب ها می تواند راهگشای عصمت باشد و از برخی غلوها در مورد انبیا جلوگیری نماید.

ب : پیامبران، نه تنها در تبلیغ که در عقاید و احکام و نه تنها در گناهان کبیره که در تمام گناهان و نه تنها در لغزشهای عمدی که حتی در لغزشهای خطایی و سهوی نیز باید معصوم باشند تا هیچ بهانه و دستاویزی برای دشمن و موجبی برای سلب اطمینان دوست باقی نماند. در قرآن آمده است: «فللّه الحجه البالغه»(۱)

۲۷- پاسخ به چند سؤال

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » پاسخ به چند سؤال

تاکنون درباره نیاز انسان به انبیا و راه شناخت آنان مطالبی بیان شد. در این بخش به گوشه ای از سؤالات و شبهات پاسخ می دهیم.

سؤال : چرا انبیا از جنس بشر هستند؟

پاسخ : یکی از ایرادهایی که به انبیا می گرفتند، این بود که چرا بشر هستند و فرشته نیستند؟ در حالی که زیبایی امر در این است که انبیا بشر باشند، زیرا اگر بشر نباشند، انسان ها مدّعی می شدند که انبیا مسائل و مشکلات ما را نمی دانند و مرتب به ما دستور می دهند! انبیا باید همانند دیگر انسان ها شهوت و غضب داشته باشند و خود را کنترل کنند تا الگوی دیگران باشند.

خداوند به پیامبر می فرماید: به آنها بگو من هم بشری همانند شما هستم. «قل انّما أنا بشر مثلکم»(۱۶۷) برای خداست حجت کامل و رسا.

راستی اگر پیامبر و یا امامان، معصوم نباشند، میان گفتار و اعمال آنها تناقض پیش نخواهد آمد؟ و آیا با وجود رهبر گناهکار و غیر معصوم می توان گفت: خداوند حجت را بر مردم تمام نموده است؟

ج : عصمت با استغفارها و نیایش های پیامبران منافاتی ندارد، زیرا همین که پیامبر یا امام معصوم خود را در محضر خدا می داند و با دل و جان می پذیرد که خدا بر فکر و دل او آگاه و ناظر است و تمام سخنان او ضبط می شود، در حالی قرار می گیرد که حتی از اعمالی هم که گناه نیست احساس خجالت و شرمساری می کند.

مثال: اگر من در خانه سرفه کنم احساس شرمندگی نمی کنم، اما همین که برای برنامه درسهایی از قرآن جلو دوربین قرار می گیرم، حتی از یک سرفه ناراحت می شوم و از مردم عذرخواهی می کنم، با اینکه گناه نیست و این به خاطر آن است که خود را در محضر مردم می یابم. اولیای خدا که خود را در محضر خدا می دانند حتی از کوچک ترین عمل خود چنان احساسی دارند و این است فلسفه استغفار و مناجات و نیایش های پیامبر و

امامان معصوم علیهم السلام.

۱- ۱۶۶) سوره انعام، آیه ۱۴۹.

سؤال : آیا انبیا مدینه فاضله ساختند؟

پاسخ : آمدن انبیا و قانون آسمانی برای هدایت مردم، یک ضرورت است و پذیرفتن مردم یک وظیفه دیگر و حساب این دو از هم جداست.

برنامه خدا این نیست که مردم را به اجبار هدایت نماید و اگر چنین بود همه آنان هدایت می شدند.«ولوشاء لهداکم اجمعین»(۱۶۸)

چنانکه روش پیامبر نیز اجبار و سلب آزادی از مردم و تحکّم بر آنان نبوده است. «لست علیهم بمصیطر»(۱۶۹)

خداوند باید وسیله هدایت مردم را فراهم سازد. «انّ علینا للهدی»(۱۷۰) و مردم هم باید هدایت پذیر باشند.

امّا گروهی از مردم هدایت را نپذیرفتند، این امر نباید سبب شود که هدایت خداوند نسبت به دیگران قطع شود. همان گونه که باغبان به خاطر وجود علف هرز، هرگز دست از آبیاری باغی که درختان خوبی دارد برنمی دارد. در قرآن می خوانیم:

«هنگامی که خدا اراده فرمود انسان را خلق کند، ملائکه گفتند: این انسان اهل فساد و خون ریزی است».

امّا خداوند در پاسخ آنان می فرمود: من چیزی را می دانم که شما نمی دانید: «انّی أعلم ما لاتعلمون»(۱۷۱)

از همه گذشته، ساختن نمونه هایی و تربیت افرادی برای اثبات مدّعا کافی است.

اگر یک معمار یا نقاش چند نمونه هنری از خود نشان دهد، برای اثبات لیاقت وی کفایت می کند.

انبیا از طرف خدا طرح جامعه سالم را می دهند و خود هم به آن عمل می نمایند و افرادی را نیز که آمادگی دارند کشف و آنان را تربیت می کنند و یک جامعه کوچکی را برای نمونه به دنیا عرضه می کنند و سپس از همه دعوت می نمایند که طبق این مدل و الگو نظام اجتماعی خود را بسازند.

پیامبر عزیز اسلام، امّتی تشکیل داد از سفید و سیاه و از قبایل مختلف و اساس کار خود را بر مبارزه با شرک و طاغوت و ایمان به خدا پی ریزی نمود. تمام امتیازات موهوم را از بین برد و اخلاق و بهداشت و خدمت و مساوات در برابر قانون خدا و اخوّت اسلامی و عدل و قسط و آزادی و صداقت و اخلاص و عزّت را به ارمغان آورد.

افرادی همچون حضرت علی علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و میثم تربیت نمود که تا پای جان ایستادند، از شهادت استقبال کردند و از دادن خون خود در راه استقرار نظام خدایی مضایقه نکردند.

اکنون اگر هنوز دنیا رنگ مکتب انبیا علیهم السلام را نگرفته، باید علل آن را در جای دیگر بررسی کنیم، نه در ضعف مکتب اسلام و یا عدم لیاقت رهبران دینی.

خورشید بر همه چیز می تابد، اگر به آینه تابید و نورش منعکس شد ولی به دیوار تابید و منعکس نشد، هرگز در خوبی خورشید و در نورافشانی اش تشکیک نمی کنیم. شما اگر میلیون ها توپ دربسته به اقیانوس بیندازید، قطره ای آب وارد آنها نمی شود، زیرا توپ دربسته است وگرنه آب از نفوذ خود دریغ ندارد.

مردمی که چشم بسته و گوش بسته و دل بسته هستند و به قول قرآن: «لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضلّ»(۱۷۲)

اینها دل دارند امّا نمی فهمند، چشم دارند اما نمی بینند، گوش دارند امّا نمی شنوند، آری اینها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر.

کسی که استعداد شناختن و دیدن حقّ را دارد امّا حاضر به شناخت و پذیرش حقّ نیست، به مراتب از چهارپایان که دارای استعداد و امکانات نیستند بدتر است. انسانی که هدفش، خور و خواب و شهوت است حیوانی بیش نیست و مکتب هایی که شعار (خوراک، پوشاک، مسکن) می دهند تمام استعدادهای انسان را در مسیر زندگی حیوانی خلاصه می کنند. آری، این مکتب ها بزرگ ترین توهین را به مقام جانشین خدا و انسانیت انسان

نموده اند.

کوتاه سخن آنکه این مردمند که باید جامعه ایده آل بسازند. انبیای الهی معلّمانی هستند که خود را برای درس دادن آماده می کنند، این شاگرد است که باید درس را فراگیرد. پیامبران پزشکانی هستند که دارو می دهند و این بیمار است که باید طبق دستور پزشک به معالجه خود بپردازد. اگر انبیا جامعه ایده آل نساختند به خاطر کوتاهی خود مردم است. این پاسخ را با بیان چند آیه قرآن زینت می بخشیم:

«انّ الله لایهدی القوم الظالمین»(۱۷۳)

همانا خدا افراد ستمگر را هدایت نمی کند.

«انّ الله لایهدی القوم الکافرین»(۱۷۴)

همانا خدا افراد کافر را هدایت نمی کند.

«انّ الله لایهدی القوم الفاسقین»(۱۷۵)

همانا خدا افراد فاسق را هدایت نمی کند.

«انّ الله لایهدی مَن هو مسرف کذّاب»(۱۷۶)

همانا خدا افراد اسرافکار و دروغگو را هدایت نمی کند.

در این آیات به خوبی روشن است که علت دور بودن از هدایت انبیا و عدم تشکیل یک جامعه ایده آل خود مردم هستند، زیرا به خاطر ظلم و کفر و فسق و اسراف و دروغگویی از قابلیّت هدایت افتاده اند.

در صفحه اول قرآن تابلویی نصب شده که می فرماید:

«ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین»(۱۷۷)

یعنی با اینکه قرآن برای هدایت تمام جهانیان نازل شده امّا تنها افراد پرهیزکار که در برابر حق، تکبر و لجاجت و عناد و هوس را کنار گذاشته و در جستجوی حقند، از هدایت آن بهره مند می شوند.

سؤال : چرا همه انبیا در شرق ظهور کرده اند؟

پاسخ: تاریخ گذشته غرب برای ما روشن نیست وما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه تمام پیامبران در مشرق زمین بوده اند، بلکه از آیه «ولکلّ اُمّه رسول»(۱۷۸) می توان استفاده کرد که هر امتی پیامبری داشته است.

سؤال : انبیا چند نفر بودند و ایمان به همه آنان چه لزومی دارد؟

پاسخ: در قرآن نام بیست و پنج نفر از پیامبران آمده ولی در سوره مؤمن می خوانیم:

«ولقد ارسلنا رسلاً من قبلک منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک»(۱۷۹)

ما قبل از تو پیامبرانی فرستادیم که داستان بعضی از آنها را نقل نموده وماجرای عدّه دیگری را برای تو بازگو نکرده ایم.

از این آیه به دست می آید که عدد پیامبران منحصر در این بیست و پنج نفری که نامشان در قرآن آمده نیست. اگر به

روایات مراجعه کنیم عـددهای گوناگونی را می یابیم امّا معروف ترین روایات، حـدیثی است که از ابوذر غفاری نقل شده که می گوید: از پیامبر خداصلی الله علیه وآله پرسیدم:

انبیا چند نفر بوده اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر.(۱۸۰)

همچنین بر اساس آیات ۱۳۶ سوره بقره و ۸۶ سوره آل عمران و ۱۰۵ سوره نساء، ایمان به تمام انبیا لازم است و شاید دلیل آن این باشد که مسأله بعثت، یک حادثه اتّفاقی نیست، بلکه یک جریان و امر الهی است. ایمان به پیامبران پیشین یعنی ایمان به لطف همیشگی خدا درباره همه انسان ها در طول تاریخ، یعنی ایمان به حکمت ثابت خدا، یعنی ایمان به یک ضرورت دائمی که همان لزوم رهبری معصوم است. یعنی ایمان و اطمینان به

پیروزی حق بر باطل.

آری، ایمان به این عقیده که در طول تاریخ بشریت، مردان حقّ در یک سو و طاغوت ها و جبهه های باطل در سوی دیگر صف آرایی کرده و در تمام مراحل، عاقبت، پیروزی از آنِ حقّ و سرنگونی و رسوایی نصیب پیروان باطل شده است، همین ایمان به این سنت خدا، رمز رشد و استقامت و پایداری است.

مستقیم راهنما (پیامبران) نیست. البته وجود امامان معصوم و فقها برای حفظ و صیانت قوانین و رهنمودها لازم است.

مطلب دیگر اینکه پیامبران پیشین (جز افراد انگشت شمار) معمولاً کتاب نداشته اند و اکثراً دستورات پیامبران بزرگ را تبلیغ می کردند و چنین نبود که همه آنان صاحب کتاب باشند. بنابراین با وجود امامان معصوم و اسلام شناسان با تقوا که این مسئولیت را به عهده گرفته اند، لزومی به آمدن انبیا نیست، زیرا ابلاغ دستورات دینی از علمای عادل نیز برمی آید. لذا از مسأله اجتهاد نباید غافل باشیم زیرا فقهای

عادل با در دست داشتن قواعد کلی دین، همواره می توانند حکم خدا را از قرآن و حدیث استخراج نمایند.

یک روز صبح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یارانش را احضار کرد و در سخنانی به آنان فرمود: «برخیزید، پیک رسالت شوید وندای توحید را به گوش جهانیان برسانید...» سپس برای ابلاغ پیام شش نفر را به ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و اردن فرستاد.(۱۸۵)

۲۸- کارنامه انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » کارنامه انبیا

در این بخش، گوشه ای از کارنامه انبیا و اهداف مقدّس آنان به صورت مختصر بررسی می شود. در آغاز به مسئولیت کلّی و اصلیِ تمامی انبیای الهی می پردازیم.

روش ما در تمام بخش ها، استناد به وحی و کلمات پیشوایان معصوم بوده است. در اینجا نیز ابتدا به سراغ قرآن می رویم تا ببینیم وظیفه انبیا را چگونه بیان و ترسیم نموده است.

۲۹- تبلیغ، مسئولیت عمومی پیامبران

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » تبلیغ، مسئولیت عمومی پیامبران

انبیا مسئولند پیام خدا را به بندگانش برسانند، این کار اصلی انبیاست. آنها موظّفند دستورهای الهی را بدون هیچ تغییر به مردم ابلاغ کنند. خوبی ها و بدی ها را برای مردم بیان کنند. راه سعادت و رستگاری را به آنان نشان دهند و همگان را از وجود هرگونه بیراهه و انحراف و کجی با خبر سازند.

۳۰- ویژگی های تبلیغی پیامبران

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » ویژگی های تبلیغی پیامبران

۱- تبشیر و تنذیر

پیامبران در تبلیغ دین خدا هم از شیوه تبشیر و امید دادن استفاده می کنند و هم از شیوه تنذیر و بیم دادن.

تبشیر قائد است و تنذیر سائق. قائد کسی است که جلو کاروان حرکت می کند وکاروان را به پیش می برد. سائق کسی است که از عقب کاروان حرکت می کند و افراد کاروان را از بازماندن محافظت می کند.

مبلّغ باید مراقب باشد که وظیفه او تنذیر است و نه تنفیر به معنای ایجاد نفرت و فراری دادن، لذا پیامبراسلام به نمایندگانی که برای تبلیغ به اطراف گسیل می داشت، می فرمود: «بشّروا و لا تنفّروا یسّروا و لا تعسّروا»(۱۸۶).

۲- نترسیدن از دیگران

آنها فقط از خدا می ترسند. قرآن در توصیف آنها می فرماید: «الّذین یبلّغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الاّ اللّه»(۱۸۷) آنان که پیام خدا را ابلاغ می کنند و از احدی جز خدا نمی ترسند.

۳- استقامت

پیامبران در تبلیغ خود استقامت می ورزند. قرآن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «فاستقم کما اُمرت»(۱)

همان گونه که مأموریت یافته ای، استقامت داشته باش.

۴- تذکّر

پیامبران آنچه را که خیر و صلاح مردم است، مرتّب به آنها یادآوری می کنند: «فذکّر انّما انتَ مذکّر»(۲)

۳۱- خواسته های پیامبران از خدا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » خواسته های پیامبران از خدا

پیامبران الهی در راه تبلیغ دین و رساندن پیام ها و دستورات خداوند به مردم، چند چیز از خداوند درخواست می کنند:

۱- سعه صدر. «ربّ اشرح لی صدری»(۱۹۰)

۲- آسانی کارها. «و یسّر لی امری»(۱۹۱)

۳- قابل فهم بودن پیام. «یفقهوا قولی»(۱۹۲)

نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد آن است که آنچه را حضرت موسی از خدا می خواهد، خداوند بدون درخواست، به پیامبر اسلام عطا فرموده است. «الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک»(۱۹۳)

۱- ۱۸۸) سوره هود، آیه ۱۱۲.

۲- ۱۸۹) سوره غاشیه، آیه ۲۱.

سپس به فرمان الهی به تربیت همسران و دخترانش پرداخت و آنان را تبلیغ کرد. «قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین...»(۱)

آنگاه مأمور ارشاد و هدایت خویشاوندان نزدیک خود می شود. «و انذر عشیرتک الاقربین»(۲)

پس از آن مأموریت یافت که مردم مکه و اطراف آن را به هدایت و خداپرستی دعوت کند. «لتنذر ام القری و من حولها»(۳)

آنگاه عالم بشری را به راه راست فراخواند. «و ما ارسلناک الّا کافّه للناس بشیراً و نذیراً»(۴)

۳۲- مأموریت های انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مأموریت های انبیا

اکنون به ذکر موارد مأموریت های آنها می پردازیم:

۱- دعوت مردم به یکتاپرستی

دعوت مردم به توحید و پرستش خدا، سرلوحه تعالیم انبیاست. آنها با زبانی شیوا و آرام و متین «قولاً لیّنا»(۲۰۰) و مطابق با درک و شعور افراد «انّا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم»(۲۰۱) این مسئولیت خود را انجام می دادند و با بیان نعمت های الهی و پاداش های دنیوی و اخروی مردم را به عبادت الهی فرا می خواندند.

بیان نعمت های الهی و آگاهی نسبت به آنها، انسان را به عبادت خدا تشویق و ترغیب می کند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مردم را عاشق من کن! عرض کرد: چگونه؟ فرمود: نعمت هایم را برایشان بشمار. «ذکّرهم آلائی و نعمائی لیحبّونی»(۲۰۲)

۱- ۱۹۶) سوره احزاب، آیه ۵۹ .

۲- ۱۹۷) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۳- ۱۹۸) سوره انعام، آیه ۹۲.

۴- ۱۹۹) سوره سبأ، آیه ۲۸.

برخی می پرسند: چه کنیم که فرزندمان نماز بخواند؟ می گویم: الطاف خدا را برای فرزندت بگو، او به خدا علاقه مند خواهد شد و در نتیجه، نماز خواندن برای او آسان و شیرین می شود.

انبیا نحوه پرستش را نیز به انسان ها می آموزند، در غیر این صورت، انسان ها در نوع پرستش دچار اشتباه و خرافات می گردند.

یکی از اشعار غلطی که در میان ما رایج است، شعر معروفی است درباره موسی و شبان که آن چوپان برای پرستش خدا، به دنبال آب و جارو کردن خانه خدا و شانه کردن موهای خدا بود.

اصولاً فلسفه بعثت حضرت موسی علیه السلام و سایر انبیا آن است که اگر مردم اشتباهی مرتکب می شوند، اصلاح شوند. وظیفه موسی اصلاح و راهنمایی است، در غیر این صورت، بعثت یعنی هیچ، یعنی لغو! این که «هر چه می خواهد دل تنگت بگو» معنا ندارد! مثل اینکه در سر چهارراه، پلیسی را بگذاریم و بعد بگوییم: هر کس هر جوری می خواهد بیاید و برود. خوب، این پلیس چه کاره است؟

۲- مبارزه با شرک

دوّمین مأموریت انبیا مبارزه با شرک وخرافات است، از آدم پرستی گرفته تا ماه و خورشید پرستی تا سنگ و چوب پرستی، تا ملیت و مدرک پرستی و تا مقام و پول و هوا پرستی و سایر شاخه ها و مویرگ های شرک که باید با دست توانای انبیا برچیده شود.

این فریاد ابراهیم علیه السلام است که با آن همه سخنان نرم با عموی بت پرست خود و با آن همه استدلال های زیبا برای نمرود و با آن روش ابتکاری خود برای خورشید و ماه پرستان، همین که دریافت سخن و استدلال دیگر اثر ندارد فریاد زد که من بت های شما را در آینده ای (نه چندان دور) درهم می کوبم: «تاللّه لاکیدنّ اصنامکم»(۲۰۳) و چنین هم کرد، زیرا آنجا که نصیحت و موعظه و استدلال اثر ندارد با یک عمل قاطع و

انقلابی باید فطرت های خفته مردم را بیدار نمود و لذا ابراهیم را می بینیم در روزی که شهر خلوت شد تبر خویش را برداشت و به بتکده رفت و به قول قرآن «فجعلهم جذاذاً»(۲۰۴) بت ها را قطعه قطعه کرد و تبر را به گردن یکی از بت های بزرگتر انداخت و رفت. همین که مردم به شهر بازگشتند و شکسته شدن بت ها را دیدند از یکدیگر پرسیدند: کدام ظالم خدایان ما را این چنین درهم کوبیده است؟ چیزی نگذشت که متوجه ابراهیم

شدند و گفتند: این عمل تنها کار اوست، ابراهیم همیشه از بت ها و بت پرستی ما شدیداً انتقاد می کرد اکنون باید او را دستگیر و در برابر مردم احضارش کنیم تا هم او به ظلم خود اقرار کند و هم ما عمل او را محکوم کرده، به جزای کارش برسانیم.

ابراهیم را آوردند و از او پرسیدند: چرا بت ها را درهم کوبیدی؟ گفت: اگر بت بزرگ سخن می گوید از او بپرسید. مردم به یکدیگر نگاه کرده، پیش خود گفتند: بت که حرف نمی زند. ابراهیم علیه السلام که منتظر چنین صحنه ای بود و دید بت پرستان به خود آمدند و سرهایشان را به زیر افکندند، فریاد زد آیا عبادت می کنید بت هایی را که قادر بر نفع و ضرر شما نیستند؟ آیا تعقّل نمی کنید؟

این ماجرا که در سوره انبیاء از آیه ۵۸ به بعد آمده، بیانگر یکی از کارهای پیامبران بزرگوار است که چگونه یک تنه برای مبارزه با شرک و خرافات و بیدار کردن وجدان های خفته، دل به دریا زده، به استقبال خطر می رفتند، آنان حتی حاضر بودند برای نجات مردم از آتش قیامت، آتش دنیا را تحمّل کنند. بارها خواندیم و شنیدیم که دشمنان ابراهیم علیه السلام آتشی سهمگین به وجود آوردند و آن قهرمان توحید را در آن

افکندند، غافل از آنکه نقشه آنها نقش بر آب خواهد شد، و به اراده خدا ابراهیم علیه السلام از میان آتش جان به سلامت خواهد برد.

انبیا مردم را نسبت به انواع شرک آشنا می کنند و آن ها را از آن بر حذر می دارند. البتّه عوامل متعددی وجود دارد که انسان را از توحید منحرف می کند و به شرک می کشاند. گاهی انسان توجه ندارد که کارهای او شرک است، بلکه خود شرک است. خودپرستی نوعی شرک است. زیرا هنگامی که خود پرستی آمد، خداپرستی می رود. ممکن است کسی ۱۰ سال درس خداپرستی بدهد، اما همین بحث ها خود پرستی باشد.

۲۰۰ مرتبه کلمه «دون الله» در قرآن پیام دارد که مراقب و مواظب کارها و نیّات خود باشیم. ریا شرک است. اگر یک درصد عبادت برای غیر خدا باشد، عبادت خراب می شود.

خاطره

سوار هواپیما شدیم، چیزی به پرواز نمانده بود امّا اعلام شد: مسافران پیاده شوند! همه را پیاده کردند، سؤال کردیم چه خبر است، آیا بمبی یا تروریستی در هواپیما وجود دارد؟ گفتند: یک سوسک درون هواپیما دیده شده است! گفتیم: این همه مسافر را به خاطر یک سوسک پیاده کردید؟! گفتند: بله! ممکن است این سوسک یکی از سیم های حساس را بجود و رابطه خلبان با برج مراقبت قطع شود و منجر به سقوط هواپیما گردد. آری، یک

پرواز، به خاطر یک سوسک متوقّف می شود، شرک نیز مانند همان سوسک است با این تفاوت که شرک سیم اخلاص را می جود. بنابراین، شرک را دست کم نگیریم!

امام سجادعلیه السلام در شب های ماه رمضان می فرمود: «الهی طهّر قلبی من الشرک»، پروردگارا! دلم را از شرک پاک گردان.

نتیجه و ثمره دوری از شرک و داشتن اخلاص چند چیز است. اولاً: آدم مخلص هیچ گاه عقده ای نمی شود، ثانیاً: هیچ گاه

پشیمان نمی گردد. ثالثاً: شیطان حریف او نمی شود. شیطان به این

ص: ۵۸

حقیقت اعتراف کرده و گفته است: خدایا! به عزّتت قسم همه مردم را گمراه می کنم، مگر بندگان مخلص تو را. «الا عبادك منهم المخلصين»(۲۰۵)

۳- مبارزه با طاغوت

خداوند به موسی علیه السلام خطاب می کند که به سراغ فرعون برو زیرا او طغیان کرده است. «اِذهب الی فرعون انّه طَغی»(۲۰۶)

آری، انبیا باید جلو تمام طاغوت ها و یاغی ها را بگیرند و مبارزه واقعی و جدّی با آنان در رأس برنامه های انبیا قرار دارد و این مبارزه زمینه ساز توحید است، زیرا تا خدایان دروغین نفی نشوند ما به «اللّه» نمی رسیم. در جمله «لااله الاّ اللّه» که شعار توحیدی ماست، ابتدا با «لااله» تمام طاغوت ها نفی می شود و سپس با «الله» آشنا می شویم، راستی که تا ظرف دل از غیر خدا پاک نشود جای خدا نخواهد

بود.

۴- نجات محرومان و مستضعفان

حضرت موسی علیه السلام به فرعون می گوید: بنی اسرائیل را که در چنگال ظلم تو به بردگی کشیده شده اند آزاد کن و دست از شکنجه و آزار و استثمار آنان بردار. «فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذّبهم»(۲۰۷)

آری، نجات محرومان و مستضعفانِ زیر سلطه، وظیفه پیامبران الهی است. ناگفته پیداست حساب محکوم کردن ظلم که از طرف انبیا صورت می گیرد از حساب محکوم کردن هایی که در سمینارها و قطعنامه ها و شعارهای دیپلماسی کشورها صورت می گیرد جداست، زیرا می بینیم که واقعاً موسی علیه السلام بنی اسرائیل را آزاد کرد و فرعون را بیچاره کرد ولی حامیان حقوق بشر در طول عمرشان حتی حقوق یک ماه خود را صرف نجات

انسان ها نکردند و در هیچ جای دنیا گام چشمگیری برای رهایی مستضعفان برنداشته اند و تنها با نام حقوق بشر برای خود حقوقی تثبیت نموده اند. آیا وقت آن نشده است که مستضعفان جهان از این تشکیلات قطع امید کنند و با هم متّحد شوند و در راه انبیا قرار گیرند؟

۵ – اقامه شعائر و فرائض دینی

انبیا در اندیشه اقامه فرائض و واجبات دینی، همچون نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه بوده اند.

«الّذین ان مکّناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزّکوه و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر»(۲۰۸)

نماز، تبلوری از ارتباط بندگان خدا با خالق خویش و زکات مظهر ارتباط بندگان با یکدیگر و امر به معروف و نهی از منکر تبلوری از احیای ارزش ها و خوبی ها و محو زشتی ها و بدی ها در جامعه است. امّا دشمنان انبیا هنگامی که به قدرت می رسند، در صدد فساد و جنگ و تباهی هستند. «اذا تَولّی سَعی فی الارض لیفسد فیها»(۲۰۹)

۶- داوری به حق و عدالت

یکی دیگر از مأموریت های انبیا، مسئولیت داوری و قضاوتِ به حقّ میان مردم است، قرآن می فرماید:

«ولکلّ اُمّه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون»(۲۱۰) برای هر امّتی پیامبری است، همین که پیامبرشان به سراغشان آمد میان مردم به عدالت حکم می شود و هرگز به کسی ظلم نمی شود.

«یا داود انّا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»(۲۱۱) ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به عدالت داوری کن.

۷- دعوت مردم به خوبی ها

پیامبر همواره مردم را به کارهای نیک و معروف سفارش می کرد. «یأمرهم بالمعروف»(۲۱۲) او آنان را از غارت گری به ایثار، از بت پرستی به خدا، از تفرقه به وحدت، از قتل به اخوّت، از اسراف به زهد، از جهل به علم، از ظلم به عدالت، از تبعیض به تساوی، از غرور به تواضع و از شرک به اخلاص رساند و یک انقلاب بزرگ فرهنگی به معنای وسیع و جامع و واقعی به وجود آورد و این، مسئولیّتی است که بر دوش همه پیامبران

الهی بوده است.

۸ - بازداشتن مردم از بدی ها

ص: ۶۰

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله همچون سایر انبیا، مردم را از انجام منکرات باز می داشت. «وینهاهم عن المنکر»(۲۱۳)

زندگیِ اعراب قبل از بعثت، از نظر فکری، فرهنگی، عقیدتی، بهداشتی، اقتصادی، امنیّتی و اجتماعی در بدترین وضع بوده است، که برای هر یک شاهدی از سخنان حضرت علی علیه السلام نقل می کنیم:

از نظر فکری: چراغ هدایت به کلی خاموش و حیرت و کور دلی همه را فراگرفته بود: «فالهدی خامل و العمی شامل»(۲۱۴)

از نظر فرهنگی: کسی که بتواند کتابی بخواند وجود نداشت: «و لیس احد من العرب یقرء کتابا»(۲۱۵)

از نظر عقیده: به دور بت هایی از سنگ و چوب، همچون پروانه می گشتند و عبادت می کردند: «و الاصنام فیکم منصوبه»(۲۱۶)

از نظر بهداشتی: آب آلوده و غذای فاسد مصرف می کردند: «یشربون الکدر»(۲۱۷)، «و طعامها الجیفه».(۲۱۸)

از نظر اقتصادی: چنان فقر بر آنها حکومت می کرد که جز نان خشك و بی خورشت چیز دیگری برای اکثر مردم وجود نداشت: «و تأکلون الجشب»(۲۱۹)

از نظر امنیّتی: بر دل مردم ترس و بر مغز آنان شمشیر حکومت می کرد. آنچه به دلها چسبیده بود، ترس و آنچه جدا بود شمشیر بود. «شعارها الخوف و دثارها السیف»(۲۲۰)

از یکدیگر می ترسیدند و وحشت همگان را فراگرفته بود، ولی در عین حال ظاهری شجاع داشتند، شمشیر می کشیدند و یکدیگر را تهدید می کردند.

از نظر اجتماعی: تفرقه و درگیری میان قبایل چنان بود که گاهی به بهانه ای کوچك خون یکدیگر را می ریختند، پیوندهای فامیلی از هم گسسته بود، آنچه ضعیف بود حق و آنچه قوی بود شیطان بود،

سرمه چشم ها اشک بود، این شرایط اسفناک در بیان علی علیه السلام چنین ترسیم شده است: «تسفکون دمائکم وتقطعون ارحامکم»(۲۲۱)

کوتاه سخن آنکه مردم در بدترین نوع زندگی و غرق در خرافات و متحیّر در تاریکی های شرک و تفرقه و ظلم و فقر به سر می بردند، پیامبر اسلام آمد و تمام این پرده های ظلم و منکرات و ابرهای تیره را کنار زد. آری، یکی از کارهای انبیا نهی از منکر و مبارزه با مفاسد است. رسول خداصلی الله علیه وآله با همه مفاسد مبارزه کرد: آدم کشی، فرزندکشی، سجده برای شاهان در ایران و برای بت ها در عربستان و شیوع ربا و

مشروبات. راستی چه خدمتی برای نجات انسان ها از مبارزه با این منکرات با ارزش تر است.

اگر مردم جهان با زندگی و فداکاری رهبران آسمانی و مصلحان واقعی آشنا شوند، هرگز رهبرانی را که به نام حمایت از کارگران و محرومان در بهترین کاخ ها زندگی می کنند و فیلسوف نمایانی که به نام علم و فلسفه میلیون ها انسان را به نیستی کشانده اند بر پیشوایان معصوم ترجیح نمی دادند و خط مستقیم انبیا را دنبال می کردند.

انبیا هم صادق بودند و هم موفّق، دیگران نه صادقند و نه موفق. چون هر چند سال که می گذرد با نارسایی مکتب های ساخته دست بشر و واکنش های منفی آن برمی خوریم و اگر کسانی گاه و بیگاه کلام حقی و طرح صحیحی برای جامعه ارائه می دهند، بهتر از آن را در مکتب انبیا می یابیم.

از همه گذشته، دید مصلحان و رهبران غیر آسمانی تا مرز مرگ بیشتر نیست اما طرحی که انبیا ارائه می دهند اثر جاودانی دارد. طرحی که دیگران ارائه می دهند یک بعد زندگی را آباد می کند ولی ابعاد دیگر را نادیده می گیرند. چنانکه گاهی بعنوان اصالت انسان و آزادی، از تمام ارزشهای اخلاقی و اجتماعی غفلت می شود.

گاهی چنان به اقتصاد توجّه می شود و آن را زیربنا قرار می دهند و برای تمام پدیده های اجتماعی و سیاسی و عقیدتی تفسیر اقتصادی می کنند که ارزشهای دیگر فراموش می شود.

اما طرح خدایی انبیا بدون آنکه از ارزشی بکاهد و یا اصلی را نادیده بگیرد به انسان عرضه می شود و این خود یکی از امتیازات طرح انبیاست، این اسلام است که در میدان جنگش نیز نماز و اخلاق و بهداشت به چشم می خورد. نماز جماعتش تنها عبادت نیست که بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد.

۹- تزکیه و تعلیم

از مـأموریت های انبیا، تزکیه و تعلیم است. «یُزکّیهم و یُعلّمهم»(۲۲۲) تزکیه یعنی رشد دادن و پاک کردن. انسان تا خود را از آلودگی ها و خودخواهی ها و تعصّبات جاهلی نرهاند، رشد نمی کند.

بایـد تزکیه و تعلیم در کنار هم باشـند. به منزله دو بال برای پرواز در دنیا و آخرت که بایـد با هم دیـده شوند. دنیای غرب در «یعلّمهم» جلو رفته، امّا در «یزکّیهم» در چاله افتاده است!

داستان

شخصـی سوار اسب بود. به رودخانه کم عمقی رسـید و خواست عبور کند، امّا اسب به جای آنکه پا در آب نهد و عبور کند، همین که به آب رسـید ایستاد. صاحب اسب پیاده شد و لباس خود را بالا گرفت و جلو افتاد و افسار اسب را کشید امّا حرکت نکرد، شـروع کرد به شـلاق زدن اسب امّیا بـاز هم فایـده ای نـداشت. پیر مرد حکیمی که در گوشه ای به تماشـای این صـحنه نشسته بود صاحب اسب را فراخواند و گفت: اگر آب را گل آلود کنی اسب حرکت

خواهد کرد، او دسـتور پیرمرد را انجام داد و چون اسبش به راحتی از آب گذشت، در آن سوی رودخانه از پیرمرد تشکّر کرد و فلسـفه گل آلود کردن آب را پرسـید. پیرمرد گفت: آب که زلال بود، اسب شما خود را در آب می دید و چون خود را می دید پا روی خود نمی گذاشت!

انسان هم تا خود را ببینـد و خود محور و خودخواه و خودبین و خودپرست باشـد و در انـدیشه خود، حزب، گروه، خط و باند خود باشـد، پا روی خود و هوسـهای خود نگـذارد و هیـچ گاه نتواند حرکت کند، و کسـی که از خود عبور نکند به خدا نمی رسد.

یکی از علمـا می فرمود: در زمـان طـاغوت همراه حضـرت امـام قـدس سـره از قم به تهران می رفتیم، در ماشـین به امام عرض کردم: خـوب شـد که دولت عراق اجـازه سـفر به آن کشـور را نمی دهـد. امـام فرمـود: چطور؟ گفتم: اگر عراق اجـازه دهـد، فضـلای حوزه علمیّه قم می رونـد عراق و کفّه حوزه علمیّه نجف بر قم خواهـد چربیـد. ایشان می فرمود: وقتی این سـخن را به امام گفتم، امام به من فرمودند: این فکر شرک است. حوزه ی قم با حوزه ی

نجف چه فرقی می کند!

برخی همین که دو کتاب می خواننـد، خودشان را می گیرنـد و فکر می کنند خیلی باسوادند و دیگران را تحویل نمی گیرند. آنها فکر نمی کنند که شاید ۲۰۰ میلیون کتاب را نخوانده اند. کسی که راه می رود نباید به پشت سر خود نگاه کند که چقدر راه آمده است، باید به جلو نگاه کند که چه راه طولانی در پیش دارد.

چرا ازدواج ارزش دارد؟ چون انسـانِ بی همسر فقط خود را می بینـد. اما هنگامی که ازدواج کرد، خود را می شـکند و دایره بزرگتر و گسترده تر می شود. آدم های عادّی وقتی دعا می کننـد می گوینـد: خدایا قرض مرا ادا کن، مریض مرا شـفا بده، امّا امام زین العابدین علیه السلام وقتی دعا می کند،

می فرماید: «اللهم أغنِ کلّ فقیر، اللهم أشبع کلّ جائع»، خدایا! همه فقیران را بی نیاز گردان و همه گرسنگان را سیر کن.

معنای تزکیه این است که انسان در هوسهای خود دفن نشود و در چنگال خواسته های درونی اسیر نگردد، هم روح را از شرک و حسد و جاه طلبی و بخل و ترس و قساوت پاک کند و هم فکر را از جهل و خرافه و خامی و تخدیر نجات دهد و هم جامعه را از خفقان و اغفال و استثمار و بردگی طاغوت ها نجات دهد.

بلای دنیای دیروز و امروز، بلای عدم تزکیه است. روز به روز دانشمندان زیاد می شوند اما آمار جنایات کم نشده، هر چه دکتر حقوق بیشتر می شود، حقوق ملّت های مستضعف بیشتر زیر پا نهاده می شود. چرا؟ به خاطر آنکه در ظرف آلوده شیر ریخته اند و به انسان تزکیه نشده تعلیم داده اند.

با یک مقایسه و سنجش، به خوبی می توان فرق کسانی را که در مکتب انبیا تربیت شده اند با کسانی که در فرهنگ های غیر آسمانی رشد یافته اند دریافت. آدم دیندار آخربین است و آدم بی دین آخوربین. البتّه هر کس که نام مسلمان روی خود گذارده نمی توان او را تربیت شده اسلام نامید.

در عصر حاضر و در کشورهای به اصطلاح پیشرفته ومتمدّن برای به دست آوردن ریاست، روشنفکرترین افراد به انواع زد و بندها، تبلیغات نابجا، وعده های دروغ و تملّق های گوناگون دست می زنند و به خوبی فقر معنوی در قله دنیای متمدّن به چشم می خورد.

تزکیه و تقوا، انسان را در حوادث تلخ و شیرین پایدار نگاه می دارد و انسان صالح هرگز حاضر نیست در برابر حکومت بر تمام مناطق زمین حتی به مورچه ای ظلم کند.(۲۲۳)

۱۰- برپا داشتن عدالت

انبیا آمده اند تا جامعه ای بسازند که مردم، خود قسط و عدل را در آن جامعه اجرا کنند، «لیقوم النّاس بالقسط»(۲۲۴) جامعه ای بسازند که در آن نه سلطه گر باشد و نه سلطه پذیر و به قول قرآن: «لاتظلمون و لاتظلمون»(۲۲۵)

هدف آنان، تشکیل امّت وسط است که اگر برای فرد و آزادی های فردی اصالت و ارزش قائل است برای جامعه هم ارزش قائل باشد. اگر برای زندگی این جهانی طرح دارد، به زندگی آن جهانی نیز

توجّه داشته باشد. هدف انبیا ساختن جامعه ای بود که رنگ خدایی داشته باشد. «صبغه الله»(۲۲۶) هر انسان یا اجتماعی که رنگ خدایی بگیرد، دیگر نه رنگ ابرقدرت ها را می گیرد و نه رنگ محیط و قبیله و نژاد و خواسته های شخصی این و آن.

رنگ خدا گرفتن یعنی بیمه شدن از همه رنگ های شرقی و غربی.

اگر می بینیم جامعه ما هنوز در مسیر استقرار عدالت می لنگد و یا زیر بار ظلم می رود و یا هنوز امت وسط نشده و رنگ خدایی نگرفته همه اینها به خاطر آن است که امّت ما هنوز عمیقاً و دقیقاً در خط پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم و یا نائب به حقّ آن بزرگواران گام برنداشته است.

۱۱- مبارزه با آداب و رسوم غلط

مسأله دیگری که در کارنامه انبیا به چشم می خورد، مأموریت آنان در برداشتن آداب و رسوم غلط و خرافی است. آیه «ویضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم»(۲۲۷) از جمله برنامه های پیامبر صلی الله علیه وآله را حذف قیدهای دست و پاگیر و تشریفات نابجا دانسته است. متأسّفانه با این که بیش از هزاروچهارصد سال از فریاد قرآن می گذرد در همین جامعه های به ظاهر قرآن دوست، انسان های زیادی را می بینیم

که به خاطر مقیّد بودنشان به برخی آداب و رسوم موهوم مانع رشد خود می شوند، مثلاً به خاطر رعایت بعضی از تشریفات ازدواج و رسم های غلط آن، سالها مسأله ازدواج را به تأخیر می اندازند، اما اگر شخصی همچون رسول اکرم صلی الله علیه وآله آمد و این بارهای سنگین و قیدهای اضافی را از جامعه برداشت، چنان می شود که با تأسیس یک مسجد گِلی و ساده، در مدینه مرکزی به وجود می آورد که بازده آن از سالن های

اجتماعات و سمینارها و اداره های دادگستری و پادگان ها و مدارس بیشتر است.

پیامبر صلی الله علیه وآله غل هایی را که بر فهم و فکر مردم و بر دست و پای آنان زده شده بود، یک یک باز کرد.

بسیار مشاهده شده که مردم خواسته هایی دارند امّا نمی توانند بگویند و یا بنویسند، و یا به خاطر کتمان آگاهانه بعضی، نمی توانند واقعیات را چنان که هست بفهمند. اینجاست که رهبری لایق و جان بر کف جلو می افتد، شروع به افشاگری و روشن گری می کند و یک مرتبه زبان ها باز می شود. رهبر شجاع یک اعلامیه می نویسد و قلم ها را آزاد می کند. یک حمله می کند و ترسها را فرو می ریزد و سرانجام کارهایی را

که در نظر عموم محال بود همه را به صورت عادی درمی آورد، نمونه آن را در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره دیدیم که چگونه یک رهبر لایق غل ها را از

دست و پای ملّت مظلوم باز کرد و قلم ها را آزاد کرد و ملّتی را به قیام واداشت که امریکا را به زانو درآورد. این نمونه کوچکی است که می تواند نشان دهنده عمل بزرگ پیامبر باشد.

۱۲- معرّفی حلال و حرام

پیامبران می آیند تا آنچه را که پاکیزه و حلال است، به آنان معرّفی نمایند و چیزهای پست و کثیف و پلید را حرام نموده، آنها را به مردم معرّفی کنند. «و یحلّ لهم الطیّبات و یحرّم علیهم الخبائث»(۲۲۸)

۱۳- بشارت و انذار

یکی دیگر از مأموریت های انبیا، در کنار امیدوار کردن مردم به عفو و لطف و پاداش خدا، بیم دادن از قهر خدا در قیامت و نجات از سقوط و ذلّت و هلاکت در دنیاست. «مبشّرین و منذرین»(۲۲۹)

پیامبران باید آینده روشنی را همراه با استدلال برای امّت خود بیان کنند، زیرا انسان به امید زنده است. مکتب های غیرآسمانی که آینده انسان را نیستی و پوچی می دانند و مرگ او را همچون هلاکت یک حیوان تلقّی می کنند و زندگی را در انحصار همین چهار روز دنیا - که هرنوش آن میان صدها نیش قرار گرفته - می دانند، جا دارد که هر روز به بیماران روانی آنان اضافه شود و مصرف مواد مخدر و پناه بردن به مشروبات

الکلی و خودکشی و استفاده از قرص خواب آور هرروز زیادتر گردد.

در عصر حاضر به وضوح می بینیم که انتخاب مکتب هیپی گری و زیر پا گذاشتن تمام قوانین حقوقی و فطری و اجتماعی یکی از ارمغان هایی است که به خاطر عدم دلبستگی به آینده و نبودن امید و بشارت، جامعه انسانیت را تهدید می کند. راستی اگر امید و بشارت و دلخوشی به زندگی ابدی و پیوستن به کمال مطلق در انسان نباشد و اگر باور کنیم که با مرگ و مردن نابود می شویم، پس چرا زودتر خود را نابود نکنیم؟ ما که بعد

از سالها غصّه باید نیست شویم چرا زودتر خود را از بین نبریم، بر فرض که ما چند سال دیگر هم زنده بمانیم و چند هزار کیلو غذا همراه با چند هزار لیتر آب مصرف کنیم، عاقبت چه می شود؟ این است دورنمایی از جهان بینی مادّی و عقیده کسی که خود را در محضر خدا نمی داند و مسأله رضای پروردگار و قرب به خداوند، زندگی ابدی و بهشت جاودان برای او مفهومی ندارد.

امّا جهان بینی الهی که با قوی ترین استدلال ها همراه است، انسان را موجودی فناناپذیر و آینده او را روشن می داند، برای ریز و درشت کارهای انسان پاداش در نظر گرفته و زندگی را تنها به این

چهار روز دنیا منحصر نمی دانـد، در جهان بینی الهی است که حتی تمام ناگواری ها و نیش ها لطف خفیّ خـدا و ابزار رشـد می شود، چون انسان معتقد و با ایمان به حوادث زندگی با دید دیگری می نگرد و زندگی برای او لذّت

دیگری دارد، اینجاست که نقش امیـد به عفو خـدا و پاداش های چندین برابر از یک سو، و زندگی ابدی همراه قرب به خدا و همسـایگی با اولیای خـدا در بهشت جاودان از سوی دیگر، روح امیـد را در دل انسان می دمـد و او را نسـبت به خـدا و هستی خوش بین می کند. نه زندگی برای او سراب است و نه سعی و تلاشش همچون خاکستر به باد رفته است.

در کنـار بشـارت، انـذار لازم است. ترس و بیم در انسـان رمز خودداری او و از بسـیاری از نـاگواری هـاست، امّـا بایـد انسان از خطرهای آینـده آگاه باشـد تا بترسد، طفلی که از نیش مار خبر ندارد مار را همچون طنابی خوش خطّ و خال خیال می کند و این پـدر و مادر است که باید مار را به او معرفی کنند تا او خطر را دریابد. انبیا با نقل تاریخ امّت های قبلی به مردم هشدار می دهند و به آنان می گویند: امّت های گذشته به

خاطر ظلم و کفر و غرور و پیمان شـکنی و حُقّه بازی و سـستی و تفرقه و ترس بیجا و کفران و آرمان شـکنی و قتل و عصیان و اسـتکبار و غیره به غضب خـدا دچـار شدنـد و به هلاکت رسـیدند، پیامبران الهی به مردم هشـدار می دهنـد و اعلام می کننـد: مسأله قهر و غضب خـدا همچون لطف و مرحمت او یک قانون است و هر امّتی هر راه حقّ یا باطلی را برای خود انتخاب کنـد، به همان سرنوشت دچار می شود و میان امّت ها هیچ فرقی نیست.

این نوع انذار و بیم که از طریق نقل تاریخ پیشینیان است به اخطار عمومی و سرنوشت ملّت و امّت مربوط است. نوع دیگرِ بیم در مورد شـخص و فرد انسان است که پیامبران هشـدار می دهند و ما را از آتش جهنم و صـحنه های دردناک عذاب آگاه می کننـد، صـحنه هایی که مجرم پس از مرگ در دادگاه عـدل الهی می بینـد و در محضـر تمام انبیا و مردم و فرشـتگان خدا تمام اسرارش فاش شده، پرونده عمرش باز می شود، تمام کارهای ریز و

درشت خود را در آن ثبت شـده می یابـد، فریاد می کشـد که وای بر من این چه کتابی است که تمام کارهای من در آن ثبت شده است.

پیـامبران از روزی خبر می دهنـد که فرد فرد مـا بایـد در برابر کوچـک ترین و جزئی ترین مسائـل، خود را آمـاده بـازجویی و حساب کنیم. در آن روز، خطر به قـدری است که انسان گناهکار دوست دارد همسـر و فرزنـد و پدر و مادر و دوسـتان و حتی تمام مردم زمین را در عوض او گروگان بگیرند و به دوزخ افکنند ولی خود او رهایی یابد.

راستی آیـا بیم از قهر خـدا و آتش و شـکنجه هـا رسوائی در روز حساب مهم ترین عامل بازدارنـده از انواع مفاسـد و جنایات نیست؟!

اگر می بینیم که در قرآن بیش از هزار آیه در بـاره معاد و صـدها آیه در باره هلاک و سـقوط امّت های پیشـین آمـده همه به خـاطر آن است که انسـان از غفلت بیرون بیایـد و به خطرهایی که خود او و جامعه او را تهدیـد می کنـد توجه کنـد و از خـدا بترسد و خود را حفظ کند.

۱۴- رهانیدن مردم از ظلمت ها

پیامبران آمدنـد تا ما را به نور دعوت نمایند؛ «لیخرجکم من الظلمات الی النور»(۱) از ظلمت جهـل به نور علم، از ظلمت نفاق به نور صـفا، از ظلمت شرک به نور توحید، از ظلمت تفرقه به نور وحدت، از ظلمت وحشت به نور امنیّت، از ظلمت تعصّب به نور تحقیق، از ظلمت تقلید به نور تفکّر، از ظلمت هوا به نور هدایت.

۱۵- احیای فرد و اجتماع

قرآن دستورات پیامبر را زنده کننده فرد و جامعه می داند:

«یا ایّها الّذین آمنوا استجیبوا للّه و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»(۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که خدا و پیامبر شما را به دستورات حیات بخش فرا می خواند استجابت نمائید.

بنابراین قبل از بعثت انبیا، جامعه حیات نداشته و مرده است. آری، جامعه ای که جز تقلید از نیاکان بت پرست خود به فکر راه دیگری نباشد. جامعه ای که جز تعصّب قبیلگی حاضـر به تفکر دیگری نباشد. جامعه ای که جز تحمّل ستم کاری نکند و خود را نجـات ندهـد. جامعه ای که فرزنـد کش است و تولـد دختر را ننگ می دانـد و غرق در خرافات است، مردمی که نه تمـدن دارند و نه بهداشت، نه تفکر دارند و نه آزادی. براستی باید

چنین جامعه و مردمی را مرده نامید.

اگر پیـامبری مبعوث شود و مردم را به سوی خـدا دعوت نمایـد، فکر کردن را عبـادت بدانـد، تحصـیل علم را بر هر مرد و زن واجب نمایـد. مبـارزه بـا ظـالم و یـاری مظلوم را وظیفه هر انسـان بدانـد. برای مو، لباس، بـدن، دنـدان و تغـذیه صـدها دسـتور بهـداشتی به انسان عرضه کنـد. تملّق، اشـرافی گری، امتیازات پوشالی، فردپرستی، دلسوزی نابجا، تکیه بر سـتمکاران و غیره را محکوم نماید، حسن خلق، صفا و اتحاد و عفو و تعاون و حسن ظن

و عبـادت خـدا را به جـای بـد بینی و نفـاق و سوء ظن و عبـادت بت هـا رواج دهـد و یک انقلاب فرهنگی در تمام ابعادش به وجود آورد آن هم با دسـتوراتی که از طرف خداونـد به او وحی می شود، یعنی فرمان های خالی از هرگونه سودجویی و دور از خطا و شک و سهو. آیا شایسته نیست اسم این تحوّل را زنده کردن جامعه مرده بدانیم؟

چنـانکه قرآن، عمـل پیـامبر صـلی الله علیه وآله را زنـده کردن جامعه مرده دانسـته است: «دعاکم لمایحییکم» پیامبر شـما را به چیزی می خواند که براستی زنده کننده است.

۱- ۲۳۰) سوره احزاب، آیه ۴۳.

۲- ۲۳۱) سوره انفال، آیه ۲۴.

۳۳- معرّفی برنامه انبیا وظیفه ماست

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسأله صدور انقلاب و توجّه دنیا به اسلام به صورت جدّی مطرح شد. اگر ما بتوانیم گوشه ای از زندگی پیروان راستین انبیا را برای دنیای شرق و غرب نقل کنیم و یا بتوانیم فیلم هایی صحیح در این زمینه تهیه کنیم و از طریق سفارتخانه های جمهوری اسلامی، آنها را همراه با کتاب هایی که بیانگر راه و روش مکتب ماست به دنیا عرضه کنیم در صدور اهداف اسلام و انقلاب گام های

مؤثری برداشته ایم. ما باید برنامه انبیا را به صورت فشرده در اختیار همگان بگذاریم امام رضا علیه السلام فرمود:

«فانّ الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتّبعونا»(۲۳۲)

اگر مردم با کلمات زیبای ما آشنا شوند، پیرو ما می شوند.

در حدیث دیگری می خوانیم:

امام باقرعلیه السلام به دو نفر از حاضران فرمودند: «شَرِّقاً و غَرِّباً لن تجدا عِلماً صحیحاً الاّ شیئاً یخرج من عندنا اهل البیت»(۲۳۳)

اگر به شرق و غرب بروید، علم صحیحی را که دور از هر گونه خطا و انحراف باشد جز از طریق مکتب ما اهل بیت پیدا نمی کنید.

برای نمونه چند جمله از دستورات نورانی قرآن کریم را نقل می کنیم تا بدانیم چقدر قرآن عزیز در میان ما غریب شده و شعارهای زرق و برق دار دیگران ما را فریفته است:

۱- سیستم اقتصادی جامعه باید به گونه ای باشد که مال و ثروت تنها در دست اغنیا نباشد وامکان رسیدن به یک زندگی معمولی و رفاه نسبی برای همگان فراهم باشد: «کی لا یکون دوله بین الاغنیاء»(۲۳۴)

۲- جامعه باید نه زیر بار ظلم رود و نه به کسی ظلم کند بلکه بر اساس عدالت اجتماعی و مبارزه با ابرقدرت ها حرکت کند: «لا تظلمون و لا تظلمون»(۲۳۵)

۳- کارها بر اساس مشورت و انتخاب احسن حل شود: «وامرهم شوری بینهم»(۲۳۶)

۴- در انتخاب راه و روش در زمینه های گوناگون طوری حرکت کنید که دیگران بر شما غالب نگردند و منت نگذارند و مجبور به ذلت و ناز کشیدن این و آن نباشید: «لئلا یکون للناس علیکم حجه»(۲۳۷)

۵ - همان گونه که عفو در برخوردهای اجتماعی مطرح است، انتقام و قصاص هم در جای خود مطرح است: «ولکم فی القصاص حیاه یا اولی الالباب»(۲۳۸) قصاص نشانه زنده بودن جامعه است ای انسان های عاقل و متفکّر!.

ترحّم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

۶- در سیاست خارجی باید هرگونه سلطه و سرپرستی و دخالت دیگران ممنوع شود که این صریح قرآن است:

«ولن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلاً»(۲۳۹)

۷- بودجه مملکت و اموالتان را در اختیار افراد سفیه و فرومایه و کسانی که به گفته امام علیه السلام عیّاش و اهل خمر و قمارند نگذارید که آنان نیز از دیدگاه قرآن و امامان معصوم سفیه هستند: «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم»(۲۴۰)

۸ - خوداتّکایی و روی پای خود ایستادن نشانه یک جامعه ایده آل اسلامی است. قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی تشبیه کرده که روی پای خود بایستد و با جمله: «فاستوی علی سوقه»(۲۴۱) به مردم اعلام کرده که باید مستقل باشید.

۹- مقام ها و مسئولیت ها را به افراد لایق و مکتبی و به اهلش واگذار کنید زیرا که این مقام ها امانت است: «انّ الله یامرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها»(۲۴۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«ایّها النّاس انّ احقّ الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله»(۲۴۳)

سزاوارترین مردم به مقام حکومت قوی ترین آنان بر حکومت و عالم ترین مردم به احکام خدایی است.

ص: ۷۰

۱۰- از نظر نظامی و فنون آن باید بقدری مجهّز و آماده باشید که دشمنان خدارا به وحشت آورید و از هرگونه آمادگی رزمی قوی برخوردار و به امکانات و فنون مجهّز باشید: «واعدّوا لهم ما استطعتُم... ترهبون به عدوّ الله و عدوّکم»(۲۴۴)

۱۱- در رفتار مکتبی و قاطع خود از بلندگوهای ابرقدرت ها و از مهره های دست نشانده آنان و از روزنامه ها و مجلات و مصاحبه های آنان وحشت نکنید و از بر چسب های تازه و نونترسید که مردان خدا در راه انجام وظیفه از احدی نمی هراسند: «ولایخافون لومه لائم»(۲۴۵)

۱۲- از آرزوی دشمنان آگاه باشید که آنان چند آرزو دارند.

الف: آرزوی سازش دارند. «ودّوا لوتدهن فیدهنون»(۲۴۶) دشمنان تو دوست دارند که با آنها سازش کنی و آنها هم با تو کنار آیند.

ب: دوست دارند که شما در سختی باشید: «ودّوا ما عنتم»(۲۴۷)

ج: آرزو می کنند که شما از اسلحه ها و سرمایه های خود غافل شوید. «ودّ الّذین کفروا لوتغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم»(۲۴۸)

۱۳- جامعه اسلامی باید چنان هشیار باشد که هرگاه شخص یا گروهی از داخل یا خارج به راه افتادند و چیزهایی را در اجتماعات با هر لحن و شعاری گفتند، نقشه و هدف آنان را درک و خنثی کند. قرآن در این زمینه می فرماید:

«انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذاهم مبصرون»(۲۴۹)

همین که شیطان های دوره گرد با مردان خدا تماس می گیرند آنان با بصیرت کامل نقشه را درک وخود را حفظ می کنند.

۱۴- امت اسلامی نباید به افرادی با نام مستشار و کارشناس اجازه دهد که بر کوچک و بزرگ کار و اسرار او آشنا شوند. راستی چه زیباست که قرآن می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانه من دونکم»(۲۵۰)

ای مسلمانان! دیگران را همراز خود قرار ندهید.

۱۵- از نقل هر امری که دشمنان را حساس می کند خودداری کنید. از معادن زیرزمینی و عتیقه ها و آثار هنری و کتاب های خطی گرفته تا مغزهای نابغه و اسرار نظامی و غیره از نقل هرچه که اگر

بازگو شود دشمن را حساس می کند باید جلوگیری به عمل آید. حضرت یوسف که خوابی پر از اسرار دیده بود همین که آن را به پدرش گفت، پدر چنین سفارش نمود:

«قال یابنیّ لاتقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً»(۱)

۳۴- مخالفان انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مخالفان انبیا

هر کس که هدف و خطی دارد، قهراً مخالف هم دارد. داشتنِ دشمن مهم نیست، مهم آن است که انگیزه دشمنی ها چیست؟

بخشی از آیات قرآن، بیان تاریخ مخالفان انبیاست و چون آشنایی با تاریخ آنان برای نسل امروز نقش تربیتی دارد، در این بخش مطالبی را به اختصار ذکر می کنیم:

قرآن مخالفان انبیا را چند دسته معرفی می کند:

۱- طاغوت ها

یکی از مهم ترین برنامه های انبیا مبارزه با طاغوت است؛ خداوند به حضرت موسی می فرماید: «اِذهب الی فرعون انّه طغی»(۲۵۲)

ای فرزند عزیز! این خواب و رؤیا را بر برادران حسود بازگو مکن زیرا برای تو نقشه ها خواهند کشید.

وقتی نقل خوابی که دشمن را حساس کند ممنوع است نقل و افشاکردن این همه سرمایه های علمی و مالی و ...حتماً ممنوع است.

نخست وزیر انگلستان بهتر از ما قرآن را شناخته بود که گفت: تا قرآن در میان مسلمانان باشد حکومت ما بر آنان ممکن نیست.

برادران و خواهران!

آیا وقت آن نشده که به راه مکتب و کتاب آسمانی روکنیم؟

چرا هنوز نمی توانیم یک صفحه قرآن بخوانیم؟

چرا هنوز با درسهای قرآن آشنا نمی شویم؟

آنچه گذشت برای نقل کارنامه انبیا و گوشه ای از دستورات آن بزرگواران کافی است واینها خطوط کلّی برنامه انبیاست و

کارنامه رهبران الهی هرگز به آنچه گفته شده، منحصر نیست.

ص: ۷۲

۱- ۲۵۱) سوره یوسف، آیه ۵.

شعار مبارزه با امپریالیسم که امروز از شعارهای مشهور آزادی خواهان است، ترجمه کوتاه و ناقصی از آیه فوق است.

کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن آمده است که افراد طاغی و مردمان متجاوز وستمگر را شامل می شود، هم فرد را در برمی گیرد و هم گروه را.

این پیامبر است که با لباس ساده خود دربار فرعون را می لرزاند و فریاد می زند که بنی اسرائیل را آزاد کن و دست از آزار و شکنجه آنان بردار: «فارسل معنا بنی اسرائیل ولاتعذبهم»(۲۵۳)

از همه مهم تر به فرعون می گوید: تو هیچ امتیازی بر دیگران نداری و باید پیشانی همه ما بر در یک آستان سائیده شود. ناگفته پیداست که شخصیّت فرعون به نظام درباری و ادّعای خدایی و استثمار خلق های محروم است و موسی با لباس ساده اش در برابر دربار قرار گرفته، با فریادش اسیران را نجات می دهد و با دعوتش بر ادّعای خدایی فرعون خطّ بطلان می کشد و قهراً فرعون و فرعون ها هم بیکار و ساکت نمی نشینند

و برای سرکوبی این مردان آسمانی از هیچ تلاشی خودداری نمی کنند.

لذا می بینیم فرعون جلسه ای تشکیل می دهد، بخشنامه صادر می کند، تمام ساحران را به مرکز فرامی خواند، و برای آن ساحری که بتواند موسی را رسوا کند جایزه تعیین می کند و روز معیّنی را برای این عمل مقرّر می نماید، مردم شهر در روز موعود برای تماشای معجزه موسی و کارهای سحرآمیز ساحران در نقطه ای که از قبل پیش بینی شده است جمع می شوند.

ابتدا ساحران هنر خود را نشان می دهند، سپس حضرت موسی عصا را به زمین می اندازد و عصا اژدها می شود، ساحران که به اعجاز این عمل پی می برند و کار موسی را با کار خود قابل مقایسه نمی دانند یکسره منقلب گشته و در همان صحنه به خدا ایمان می آورند.

فرعون که توطئه خود را نافرجام یافته و می بیند با دست و بودجه خود بهترین پیروان را از نقاط مختلف برای موسی جمع کرده، یک دفعه غرور و شوکت پوشالی اش فرو می ریزد و به تهمت و تهدید دست زده و می گوید: موسی معلم شما ساحران است. من همه شما را با سخت ترین شکنجه که بریدن دست وپاست مجازات می کنم.

غافل از آنکه در درون ساحران یک انقلاب فکری و فرهنگی رخ داده بود، آنها ساحران یک ساعت قبل نبودند که در انتظار گرفتن سکّه فرعونی باشند، گرچه اندکی قبل گفته بودند: «أاِنّ لنا لاجراً ان کنّا نحن الغالبین»(۲۵۴) آیا به ما جایزه و مزد می دهی؟

ص: ۷۳

امّا اکنون نظام فرعونی را به تمسخر گرفته و در برابر تهدیدهای فرعون با شهامت شعار سر می دهند که:

«فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیاه الدنیا»(۲۵۵)

هر حکمی می خواهی درباره ما صادر کن امّا بدان فرمان تو فقط در محدوده این دنیاست.

ما امروز دیگر منتظر سکّه تو نیستیم بلکه به الطاف بی پایان خدا چشم داریم. کوتاه سخن آنکه همیشه طاغوت ها در صف مقدم مخالفان انبیا بوده اند و از هیچ جنایتی در راه مخالفت کوتاهی نمی کردند، حتی اگر به قیمت در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام و کشتن زکریّاعلیه السلام و محاصره و آزار محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله باشد.

۲- مترفان

اینان ثروتمندان خوشگذران هستند که چون راه و روش و دعوت انبیا را مخالف بی بندوباری های خود می بینند، دست به مخالفت و کارشکنی می زنند.

به حضرت شعیب می گفتند:

«أصلوتک تأمرک أن نترک ما یعبد آبائنا او أن نفعل فی اموالنا مانشاء»(۲۵۶) آیا نمازت، فرمان می دهد که ما آنچه را نیاکان ما می پرستیدند رها کنیم و از آزادی هایی که در مصرف اموال داریم دست برداریم؟

در سوره سبأ می خوانیم:

«وما ارسلنا فی قریه من نذیر الا ـ قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون»(۲۵۷) در هیچ قریه ای پیامبری نفرستادیم مگر آنکه ثروتمندان عیّاش به مخالفت برخاستند و گفتند: ما به آنچه شما برای آن فرستاده شدید کفر می ورزیم.

وقتی تاریخ انبیا را مطالعه می کنیم که چگونه طبقه محروم دور آنان را می گرفتند و افراد عیّاش و ثروتمند با آنان مخالفت می کردند، سپس نگاهی به سخنان مارکسیست ها می اندازیم که می گویند: اسلام حامی اشرافی گری است تعجّب می کنیم.

۳- دانشمندان گمراه

علما و دانشمندان یهود و نصارا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را همچون فرزندان خود می شناختند: «یعرفونه کما یعرفون ابنائهم»(۲۵۸)

اما بـا خود فکر می کردنـد که اگر حقیقت را برای مردم روشن کننـد و به آنها بگوینـد این محمـد صـلی الله علیه وآله همان موعودی است که نام و نشانش در کتب ما آمده است، موقعیت اجتماعی خود را از دست می دهند و لذا مرتکب بزرگ ترین گناه نابخشودنی شدند، یعنی کتمان حقّ.

درباره کتمان کنندگان چنین می خوانیم:

«اولئک یلعنهم اللّه ویلعنهم اللاعنون»(۲۵۹) خداوند و تمام فرشتگان و انسان ها همواره آنها را لعنت می کنند.

راستی اگر در زمـان بعثت، علمـای یهود و نصـارا حقـانیت پیـامبر اسـلام را کتمـان نمی کردنـد، آیـا امروز این همه یهودی و مسیحی در برابر اسلام صف آرایی می کردند؟

ص: ۷۵

همه تأکید رسول مکّرم اسلام، پیرمردانی که نام و نشان و شهرتی داشتند حاضر نبودند فرماندهی یک جوان ۱۸ ساله را تحمّل نمایند، این است

تکبر و خودخواهی و یا حجاب معاصرت.

سخنی با شما

خواننده ارجمند و فهیم؛ بد نیست در همین جا کتاب را کنار بگذاری و چند دقیقه در خود فرو روی و فکر کنی که اگر یکی از هم دوره ای های شما یا کسی که از شما جوان تر یا فقیرتر و یا بی نام و نشان است و یا اساساً با روش و سلیقه شما مخالف است ولی در عین حال سخن حقّی می گوید و طرح خوبی دارد، آیا به راحتی از او می پذیرید؟ یا با کراهت می پذیرد؟ و یا اصلاً نمی پذیرید؟!

اصولاً ارزش انسان به حق پرستی است نه شخص پرستی. ارزش انسان وقتی است که از تمایلات و هوسهای شخصی خود به خاطر رضای خدا و طرفداری از حقّ چشم پوشی کند، چه بسیار افرادی که ما آنان را خوب می دانیم و آنها نیز خود را خوب می دانند، امّا همین که امتحانی پیش می آید و رقیبی پیدا می شود که بازارشان رو به کسادی می رود و علاقه های مردم به آنان کم و دورشان خلوت می شود، یا شروع به کارشکنی می کنند

و یا قلباً از کارشکنی دیگران درباره رقیب خود شاد می شوند، همه اینها به خاطر مرضی است که آن را حجاب معاصرت می نامند.

به سراغ قرآن برویم تا ببینیم چگونه حجاب معاصرت را مانع پذیرفتن دعوت انبیا دانسته است:

«أکان للناس عجباً أن أوحینا الی رجل منهم»(۲۶۰)

آیا جای تعجّب است که ما به یکی از خود این مردم وحی فرستادیم؟

در آیه ۴۱ سوره فرقان می خوانیم:

«أهذا الّذی بعث الله رسولاً»

آیا این است کسی که خداوند به رسالت مبعوث نموده؟

از این دو آیه به خوبی روشن می شود که دلیل مخالفت دشمنان و مخالفان تنها این بود که چرا پیامبر یک انسان معمولی است.

۲- تکبر و بهانه جویی

در آیات زیادی از قرآن، بهانه های مخالفان انبیا بیان شده که ما چند نمونه را نقل می کنیم:

الف. به رسول خدا می گفتند: غیر از این قرآن، کتاب دیگری بیاور: «ائت بقران غیر هذا»(۲۶۱)

ص: ۷۶

ب. چرا به جای اینکه قرآن یک دفعه نازل شود تدریجاً نازل می شود: «لولا نزّل علیه القرآن جمله واحده»(۲۶۲)

غافل از آنکه بهترین روش آموزش، آموزش تدریجی است، زیرا در غیر این صورت به دل نمی نشیند و جای خود را در اعماق روح باز نمی کند.

ج. چرا این قرآن بر مرد صاحب نام و بزرگی نازل نشد! «لو لا نزّل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم»(۲۶۳)

د. چرا پیامبر باغ و گنج و خانه زیبا و امثال اینها ندارد؟ «او یلقی الیه کنز أو تکون له جنه»(۲۶۴)

در سوره طور ضمن بیان چندین آیه، مخالفان انبیا را در دادگاه وجدان محاکمه می کند و می گوید: «ام تامرهم احلامهم بهذا»(۲۶۵)

آیا پیامبران آسمانی حرفی برخلاف خرد زده اند تا شما به حکم عقل خود اعتراض و سرپیچی کنید؟!

در آیه ای دیگر از آنان می پرسد: آیا این آیات را افترا بر خداوند می دانید و در وحی بودن آن شک دارید؟ آیا می توانید یک داستانی مثل آن بیاورید؟ آیا خود را بدون آفریدگار می پندارید؟

«ام خلقوا من غیر شی ء ام هم الخالقون»(۲۶۶)

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: آیا تو از آنان مزد و پولی می خواهی که پرداختنش برای آنان سنگین بوده و دعوت تو را نمی پذیرند؟

«ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلون»(۲۶۷)

آیا برای آنان خدایی غیر الله وجود دارد تا منتظر وحی و پیامبر دیگری از طرف آن خدا باشند؟

«ام لهم اله غیر اللّه»(۲۶۸)

۳- توقّع بیجا

در قرآن می خوانیم: مردم از پیامبران زمان خود توقّعات نابجایی داشتند و گاهی می گفتند:

«قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین»(۲۶۹)

پدران و اجداد مرده ما را زنده کنید.

و لابد مردگان هم که زنده شوند، چنین توقّعی را نسبت به پدران قبل از خود خواهند داشت و بدین وسیله پیامبر باید چرخ آفرینش و سنت خدا را به قهقرا برگرداند؛ در صورتی که برای انسانی که اهل لجاجت نباشد منطق صحیح و یکی دو نمونه از معجزات پیامبران کفایت می کند تا او از توقّعات نابجا دست بردارد.

در بعضی آیات می خوانیم: گروهی از یهود و نصارا از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می خواستند تا کتاب آسمانی بر خود آنها نازل شود.

«یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء»(۲۷۰)

این بدان معناست که یک بیمار بگوید: خودم باید پزشک شوم و حاضر نیستم نزد پزشک دیگری بروم، گرچه به قیمت از دست دادن جانم تمام شود، غافل از آنکه وحی چیزی نیست که بر هر قلبی نازل شود.

همین اهل کتاب بودند که از حضرت موسی خواستند خدا را به آنها نشان دهد: «فقالوا ارنا الله جهره»(۲۷۱)

قرآن درباره این توقعات نابجا می فرماید:

«ولونزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الا سحر مبین»(۲۷۲)

اگر ما وحی را در کاغذی فرو فرستیم و آنان با دست خود آن را لمس کنند، باز همین کفار سرسخت خواهند گفت: این هم چیزی جز سحر نیست!

آری، هستند افرادی که اگر هر آیه و نشانه و معجزه ای ببینند حاضر نیستند ایمان آورند. «وان یروا کلّ آیه لایومنوا بها»(۲۷۳)

۴- هوا پرستی

ص: ۷۸

گاهی مخالفان، نه بهانه ای داشتند و نه توقّع نابجایی، امّا به خاطر آنکه پاره ای از دستورات انبیا با سلیقه و تمایلات آنان هماهنگ نبود از قبول دعوت پیامبران سربازمی زدند، در این زمینه قرآن می فرماید:

«کلما جائهم رسول بما لاتهوی انفسهم فریقاً کذبوا و فریقاً یقتلون»(۱)

۳۵- بی اعتنایی به ندای انبیا موجب بدبختی است

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » بی اعتنایی به ندای انبیا موجب بدبختی است

حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از زیر شکنجه های فرعون نجات داد و در این راه هرگونه سختی را به خود هموار نمود، ولی هنگامی که برای مدتی کوتاه رهبری امت را به برادرش هارون سپرد و به کوه طور رفت مردم به ارتجاع گرائیده، گوساله پرست شدند و هر چه حضرت هارون فریاد زد گوش نکردند. همین که موسی علیه السلام برگشت و امت را گوساله پرست دید به شدّت ناراحت شد و برادرش را مورد عتاب قرار داد. هارون

علیه السلام در پاسخ گفت:

«ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی»(۲۷۵)

این بردگان آزاد شده به جای قدردانی، مرا تضعیف کردند و (همین که خواستم جلو انحراف و گوساله پرستی آنها را بگیرم) چنان بر من یورش آوردند که نزدیک بود مرا بکشند!

آری، در هر زمانی برخی از رهبران آسمانی با تلاش و مبارزه بی امان، آزادی و عزت را به دست می آورند و محرومان و مستضعفان دربند را نجات می دهند امّا چیزی نمی گذرد که افرادی به بهانه های واهی در برابرش صف آرایی کرده، او را تضعیف و تهدید می کنند و در برابر خطش خطی ایجاد می کنند. راستی که تدبّر در این آیات، هم برای رهبران جامعه و هم برای امت اسلام، هشداری درس آموز است.

نمونه این استضعاف و پشت پازدن به ندای انبیا را درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز می بینیم، آنجا که در بستر رحلت فرمود: «قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم» چگونه به حضرتش جسارت شد و درباره تعیین رهبر برای امت، در ماجرای غدیر از خود بی تفاوتی نشان دادند و نصب پیامبر را نادیده گرفته، به سراغ دیگری رفتند. وانگهی، این جسارت ها در زمان عزت و قدرت هرگاه پیامبری دستوراتی می آورد که با هوا و هوس آنها تطبیق نمی کرد، یا آن مردان خدا را تکذیب می کردند و یا به قتل می رساندند!

این بود گوشه ای از انگیزه های مخالفت با انبیا. البته مسأله تقلید از نیاکان هم تا حدی در لجاجت آنان اثر داشت.

اکنون که با مخالفان انبیا و علل مخالفت آنان آشنا شدیم گوشه ای از رفتار آنان را نیز بیان می کنیم.

۱- ۲۷۴) سوره مائده، آیه ۷۰.

اسلام و مسلمین بود. اگر بخواهیم

زجرهایی را که پیامبر در اوائل کار خود و در زمان غربت مکتب دید نقل کنیم، تنها فهرست آنها به نوشتن کتابی مفصل نیاز است.

آزار انبیا

انبیا، هم با اعمال ناروای مخالفان روبه رو بودند و هم افکار نادرست و گفتار غلط آنان را شاهد

بودند آه قرآن نمون ههایی از آن را برای ما نقل می آند.

البتّه آشنایی با مشکلات انبیا برای ما دو فایده دارد:

۱- روح قدردانی را در ما شکوفا می آند و می فهمیم آه مکتب های آسمانی به سادگی در دست

ما قرار نگرفته و انبیا برای رساندن آن، چه خون دلهایی خورد هاند.

۲- به رهروان راه انبیا می آموزد آه هدایت امت و اصلاح جامعه به پشتکار و صبر و تحمل نیاز دارد.

اینک به سراغ قرآن م یرویم و گوشه ای از آنچه را در قرآن آمده بازگو می آنیم.

مخالفان حضرت نوح به او می گفتند:

. سوره هود، آیه ۲۷) « وما نریک اتبعک الاّ الّذین هم اراذلنا »

پیروان تو افرادی بی شخصیت و بی سروپا هستند و تو هیچ امتیازی بر ما نداری.

و زمانی هم آه حضرت نوح به فرمان خدا شروع به ساختن آشتی آرد هر دست های آه از آنارش

عبور م یآردند، با تمسخر و متلک به او می گفتند: گویا پیامبری تو نگرفت و دست به نجّاری زدی:

. سوره هود، آیه ۳۸) « ویصنع الفلک و آلما مرّ علیه ملأ من قومه سخروا منه »

به حضرت شعیب م یگفتند: تو در میان ما بسیار ضعیفی و اصولاً ما بیشتر حر فهای تو را

نمی فهمیم:

. سوره هود، آیه ۹۱) « یا شعیب ما نفقه آثیراً مما تقول و انّا لنراک فینا ضعیفاً »

و پیامبر دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام است آه برای سوزاندن او توطئه آردند و دیگری حضرت

« انّا لنراك فی سفاهه » : هود است آه مخالفانش بزر گترین جسارت را به او روا داشتند و گفتند

. (سوره اعراف، آیه ۶۶

ما تو را شخص سفیهی م یبینیم.

امّا آن بزرگوار نه قهر کرد و نه عقده ای شد و نه پشیمان و نه سست و همچنان به کار خود ادامه داد و در مقابل سخن مردم تنها یک جمله گفت: «لیس بی سفاهه»(۱) من کم خرد نیستم.

به پیامبر دیگری می گفتند: ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم: «انّا لنراک فی ضلال مبین»(۲)

او نیز همچون حضرت هود با یک جواب کوتاه پاسخ می داد که: «یا قوم لیس بی ضلاله»(۳) ای مردم! من گمراه نیستم.

قرآن از توطئه های شوم مخالفانِ حضرت محمّد صلی الله علیه وآله نیز چنین سخن می گوید: مشرکان مکه نقشه کشیدند که تو را یا به زندان افکنند، «اذ یمکر بک الّذین کفروا لیثبتوک» و یا آنکه با اجرای طرحی تو را بکشند، «او یقتلوک» و یا حداقل تو را از مکه بیرون نمایند. «او یخرجوک»(۴)

آری، این بود وضع رفتار مخالفان با رسول گرامی اسلام.

پیامبر اسلام، از بعضی نزدیک ترین بستگانش نیز رنج می برد، ابولهب عموی او بود و هر کجا که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گامی برای اصلاح و هدایت امّت و جامعه اسلامی برمی داشت، او کارشکنی می کرد، در اولین جلسات تبلیغی پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت نمود و جلسه را بهم زد و از آمادگی تبلیغی انداخت.

نسبت شاعر و ساحر و مجنون و کاهن به انبیا بزرگوار یک تهمت رسمی بود.

قرآن می فرماید: «وما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون»(۵) هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه او را مسخره می کردند. فرعون برای تحریک مردم علیه حضرت موسی از نسبت دادن هر تهمتی به حضرتش خودداری نمی کند، گاهی می گوید: «یریدان ان یخرجاکم من ارضکم»(۶) موسی و هارون بنا دارند شما را آواره و زمین هایتان را تصاحب کنند.

و گاهی با ایجاد یک غرور کاذب به مردم می گفت: «ویذهبا بطریقتکم المثلی»(۷) موسی و هارون می خواهند شما را از راه حقی که انتخاب کرده اید منحرف کنند!!

گاهی مخالفت با انبیا به جایی می رسید که هرگاه پیامبر خدا شروع به سخن می کرد انگشتان خود را در گوش گذاشته و لباس خود را بر سر می افکندند تا مبادا کلام خدا و سخن پیامبر به گوش آنان برسد. «جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم»(۸)

۱- ۲۸۰) سوره اعراف، آیه ۶۷.

۲- ۲۸۱) سوره اعراف، آیه ۶۰.

۳- ۲۸۲) سوره اعراف، آیه ۶۱.

۴- ۲۸۳) سوره انفال، آیه ۳۰.

۵- ۲۸۴) سوره حجر، آیه ۱۱.

۶- ۲۸۵) سوره طه، آیه ۶۳.

۷- ۲۸۶) سوره طه، آیه ۶۳.

۸- ۲۸۷) سوره نوح، آیه ۷.

۳۶- مخالفت از درون خانه

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مخالفت از درون خانه

بیشترین جای تأسّف و اندوه وقتی بود که مخالفت و خیانت حتی از درون خانه پیامبر ریشه می گرفت، مثلاً حضرت لوط و نوح هر یک دارای زنی مخالف و کارشکن بودند بخصوص زن لوط که مسائل خانه را به مخالفان بیرون خبر می داد.

قرآن این زن را نمونه کفر و خیانت معرّفی نموده، چنین می فرماید:

«ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرئه نوح وامرئه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً»(۲۸۸)

این دو زن، سر سفره پیامبر غذا می خوردند و از امکانات خانه بهره مند می شدند و تحت نفوذ پیامبر و وابسته به خانواده او بودند اما چون نخواستند حق را بپذیرند، نپذیرفتند.

این ماجرا بعضی از مکتب ها را که می گویند: طرز تفکر و انتخاب راه هر انسانی کاملاً به وضع اقتصادی او بستگی دارد، متزلزل می سازد، زیرا این دو زن از خانه وحی تغذیه و تأمین می شدند ولی به نفع شرک فریاد می زدند و بالعکس زن فرعون را در کاخ زندگی می کند ولی به فکر کوخ نشینان است، در نظام طاغوتی رشد کرده ولی مخالف سرسخت همان رژیم است، از سفره فرعون تغذیه و تأمین می شود ولی به حمایت موسی

برمی خیزد.

ص: ۸۲

و هنگامی که از کنار آنان عبور می کنند با چشم و ابرو به طعن و مسخره آنان می پردازند.

«واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین»(۱)

و هنگامی که مجرمان با دارودسته و باند خود گرد هم می آیند، خود را پیروز پنداشته، شادی می کنند.

«واذا رأوهم قالوا انّ هولاء لضالّون»(۲)

و گاه و بی گاه که از دور، مؤمنان به خدا را می بینند به آنها اشاره می کنند و به آنان نسبت انحراف و گمراهی می دهند.

این چهار آیه در کنار هم، بازگو کننده طرز تفکر و سیره ناپسند مجرمان در طول تاریخ است و به اصطلاح امروز یک جریان و روشی است که برای خرد کردن روحیه کسانی که در خط خدا هستند بکار برده می شود.

اما کسانی که به راستی خدا را شناختند و به حقانیت دستورات او و عصمت رهبرانش پی برده اند هرگز حاضر نیستند با این مسخره ها و متلک ها از راهی که انتخاب نموده اند دست بردارند، زیرا قرآن به آنان وعده داده که روزی قیامت فرا می رسد و در آنجا مؤمنان به آنان می خندند. «فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون»(۳)

۳۷- کارشکنی منافقان

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » کارشکنی منافقان

پیامبر نه تنها از مخالفان خود رنج می برد بلکه شاید چند برابر آن از دست منافقان، خون دل می خورد. همان کسانی که در برابر مسجدش مسجد ساختند تا هم جمعیّت مؤمنان را متفرّق کنند و هم مسجد آنان مرکز اجتماع منافقان باشد. حتی برای افتتاح مسجدشان از پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت کردند امّا خداوند به پیامبرش فرمان داد: هرگز در مسجدی که برای ایجاد تفرقه و شکاف میان صفوف مسلمانان و برای جاسوسی به

نفع آنان ساخته شده، اقامه نماز نکند: «لاتقم فیه ابداً»(۲۹۵)

کارشکنی منافقان در یکی دو کار خلاصه نمی شود، برنامه آنها ضربه زدن و کارها را خلاف جلوه دادن است: «قلّبوا لک الامور»(۲۹۶)

۱- ۲۹۲) سوره مطففین، آیه ۳۱.

۲- ۲۹۳) سوره مطففین، آیه ۳۲.

۳- ۲۹۴) سوره مطففین، آیه ۳۴ و ۳۵.

آنها در انتظار و خواهان فتنه هستند: «لقد ابتغوا الفتنه»(۱)

منافقان حتی اگر در جنگ با دشمن هم شرکت کنند، غیر از فساد و اضطراب و تردید و ایجاد رعب نتیجه دیگری از شرکت آنان در جنگ با دشمن نصیب شما نخواهد شد: «لو خرجوا فیکم مازادوکم الا خبالاً»(۲)

اگر نمازی می خوانند با کسالت و بی حالی است. «ولا یاتون الصلوه الا و هم کسالی»(۳)

و اگر انفاقی دارند از روی میل نیست بلکه به خاطر یک سری ملاحظات از این و آن است: «و لا ـ ینفقون الا ـ و هم کارهون»(۴)

۳۸- انتقادهای عقده ای

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » انتقادهای عقده ای

منافقان انتقادهای تندی درباره مسائل مالی به پیامبر صلی الله علیه وآله داشتند، در مصرف زکات و مالیات، عیب می گرفتند و نیش هایی می زدند که چرا فلان جا صرف شد یا نشد:

«ومنهم من یلمزک فی الصدقات»(۳۰۱)

قرآن می گوید: زخم زبان منافقان به خاطر خورده حساب های شخصی است، انتقادهای اینها از عقیده نیست، از عقده است و نشانه اش هم این که اگر مقداری از زکات به اینها داده شود راضی و ساکت می شوند:

«فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذاهم یسخطون»(۳۰۲)

۱- ۲۹۷) سوره توبه، آیه ۴۸.

۲- ۲۹۸) سوره توبه، آیه ۴۷.

۳- ۲۹۹) سوره توبه، آیه ۵۴.

۴- ۳۰۰) سوره توبه، آیه ۵۴.

* تو دیوانه ای. «انک لمجنون»(۳۰۵)

* حرف هایش مال خودش نیست، کسی دیگر یادش می دهد. «انّما یعلّمه بشر»(۳۰۶)

* سخنانش بی اساس است. «اضغاث احلام»(۳۰۷)

* بافته های قدیمی هاست. «اساطیر الاولین»(۳۰۸)

* مردی سحر شده است. «رجلاً مسحورا»(۳۰۹)

* ساحر است. «هذا ساحر کذاب»(۳۱۰)

* سفیه و نادان است. «لنراک فی سفاهه»(۳۱۱)

* گمراه است. «لنراک فی ضلال»(۳۱۲)

* شما هیچ فضیلتی بر ما ندارید! «و ما نری لکم علینا من فضل»(۳۱۳)

* می خواهد شما را از راه پدرانتان باز دارد. «یرید ان یصدکم عما کان یعبد اباؤکم»(۳۱۴)

* وعده های خدا و رسولش دروغ است. «ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا»(۳۱۵)

* دروغگو هستند. «بل نظنکم کاذبین»(۳۱۶)

* یک باند و گروهی او را کمک می کند. «اعانه علیه قوم اخرون»(۳۱۷)

* آدم های بی سر و پا دور تو را گرفته اند. «و اتبعک الارذلون»(۳۱۸)

* می خواهند در زمین فتنه گری کنند. «لیفسدوا فی الارض»(۱)

* اگر شما از انسانی همانند خود پیروی کنید زیانکار خواهید بود. «و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون»(۲)

* اگر کار آنها خیر بود، هیچ گاه بر ما پیشی نمی گرفتند. «لو کان خیراً ما سبقونا»(۳)

* ما هم اگر بخواهیم مثل این قرآن را می گوییم. «لو نشاء لقلنا مثل هذا»(۴)

* تو آدم ضعیفی هستی. «انا لنراک فینا ضعیفا»(۵)

۳۹- ایرادها و بهانه ها

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » ایرادها و بهانه ها

* چرا دستبند طلا ندارد؟ «فلو لا القی علیه اسوره من ذهب»(۳۲۴)

* چرا خانه از طلا ندارد؟ «او یکون لک بیت من زخرف»(۳۲۵)

* این چه پیامبری است که غذا می خورد؟ «ما لهذا الرسول یأکل الطعام»(۳۲۶)

* چرا ملائکه همراه او نیست. «او جاء معه الملائکه»(۳۲۷)

* حرف های جدید می زنید، نیاکان ما چنین حرف هایی نمی زدند. «ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین»(۳۲۸)

۱- ۳۱۹) سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۲- ۳۲۰) سوره مؤمنون، آیه ۳۴.

۳- ۳۲۱) سوره احقاف، آیه ۱۱.

۴- ۳۲۲) سوره انفال، آیه ۳۱.

۵- ۳۲۳) سوره هود، آیه ۹۱.

* تبعیدتان می کنیم، اخراجتان می کنیم! «و قال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا»(۳۲۹)

* اگر به خاطر قومت نبود تورا سنگباران می کردیم! «لولا رهطک لرجمناک»(۳۳۰)

* آنها را از شهرتان بیرون کنید! «اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون»(۱)

* او را بکشید یا بسوزانید! «اقتلوه او حرقوه»(۲)

* اگر دست برنداری سنگسارت می کنیم! «قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین»(۳)

* زندانت می کنیم! «لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین»(۴)

۴۰- اقدامات عملی

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » اقدامات عملی

* تمسخر. «کلّما مرّ علیه ملأ من قومه سخروا منه»(۳۳۵)

* طعنه زدن. «و طعنوا فی دینکم»(۳۳۶)

* صرف پول و بودجه. «ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله»(۳۳۷)

* ایجاد سر گرمی های تباه کننده. «یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله»(۳۳۸)

* فریب پیروان پیامبر. بیائید در خط ما تا گناهانتان را بر عهده گیریم. «قال الذین کفروا للذین امنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم»(۳۳۹) یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید. «کونوا هوداً او نصاری تهتدوا»(۳۴۰)

* محاصره اقتصادی. «لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا»(۳۴۱)

۱- (۳۳۱) سوره اعراف، آیه ۷۹.

۲- (۳۳۲) سوره عنکبوت، آیه ۲۴.

۳- (۳۳۳) سوره شعراء، آیه ۱۱۶.

۴- (۳۳۴) سوره شعراء، آیه ۲۹.

* جاسوسی. «و فیکم سماعون لهم»(۳۴۲)

* آزار مؤمنان. «یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء»(۳۴۳)

* بازداشتن مردم از شنیدن قرآن و جنجال آفرینی. «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه»(۳۴۴)

* جلوگیری از رونق مساجد و تلاش در ویرانی آن. «منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها»(۳۴۵)

* ایجاد پایگاه مخالفت. «و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا»(۳۴۶)

* مبارزه و جنگ دائمی. «لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم»(۳۴۷)

* پذیرش برخی برنامه ها و رد برخی دیگر. «أ فتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض»(۳۴۸)

* سوء قصد نسبت به پیامبر. «همّت کلّ امّه برسولهم لیأخذه»(۳۴۹)

براستی پیامبران الهی و بویژه پیامبر اسلام چه رنج ها و زجرها کشیدند و با چه سختی ها و مشکلاتی دست و پنجه نرم کرده اند. شایسته است تا پایان عمر بر پیامبران الهی به خصوص پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت اوعلیهم السلام درود بفرستیم و در راه آنان گام برداریم. بدیهی است هر چه بیشتر مردم به این رنج ها و زجرهای پیامبران الهی واقف گردند، عشقشان به آن بزرگواران بیشتر و عمیق تر خواهد شد.

آری، انبیا در میان این همه تهمت ها، ناسزاها، تهدیدها و توطئه ها، موفّق شدند که مردم را به خداپرستی و انجام اعمال شایسته سوق دهند و دین خدا را زنده نگه دارند. یک نمونه آموزنده دستاورد زحمات پیامبران، قیام حضرت امام خمینی قدس سره و پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند ماست که در برابر امواج تهمت ها و افتراها و تبلیغات سوء، ایستادگی کرد و به پیروزی رسید.

آری، خداوند خود وعده داده است که «انّا لننصر رسلنا»(۳۵۰)

ما فرستادگان خود را یاری می کنیم و این هم وعده الهی است که «انّ حزب اللّه هم الغالبون»(۱)، «و العاقبه للمتّقین»(۲)

۴۱- موافقان انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » موافقان انبیا

در مقابل دشمنان و مخالفان سرسخت انبیا، مردان و زنانی نیز بوده اند که به پیامبران ایمان آورده و به آنان پیوسته اند، بسیاری از آنها به خاطر ایمانشان آزار و شکنجه شده، مجبور به ترک دیار خود شدند، بسیاری به همراه پیامبران جهاد نموده و در این راه به شهادت رسیدند و انگیزه ایمان آنها عشق به خدا و پیامبرش بود.

گروهی تصوّر می کنند که علّت علاقه و گرایش مؤمنان به انبیا تنها محرومیّت اقتصادی بوده است و چون انبیا با ظلم و فقر و ستم مبارزه می کردند، محرومان گرد آنان جمع می شدند. این تصوّر با واقعیّت هماهنگ نیست، زیرا این نوع تفسیر و برداشت به خاطر نادیده گرفتن فطرت حق جویی در وجود انسان است و علاوه بر این، در تاریخ افرادی را می یابیم که وضع مالی خوبی داشتند و هیچ ستم و فقری هم در کار و زندگی

آنان نبوده است ولی با کمال علاقه مکتب انبیا را پذیرفتند و حتی مال و رفاه و جان خود را نیز فدای آن راه نمودند؛ نظیر آسیه زن فرعون و خدیجه همسر پیامبر و... .

پیروان انبیا دو دسته اند:

۱- پیروان بی استقامت.

۲- پیروان با استقامت.

پیروان بی استقامت

پروردگارا! تو را به آبروی همه پیامبرانی که برای نجات بشر، زجرها و سختی های فراوان تحمّل کردند، سوگندت می دهیم، در درون ما نیز تحوّلی به وجود آور تا ما هم در خط انبیا قرار گرفته، از آن دفاع کنیم و در راه فهم دین و عمل به آن و نشر آن کوتاهی نکنیم و اگر کوتاهی کرده ایم، جبران کنیم.

خداوندا! از گناهان ما در گذر!

۱- ۳۵۱) سوره مائده، آیه ۵۶.

۲- ۳۵۲) سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

قرآن کریم در سوره بقره داستانی درباره پیروان بی وفای یکی از انبیای بنی اسرائیل نقل می کند که ما فشرده آن را در اینجا بازگو می کنیم:

گروهی از بنی اسرائیل که بعد از حضرت موسی به تحقیر و ستم طاغوت ها دچار شدند، تصمیم گرفتند علیه ستم قیام کنند، ابتدا نزد پیامبر خود به نام شموئیل رفتند و از او برای تعیین یک فرمانده لایق کمک خواستند، پیامبرشان فرمود: ممکن است اگر فرمان جهاد و قتل داده شود شما سرپیچی کنید، آنها قول استقامت دادند و گفتند: مگر ممکن است با این همه ستم که بر ما رفته و شهرهای ما به تصرّف مخالفان درآمده و زنان

و کودکان ما آواره شده اند قیام نکنیم ما حتماً می جنگیم و تنها تقاضای ما از شما نصب یک فرمانده لایق است. پیامبر از خدا یک فرمانده لایقی را برای این امت بپاخاسته درخواست نمود. دعا مستجاب شد و شخصی به نام طالوت که از نظر بدنی و علمی لایق بود از طرف خدا برای فرماندهی مردم به پیامبر معرفی شد، پیامبر نیز او را به مردم معرفی و منصوب نمود ولی مردم که عقلشان در چشم و گوششان بود گفتند: این فرمانده

که نه سرووضعی دارد و نه نام و شهرتی، ما هرگز زیر بار فرمان او نمی رویم. ما خود را برای مقام فرماندهی از او لایق تر می دانیم زیرا ما پول دارتر هستیم!! هرچه پیامبر فرمود که فرماندهی طالوت از طرف خدا مقرر شده و آن هم به خاطر کمالات علمی و جسمی اوست، گروهی قبول نکردند و به همین بهانه از همرزمان خود فاصله گرفتند و آمار انقلابیون کم شد. این یک آزمایش بود که گروهی مردود به جای گذاشت.

آزمایش دوم این بود که طالوت به کسانی که ریاست و رهبری او را پذیرفته بودند گفت: در راه مبارزه با طاغوتِ زمان، در یک آزمایش الهی و محاصره اقتصادی قرار می گیرید، شما به نهر آبی می رسید که نباید از آن بیاشامید و هرکه از آن استفاده کند از ما نیست، سرباز شکم پرست در جبهه جنگ من ارزشی ندارد. البته آشامیدن به مقداری که از یک مشت دست تجاوز نکند مانعی ندارد. انقلابیونی که قیام کرده و تقاضای

مبارزه داشتند همگی این شرط را پذیرفتند اما همین که زمان عمل فرا رسید و به نهر آب رسیدند نتوانستند از آن صرف نظر کنند و جز افراد اندکی همه از آب نهر استفاده کردند.

در این آزمایش نیز یک دسته مردود شدند و شکم پرستان انقلابی نما از پای درآمدند.

آزمایش سوم هنگامی بود که انقلابیون با یک لشکر از نیروهای دشمن برخورد کردند و در نبرد با آنان چنان دست و پای خود را گم کردند و ترسیدند که فریاد زدند ما حریف اینها نیستیم و پای از جبهه کشیدند، و باز هم یک دسته دیگر مردود شدند. اما چند نفری که به راستی مؤمن به هدف و پیرو خط خدا و انبیا بودند هم در مسأله فرماندهی بهانه نگرفتند و هم در آزمایش دوم و آب نوشیدن، خود را حفظ کردند و هم از جهت روحیه

قوی بودند و ترس به خود راه ندادند و با شعار:

«کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله»(۳۵۳)

ص: ۹۰

به دشمن یورش برده، نوجوانی به نام داوود، فرمانده لشکر کفر را از پای درآورد.

آنچه در اینجا نقل کردیم دورنمایی از یک داستان بسیار آموزنده است که در قرآن (سوره بقره از آیه ۲۴۷ تا ۲۵۳) آمده است. در این ماجرا فرق میان پیروان واقعی و دروغین و علاقه مندان شعاری و شعوری کاملاً ـ روشن می شود و به همه ما هشدار می دهد که انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. فریاد قوم بنی اسرائیل، مبارزه تا پیروزی بود اما در هر مرحله دسته ای کم شدند. این ماجرا تنها به تاریخ آن زمان

مربوط نیست زیرا همیشه ادّعا زیاد و عمل کم، شعار زیاد و شعور کم است گاهی هنگام شروع کاری مهم، بعضی گرم و پر از احساسند امّا عاقبت سرد می شوند.

حدود صدهزار نفر در غدیر خم، مقام رهبری را به حضرت علی علیه السلام تبریک گفتند و پس از دو ماه به کلی فراموش کردند. بعد از قتل عثمان همه اقشار دور آن حضرت را گرفتند و با او بیعت کردند ولی طولی نکشید که گروهک هایی علیه نظام او قیام نمودند و جنگ های جمل و نهروان و صفین را به راه انداختند. گروهی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت نمودند تا با یاری او رژیم اموی را زیر و رو کنند اما

امام علیه السلام به کوفه نرسیده او را در کربلا کشتند.

پای امام حسن علیه السلام را به جنگ کشیدند اما هنگام درگیری، شانه خالی کرده، به لشکر معاویه پیوستند.

حتی خود پیامبر را که مشغول خطبه نماز بود رها کرده، از صف نماز به سراغ صدای شیپور فروشندگان کالاهای وارداتی رفتند.

در روایات می خوانیم که هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام گروهی از مردم از مساجد برای مخالفت و مبارزه با حضرتش حرکت می کنند!

بی جهت نیست که یوسف علیه السلام بعد از نجات از شرّ برادران حسود و تاریکی چاه و زندان و رسیدن به مقام عزّت تازه این چنین دعا می کند که: «خداوندا! مرا مسلمان بمیران» چون ارزش کار به آن است که پایان خوبی داشته باشد و بی جهت نیست که حضرت علی علیه السلام هنگام شنیدن خبر شهادت خود، از پیامبر نمی پرسد چه کسی مرا می کشد و چرا مرا می کشد؟ بلکه فقط می پرسد «أفی سلامه من دینی» آیا هنگام ضربت

خوردن در خط مکتبیِ خود خواهم بود یا نه؟

کوتاه سخن آنکه میان گفتار و عمل و وعده و وفا و ادّعا و دلیل، فاصله زیادی است. اگر در قرآن حدود ۲۰ مرتبه سخن از آزمایش و امتحان مردم به میان آمده، به خاطر همین است که تا آزمایش های گوناگون پیش نیاید، صفات و خصوصیّات واقعی انسان شکوفا نمی شود. در تاریخ صدر اسلام افرادی همچون ابوذر و بلال و میثم، شکنجه ها را تحمّل کردند و از مکتب خود دست

برنداشتند ولی در مقابل، کسانی بودند که به خاطر شکنجه

دست از اسلام کشیدند. مرحوم دکتر ابراهیم آیتی نام عده ای از آنان را در کتاب تاریخ اسلام آورده است.

پیروان با استقامت

اکنون که مقداری درباره دوستان و پیروان بی وفا سخن گفتیم، مقداری هم درباره دوستان و پیروان باوفای انبیا به گفتگو می نشینیم.

قرآن در این زمینه آیات زیادی بیان می کند که ما در اینجا چند آیه را همراه با ترجمه می آوریم:

«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا»(۳۵۴)

مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده و هیچ گاه دچار شک و تردید نشوند.

گروهی از اعراب خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند و گفتند: «ما ایمان آورده ایم» خداوند به پیامبرش خطاب می کند که به این افراد بگو: شما فقط اظهار اسلام کرده اید و هنوز روح و حقیقت ایمان در عمق جانتان نفوذ نکرده است.(۳۵۵)

پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که هرگاه برای داوری نزد پیامبر فراخوانده می شوند از دل و جان می گویند: «سمعنا واطعنا»(۳۵۶) هم گوش می دهیم و هم اطاعت می کنیم.

در جنگ خندق که پیامبر صلی الله علیه وآله همراه با مسلمین مشغول کندن خندق بودند بعضی از مسلمانان بدون اجازه مرخّصی از رسول خداصلی الله علیه وآله محل کار خود را ترک کرده، از کندن خندق شانه خالی می کردند، اما در برابر اینها کسانی هم بودند که هرگاه بنای ترک کار را داشتند از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه می گرفتند.

قرآن در سوره نور از این گروه تجلیل می کند و می فرماید:

«واذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه ان الذین یستاذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله»(۳۵۷)

زمانی که در خدمت پیامبر مشغول کار دسته جمعی بودند به خود اجازه رها کردن کار را نمی دادند مگر اینکه رسول خدا به آنها مرخصی دهد، اینها تنها کسانی هستند که ایمان واقعی به خدا و رسول دارند.

در سوره آل عمران نیز چنین می خوانیم:

«قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی»(۳۵۸)

به مردم بگو: اگر به راستی خدا را دوست دارید باید از من که پیام آور او هستم اطاعت کنید.

در آیه ۶۸ سوره آل عمران نیز چنین می خوانیم:

«ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه»

نزدیک ترین و سزاوارترین مردم به ابراهیم تنها کسانی هستند که از او پیروی نمایند.

نشانه دیگر ایمان واقعی به خدا و رسول آن است که در درگیری ها او را داور قرار دهیم:

«فان تنازعتم فی شی ء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر»(۳۵۹)

در آیه دیگر می فرماید:

«ألم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به»(۳۶۰)

کسانی که در درگیری ها به داوری و دادگاه طاغوتی رو می کنند آنها در حقیقت خیال می کنند که مؤمنند.

در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله میان دو نفر از اصحاب در مورد آبیاری درگیری و اختلافی پیدا شد، برای حلّ مشکل خدمت پیامبر رسیدند و آن حضرت حکمی صادر نمود. آنکه حکم برضررش بود، به حضرتش جسارت نمود که چرا به نفع فلانی حکم صادر کردی؟ آیه نازل شد:

«فلا و ربّک لایومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً»(۳۶۱)

به خدا سوگند ایمان واقعی ندارند، جز کسانی که در درگیری ها تنها قضاوت تو را بپذیرند و در دل خود از داوری تو هیچ گونه ناراحتی احساس نکنند بلکه تسلیم کامل فرمان خدا باشند.

در سوره احزاب نیز چنین می خوانیم:

«و ما کان لمؤمن ولامؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم»(۳۶۲)

هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد در مقابل قضاوت و حکم خدا و رسول از خود اظهار نظری داشته باشد.

نشانه دیگر ایمان واقعی آن است که انسان در مسائل سیاسی و اقتصادی و نظامی نیز همچون مسائل عبادی طرح و برنامه خود را از وحی و انبیا بگیرد.

قرآن درباره آن مسلمانانی که دربرخورد با شایعات بدون مراجعه به پیامبر شروع به پخش آن می نمایند به شدّت انتقاد کرده، می گوید:

«اذا جائهم امر من الأمن او الخوف اذاعوا به و لو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم»(۳۶۳)

هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، بدون تحقیق آن را پخش می کنند، در صورتی که اگر آن اخبار را به پیامبر و پیشوایانی که قدرت تشخیص صحیح و کافی دارند ارجاع دهند، آنها این مسائل را از ریشه تحلیل نموده، سپس صحیح آن را در معرض افکار عموم قرار می دهند.

این آیه بیانگر یک قانون کلی برای تمام قرون و اعصار است که مسلمانان باید در برابر مسائل سیاسی و نظامی و شایعات نیز همچون مسائل عبادی در رابطه مستقیم با پیامبر و خاندان وحی و جانشینان آن بزرگواران باشند وگرنه هر روز سیاست بازانی مسیر جامعه را به سوی هدف دلخواه، سوق می دهند.

قرآن درباره پیروان واقعی انبیا می گوید:

«الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتّقوا اجر عظیم»(۳۶۴)

آنها کسانی بودند که با آن همه زخم و جراحتی که در جنگ احد به خاطر یاری پیامبر و اسلام تحمل کرده و مشغول معالجه بودند، همین که دستور پیامبر برای بسیج صادر شد، زخم های خود را فراموش نموده، خود را برای شرکت در میدان جنگ آماده کردند.

جالب اینکه با همه این فداکاری ها قرآن تجلیل از این مجاهدان را مشروط به تقوا دانسته، می فرماید:

«للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم»

آری، در مکتب اسلام زندان و شکنجه، شمشیر و زخم و جراحت و صحابی پیامبر بودن اگر با تقوا و عاقبتی درخشان توأم نباشد ارزشی نخواهد داشت، این مجاهدان در سخت ترین شرایط، پیامبر را یاری کردند اما تجلیل از آنان مشروط به تقوا شد.

در سوره آل عمران نیز درباره فداکاری پیروان انبیا آیه ای به چشم می خورد که با بیان آن این بخش از بحث را پایان می دهیم آنجا که می فرماید:

«وکـایّن من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضـعفوا وما اسـتکانوا واللّه یحبّ الصابرین»(۱) چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراه آنها جنگ کردند و در برابر آن همه صدمات که در راه خدا دیدند سستی و ضعف و خستگی به خود راه ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

آری، انبیا و پیروان واقعی و با استقامت آنها در راه تبلیغ و ترویج آیین الهی خود، مرارت های بسیار چشیدند و سختی های زیادی را به جان خریدند. «اوذوا فی سبیلی»(۲)

گاهی فشار مشکلات و ناملایمات به حدّی بود که می گفتند: «حتی یقول الرسول و الذین امنوا معه متی نصر الله»(۳) پس نصرت الهی کجاست؟

و خداوند آنها را دلداری می داد که «الا انّ نصر الله قریب»، نصرت الهی نزدیک است.

آری، خداپرستان در برابر آزار و اذیت دشمنان می گفتند: «و لنصبرن علی ما اذیتمونا» ما بر اذیت ها و آزار شما صبر می کنیم.

دشمنان خدا، آزار انبیا و پیروان آنها را به نهایت رساندند. بسیاری از انبیا را کشتند. برای کشتن حضرت زکریاعلیه السلام او را تعقیب کردند، او به تنه درختی پناه برد و در تنه درخت پنهان گردید. دشمنان تنه درخت را با ارّه بریدند و حضرت را دو نیم کردند.(۴) ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را به حدّی مورد اذیت و آزار قرار دادند که آن حضرت فرمود: «ما اوذی

نبیّ مثل ما اوذیت»(۵)

۴۲- نویدهای الهی به پیامبران

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » نویدهای الهی به پیامبران هیچ پیامبری آنگونه که من اذیت شدم، آزار ندید.

آری، کسی که می خواهد مردم را نجات دهد، باید کمر همّت ببندد. مُصعَب جوان مسلمانی است که با سعی و تلاش خود، مردم یک شهر را مسلمان کرد، اگر هر کدام از ما هجرت کنیم و صبر و بردباری داشته باشیم، می توانیم افراد بسیاری را مسلمان کنیم. متأسفانه رفاه طلبی و دنیا خواهی و ... باعث شده که ما حتی نتوانیم خودمان را اصلاح کنیم!

نقل این فداکاری ها از امّت های پیشین اثر تربیتی خاصی برای امّت های بعدی دارد همان گونه که بازگوکردن سختی های پیامبران قبلی در تسلیت و امید بخشیدن شخص رسول اکرم اثر بسزایی داشت، از خداوند می خواهیم که ما را از پیروان با وفای پیامبر اسلام قرار دهد.

۱- ۳۶۵) سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.
۲- ۳۶۶) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.
۳- ۳۶۷) سوره بقره، آیه ۲۱۴.
۴- ۳۶۸) تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶.
۵- ۳۶۹) بحار، ج ۳۹، ص ۵۶ .

خداوند پیوسته در شرائط بسیار سخت، به پیامبران و یاران آنها وعده نجات و نوید پیروزی می داد. این وعده ها، انبیا و پیروان آنها را یاری می بخشید و بر توان آنها می افزود. در قرآن، به موارد فراوانی از این نویدها بر می خوریم از جمله:

الف: وراثت زمین: «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»(۳۷۰)

ب: نصرت و پیروزی: «لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و انّ جندنا لهم الغالبون»(۳۷۱)

ج: جهانی شدن مکتب: «هو الذی ارسل رسوله بالهُدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله»(۱)

د: حفظ قرآن از تحریف: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»(۲)

۴۳- حقوق پیامبر بر مردم

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » حقوق پیامبر بر مردم

پیامبر حقوقی دارد که مردم موظّفند آنها را ادا کنند. بدیهی است ادای این حقوق در جهت سعادت خود مردم است.

۱- رعایت ادب مانند بلند صحبت نکردن در حضور پیامبر: «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»(۳۷۴) پیشی نگرفتن بر او: «لا تقدموا بین یدی الله و رسوله»(۳۷۵) کسب اجازه برای ورود به خانه او: «لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم»(۳۷۶)

۲- فرمانبرداری: «اطیعوا الرسول»(۳۷۷) و «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم فانتهوا»(۳۷۸)

۳- اجابت دعوت پیامبر: «استجیبوا لله و للرسول»(۳۷۹)

۴- مراجعه به پیامبر در اختلافات: «فردّوه الیّ الله و الرسول»(۳۸۰)

۱- ۳۷۲) سوره صف، آیه ۹.

۲- ۳۷۳) سوره حجر، آیه ۹.

۵ – منّت ننهادن بر پیامبر: «لا تمنّوا علیّ اسلامکم»(۱)

۶- جدا نشدن از پیامبر: «و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه»(۲)

۷- درود فرستادن بر پیامبر: «یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلموا تسلیما»(۳)

۴۴- اوصاف انبیا

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » اوصاف انبیا

در این بخش گوشه ای از امتیازات و صفات انبیا به طور فشرده بیان می شود. آشنایی با امتیازات پیامبران در عقیده ما و آشنایی با صفات و اخلاق آن بزرگواران در عمل ما نقش مهمی دارد.

۴۵- اوصاف انبیا، اکتسابی یا ذاتی؟

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » اوصاف انبیا، اکتسابی یا ذاتی؟

قبل از برشمردن ویژگی ها و اوصاف انبیا طرح این سؤال خالی از لطف نیست که مقامات انبیا، اکتسابی است یا ذاتی؟ به بیان دیگر آنچه از فضائل و کرامات و اخلاق حسنه در انبیا وجود دارد، بر اثر سعی و تلاش خود آن هاست و یا خدا به آن ها تفضّل فرموده است؟

پاسخِ این سؤال در اوایل دعای شریف ندبه به زیبایی بیان شده است. در آنجا می خوانیم: «و شرطتَ علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیه» پروردگارا! تو با اولیائت شرط کردی که در این دنیا زهد را برگزینند، آنها نیز این شرط را قبول کردند. «فشرطوا لک ذلک» آنگاه دعا به نکته ظریفی اشاره می کند: «و علمت منهم الوفاء به» تو هم می دانی که اینها به این پیمان عمل می کنند، آنگاه که پای بندی آنان به این

پیمان معلوم شد، «فقبلتهم و قرّبتهم و قدّمت لهم الذّکر العلیّ» تو نیز آنها را پذیرفتی و مقام قرب خود را به آنها عنایت فرمودی.

همانند شخصی که با خوش حسابی، مرتب بر اعتبار خود می افزاید، انبیا نیز با پای بندی و عمل به پیمان های خویش و موفقیت در امتحانات به مقامات عالی می رسند، در حالی که بسیاری از افراد به پیمان هایی که با خدا می بندند پای بند نیستند و به قول هایی که می دهند عمل نمی کنند.

برخی آیات قرآن نیز به تأثیر زمینه ها در گزینش الهی اشاره دارند، از جمله آیه بیست و چهار سوره سجده که می فرماید:

۱- ۳۸۱) سوره حجرات، آیه ۱۷.

۲- ۳۸۲) سوره نور، آیه ۶۲.

۳- ۳۸۳) سوره احزاب، ۵۶ .

«و جعلنا منهم ائمه يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون»

و چون بردباری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، از میان آنها پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به فرمان ما هدایت می کردند.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته»(۳۸۴)

خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

اخطار به انبیا

با آمال قرب و عشقی آه انبیا به خدا داشتند، گاه و بی گاه هشدارهای قاطعی به آن بزرگواران داده م یشد آه اگر لحظه ای از مدار توحید و فرمان خدا خارج شوند به سخت ترین بلاها دچار می گردند، برای نمونه به چند آیه توجه آنید:

. سوره زمر، آیه ۶۵) « لئن اشرآت لیحبطن عملک »

اگر به خدای خود شرک آوری تمام اعمالت نابود می شود.

. سوره مائده، آیه ۶۷) « وان لم تفعل فما بلغت رسالته ...»

اگر پیام ما را به مردم ابلاغ نکنی (رهبر معصوم را به آنان معرّفی نکنی) رسالت ما را انجام نداده ای.

. سوره حاقّه، آیه ۴۴ تا ۴۶) « ولوتقول علینا بعضی الاقاویل لاخذنامنه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین »

اگر پیامبر حر فهایی را به ما نسبت بدهد (آه ما نگفته ایم) با قدرت تمام او را می گیریم (و مقامش را سلب می آنیم) و رگ قلب و حیات او را می زنیم.

در چند آیه آه دارای مضامین مشترآی هستند، خداوند پیامبرش را از روی بر گرداندن از فقرا و توجه به اغنیا منع می آند. همچنین او را از چشم دوختن به زخارف دنیا و آنچه در دست دنیا

و لا تمدنّ عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهره » . دوستان و دنیا پرستان است باز می دارد

. سوره طه، آیه ۱۳۱) « الحیاه الدن

ص: ۹۸

از این نمونه آیات در قرآن کم نیست که به پیامبران آسـمانی هشـدار می دهـد و هر لحظه آنان را زیر نظر دارد و در مواردی شدیداً به آنان عتاب می کند و بدین وسیله آنان را از هر نوع لغزشی حفظ می کند.

در برابر آزاری کـه دشـمنان بـه پیـامبر می دادنـد، خداونـد شـعار پیـامبران قبلی را چنیـن نقـل می کنـد: «ولنصـبرنّ علی ما اذیتمونا»(۳۹۰) همانا ما در برابر تمام اذیت های شما صبر و استقامت خواهیم نمود.

پیامبران الگوی انسان ها

خداوندپیامبران را برای ما الگو قرار داده است تا با الهام از رفتار و گفتار آنها، راه سعادت را

سوره) « قد آانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم » : بپیماییم. قرآن درباره حضرت ابراهیم می فرماید

. ممتحنه، آیه ۴

. سوره احزاب، آیه ۲۱) « و لکم فی رسول الله اسوه حسنه » : و درباره پیامبر اسلام نیز می فرماید

رسول خدا برای شما الگو و اسوه نیکویی است.

برای الگو قراردان انبیا، در مرحله نخست لازم است با سیره و اخلاق آنها آشنا شویم.

اخلاق پیامبران

پس از آنکه خداوند به حضرت موسی اعلام کرد: تو رهبر ملت و پیامبر ما هستی اوّلین چیزی که از خدا خواست سعه صدر، روح بزرگ و صبر و استقامت و حوصله بود: «رب اشرح لی صدری»(۳۹۳) خدایا! سینه ای گشاده به من مرحمت فرما.

راستی چه قدرتی می تواند در برابر سیل تهمت ها و ناسزاها و تمسخرها و توهین ها و کارشکنی ها و توقّعات نابجا استقامت کند جز با امداد غیبی خداوند متعال.

آری، آن کشتی که این بار سنگین را حمل می کند، کشتی صبر است. قرآن می فرماید:

«وما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزون»(۳۹۴)

هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر آنکه او را مسخره کردند.

«کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون»(۳۹۵) هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر اینکه به او نسبت سحر یا جنون دادند.

به پیامبر عزیز ما حتی نسبت شاعری و کاهنی نیز دادند، اما به گفته قرآن او دارای خلق عظیم و رأفت و رحمتی خاص بود، همه تلخی ها را تحمل می کرد و اگر چنین نبود نمی توانست بار سنگین رسالت را به منزل مقصود برساند. اگر ایثارها، فداکاری ها و جاذبه اخلاق پیامبر نبود مردم از دور او پراکنده می شدند:

«ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک»(۳۹۶)

گاهی که پیامبر از سوی بعضی همسران خود مورد توهین قرار می گرفت اصحاب ناراحت می شدند و می گفتند: این همسر بد زبان را از خانه بیرون کنید اما رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ می فرمود: من این نقاط ضعف را در کنار نقاط قوّت آنان می گذارم و از توهین ها می گذرم.

پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم استغفار می کرد، با آنان مشورت می نمود، نسبت به آنها مهربان بود، برای هدایت آنان حرص می ورزید تا جایی که خداوند به او خطاب می کند: «ما انزلنا علیک القران لتشقی»(۳۹۷) ما قرآن را نفرستادیم تا این قدر خودت را به مشقّت اندازی.

و در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله را مخاطب قرار داده، می گوید: «فلعلک باخع نفسک»(۳۹۸) گویا خودت را هلاک می کنی به خاطر تأسف بر اینکه چرا مردم ایمان نمی آورند.

انبیـا قیام دشواری را شـروع کردنـد و تا مرز مرگ و شـهادت پیش می رفتنـد. تحریک شـده نبودنـد و تملق و مکر و حیله هم نداشـتند. تعلیماتشـان برای سودجویی نبود. واقع بین بودنـد و از هرگونه محیط زدگی، فامیل زدگی و تأثیر فقر و غنا و ترس و شکست دور بودند.

رسول خداصلی الله علیه وآله یک روز در غار حراء به عبادت اشتغال داشت و روز دیگر بالای کوه صفا مردم را به سوی خدا دعوت می کرد و روزی در جنـگ شمشـیر می کشـید و زمانی در ساختن مسـجد قبا سـنگ و گل حمل می نمود و زمانی هم مکه را فتـح کرد، تمام این فراز و نشـیب ها، نه در فکر او و نه در انتخابش و نه در گفتارش هیـچ گونه اثری بجای نگذاشت و پیوسته به دنبال همان واقعیّت و حقیقتی بود که با تمام وجود خویش

دریافته بود، و مأمور ابلاغ آن شده بود.

آری، پیامبران حتی برای فرزند خودشان حق وساطت نابجا ندارند، چنانکه شفاعت حضرت نوح درباره فرزندش با جمله: «انه لیس من اهلک»(۴۰۰) او از تو و در خط تو نیست، رد شد.

ص: ۱۰۱

پیامبر اسلام نیز انتظاری از مردم نداشت، جز آنکه با اختیار خود راه خدا را انتخاب کنند: «قل ما اسئلکم علیه مِن أجر الاّ مَن شاء أن یتّخذ الی ربه سبیلًا»(۴۰۲)

سود این امر نیز در حقیقت به خود مردم باز می گردد، مانند معلمی که به شاگردان خود می گوید: پاداش تدریس من این باشد که درس را خوب فراگیرید و در این امر کوتاهی نکنید.

و در آیه ای دیگر، پاداش رسالت پیامبر، مودّت اهل بیت او شمرده شده است. خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

«قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی»(۱)

ای پیامبر! به مردم بگو: من مزدی از شما نمی خواهم جز آنکه اهلبیت مرا دوست بدارید.

روشن است که دوستی اهل بیت، این رهبران معصوم رمز تداوم راه خدا و انبیاست و پیروی از آنان به سود خود مردم است و اگر در یک جا مزد رسالت، پیوند با اهلبیت و رهبران معصوم علیهم السلام و در جای دیگر انتخاب راه خدا شمرده شده، به خاطر آن است که هرگز میان راه خدا و راه پیشوایان معصوم جدایی وجود ندارد، همان گونه که میان کتاب خدا و عترت، تا ابد پیوندی ناگسستنی است. کوتاه سخن آنکه انبیا مزد مادّی از

مردم نمی خواستند و انتظارشان انتخاب و تداوم راه آنان بود: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم»(۲)

پیامبران نه تنها توقّع مادی از کسی نداشته، وعده مادّیت هم به کسی نمی دادند.

در تاریخ می خوانیم: گروهی خدمت پیامبر رسیدند و با وی شرط کردند که اگر به تو ایمان آوردیم حکومت بعد از خود را باید به ما بسپاری. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این امر مربوط است به خدا نه من.

این تنها پیامبر صلی الله علیه وآله است که در برابر تمام پیشنهادها و وعده های مادّی و تطمیع های غیر قابل وصف مشرکان می فرماید:

به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهید و مرا بر زمین و آسمان حاکم کنید هرگز از راهی که می روم باز نخواهم گشت.(۳)

۴۶- صداقت

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » صداقت و این قاطعیّت خود یکی از امتیازات انبیاست.

۱- ۴۰۳) سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۴۰۴) سوره سبأ، آیه ۴۷.

۳- ۴۰۵) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۲۲ به نقل از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.

انبیـا در گفتار و کردار صـداقت داشـتند. آنها در برابر برخی درخواست ها و سؤالات مخالفان، طبق دسـتور خـدا، با صـراحت اعلام می داشتند که ما نمی دانیم و یا دست ما نیست و خدا می داند.

از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله درباره روز قیامت سؤال کردنـد، خداونـد فرمود: به آنها بگو: «انّما علمها عنـد ربّی»(۴۰۶) علم روز قیامت فقط نزد پروردگار من است.

همچنین می فرمودند: «قل لا املک لنفسـی نفعا و لا ضـرا الا ما شاء الله»(۴۰۷) من مالک سود و زیان خود نیسـتم مگر آنچه را خدا بخواهد.

اما دیگران بر اساس تعصّب سـخن می گویند: «قالت الیهود لیست النصاری علی شی ء و قالت النصاری لیست الیهود علی شی ء»(۴۰۸) یهودیان می گفتند: مسیحیان برحقّ نیستند و مسیحیان می گفتند: یهودیان بر حقّ نیستند.

استهزا و سایر مشکلاتی که کم و بیش برای

افراد دیگر هست برای آنان نیز بوده است و اینک چند آیه در این زمینه نقل و ترجمه می کنیم:

«وجعلنا لهم ازواجاً وذریه»(۴۱۰)

ما برای انبیا نیز همچون سایرین زن و فرزند (که قهراً مشکلاتی را به دنبال دارد) قرار دادیم.

«و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق»(۴۱۱)

پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر آنکه همچون مردم غذا می خوردند و در بازارها رفت و آمد داشتند.

این زندگی معمولی و ساده در فرهنگ طاغوتی مخالفان مورد سرزنش بود تا جایی که درباره حضرت نوح می گفتند:

«ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تأکلون منه و یشرب مما تشربون»(۴۱۲)

او هم انسانی مثل شماست، می خورد از آنچه شما می خورید و می آشامد از آنچه شما می آشامید.

انبیا لباسی هماننـد لباس عامّه مردم می پوشـیدند. در حالی که دیگران ماننـد قارون، غرق در زینت و تفاخر به میان مردم می آمدند. «فخرج علی قومه فی زینته»(۴۱۳)

انبیا از زندگی اشرافی و تجمّلاتی دور بودند. در مورد رسول خدا روایت داریم که ایشان «خفیف المؤنه» یعنی کم خرج بود.

اساساً تجمّلات و تشریفات به تدریج انسان را طاغوتی می کند. روزی برای امام خمینی قدس سره قالیچه ای آوردند و گفتند: دوست داریم شما رویش نماز بخوانید. هنگامی که قالیچه را باز کردند، امام نگاهی به آن کرده، فرمودند: من روی آن نماز نمی خوانم. بعدها در جای دیگری فرموده بودند که آدم همین طوری شاه می شود، امروز یک قالیچه فردا ... .

حضرت علی علیه السلام می فرماید: خداوند دبدبه و کبکبه ای که مردم را با آن تحت تأثیر قرار دهند به پیامبرانش نمی دهد و پیامبران از این روش استفاده نمی کنند. موسی و هارون علیهما السلام با یک حالت بسیار ساده و متواضعانه بر فرعون وارد شدند تا با او سخن بگویند.(۴۱۴)

در تاریخ می خوانیم: هنگامی که پیامبر اسلام در میان اصحاب خود می نشست، جلسه را به شکل دایره تشکیل می داد که بالا و پائین نداشته باشد.

در نشست و برخاست و پوشیدن لباس و معاشرت جوری بود که وقتی یک فرد غریب وارد مسجد می شد نمی توانست تشخیص دهد کدام یک از آنان پیامبرند. این است طرح حکومت اسلامی درباره زندگی رهبر.

از نظر شغل، اکثر انبیا اهل دامداری و کشاورزی بودند و شخصاً چوپانی می کردند. در مسافرت ها به هنگام تهیّه غذا شخص پیامبر جمع آوری هیزم را به عهده می گرفت.

نه تنها انبیا که شاگردان طراز اول مکتب آنان و جانشینان آنان نیز همین گونه بودند. امام سجادعلیه السلام با کاروان ناشناس به حج می رفت و با مسئول کاروان شرط می کرد که داوطلبانه و با افتخار قسمتی از کارهای حجّاج را برای رضای خدا به عهده بگیرد.

درباره حضرت رضاعلیه السلام می خوانیم: شخصی وارد حمام می شود و حضرت را نشناخت، به ایشان گفت: بدن مرا کیسه بکش. امام رضاعلیه السلام به راحتی و بدون تکلّف قبول کرد و زمانی که آن مرد متوجّه شد طرف او امام رضا علیه السلام است با کمال شرمندگی عذرخواهی کرد اما حضرت فرمود: تا شما را کیسه نکشم دست برنمی دارم.

آری، این است مکتب و فرهنگ ما و روش و سیره رهبران ما، با کمال سربلندی این الگوها را به سراسر جهان عرضه می کنیم تا اگر جهانیان از تساوی و حقوق خلق و عدالت دم می زنند، بدانند که نه چیز تازه ای به ارمغان آورده اند و نه الگویی از رهبرانشان برای شعار خود دارند.

ص: ۱۰۵

کتاب های زیادی درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه وآله نوشته شده که بیشتر آنها به زبان عربی است و چون در بخش های قبلی درباره انبیا و شناخت و صفات آنان بحث هایی کردیم مناسب است گوشه ای از سیره آن پیامبر عزیز صلی الله علیه وآله را در اینجا ذکر کنیم زیرا آشنایی با سیره و روش زندگی و اخلاق فردی و اجتماعی آن بزرگوار برای همه مردم بدون استثنا مفید است. از خداوند متعال می خواهم این نوشته

مختصر را از ما بپذیرد و ما را از بهترین امّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قرار دهد.

آنچه در اینجا ذکر می کنم از کتاب «بحارالانوار» جلد شانزده و «سیره ابن هشام» و «کُحل البصر» و «تفسیر المیزان» جلد ششم و غیر آن است.

۴۷- عبادت پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » عبادت پیامبر

چون پاسی از شب می گذشت رسول خداصلی الله علیه وآله از بستر برمی خاست و پس از گرفتن وضو و زدن مسواک و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، در گوشه ای به عبادت می پرداخت و اشک می ریخت. بعضی از همسرانش که او را به این حال می دیدند می گفتند: تو که گناهی نداری چرا این قدر اشک می ریزی؟ می فرمود: آیا بنده شاکر خدا نباشم؟

امّ سلمه می گوید: شبی پیامبر در خانه من بود، نیمه شب، او را نیافتم به سراغش شتافتم، دیدم در تاریکی ایستاده، دست ها را بلند کرده، اشک می ریزد و می گوید: خدایا! هرچه نعمت به من داده ای از من مگیر، دشمنم را خشنود مکن، به بلاهایی که مرا از آنها نجات دادی گرفتارم مکن، حتی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به خود وامگذار. به او گفتم پدر و مادرم فدایت شوند، شما که بخشوده شده ای! فرمود: هیچ کس از

خدا بی نیاز نیست. حضرت یونس آنی به خودش واگذار شد، در شکم ماهی زندانی شد.(۴۱۵)

چون ماه رمضان می رسید، پیامبر همه بردگان خود را آزاد می کرد، به هنگام نماز می لرزید و هرگاه نماز را به تنهایی می خواند رکوع و سجود آن را طول می داد ولی هرگاه با مردم به جماعت نماز می خواند بسیار عادّی و ساده برگزار می کرد. به یکی از یارانش که امام جماعت سایر مسلمانان شده بود سفارش فرمود: هرگاه با مردم به نماز می ایستی سعی کن بعد از حمد، سوره کوچکی قرائت کنی و نماز را طول ندهی.

خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورد. پیامبر فرمود: اگر لباس ارزان تر یا ساده تری بود بهتر بود. اگر فروشنده حاضر است لباس را به او برگردان. حضرت علی علیه السلام لباس را برگرداند و پول را پس گرفت و خدمت پیامبر صلی

الله علیه وآله برگشت.

رسول خداصلی الله علیه وآله با علی علیه السلام به سوی بازار راه افتادند، در راه کنیزی را دیدند که گریه می کند، از حالش جویا شدند. گفت: چهار درهم پول برای خرید جنس به من داده اند ولی پول را گم کرده ام و اکنون می ترسم که به خانه برگردم. پیامبر صلی الله علیه وآله چهار درهم از دوازده درهم را به او داد و آنگاه به بازار رفتند وپیراهنی به قیمت چهار درهم خریدند.

هنگام بازگشت برهنه ای را دیدند، لباس را به او بخشیدند و دوباره به بازار برگشته و پیراهن دیگری خریدند. در راه بازگشت به منزل دوباره همان کنیز را دیدند که ناراحت است و می گوید: چون برگشتن به خانه طول کشیده می ترسم مرا بزنند. پیامبر صلی الله علیه وآله همراه کنیز به منزل صاحبش رفت، صاحب خانه به احترام تشریف فرمایی پیامبر صلی الله علیه وآله کنیز را بخشید و او را آزاد نمود. رسول اکرم صلی

الله علیه وآله فرمود: چه دوازده درهم با برکتی که دو برهنه را پوشاند و یک نفر را آزاد کرد.(۴۱۶)

آری، اگر ما هم کمی از زندگی خود بکاهیم بسیاری از برادران ما به نوائی می رسند.

یک نفر یهودی چند درهم از پیامبر صلی الله علیه وآله طلب داشت. روزی مطالبه کرد ولی پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی نداشت که به او بپردازد. یهودی گفت: همین جا در کنار تو می مانم تا بدهی خود را بپردازی و پیامبر صلی الله علیه وآله را در جای خود نگهداشت. ظهر شد، مردم نماز ظهر را خواندند، عصر هم گذشت و وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید و آن یهودی همچنان پیامبر صلی الله علیه وآله را عملاً بازداشت کرده

بود. مردم از رفتار آن مرد یهودی عصبانی شدند اما پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ما حق ظلم نداریم. این رفتار پیامبر باعث شد تا آن یهودی به خاطر صبر، متانت و خوش اخلاقی پیامبر مسلمان شد و مقداری از مال خود را نیز در راه خدا داد و گفت: این کار من نسبت به رسول خدا جنبه آزمایشی داشت نه جسارت.

او نسبت به شما سوز دارد و برای ایمان شما حرص می خورد و در جای دیگر خطاب به پیامبر می فرماید: «لعلّک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین»(۴۱۸) شاید خویشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی آورند.

همچنین در سوره طه می فرماید: «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» ای پیامبر! ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که این همه خود را به زحمت بیندازی !

آری، سوز و گداز دینی از اوصاف انبیا و اولیاست و نه تنها برای آنها که برای هرمسلمانی لازم است. یک طلبه و یک دانشجو اگر بسوزد، دانشگاه و حوزه و جامعه را می تواند متحوّل کند.

البته سوز هم باید از روی اخلاص باشد ، دکّان نباشد! هر پیرو پیامبری باید ببیند کجای کار معطّل مانده است، آستین ها را بالا بزند و کار را انجام دهد. به نوع کار، پستی و شرافت ظاهری آن نباید نگاه کرد. کاری که بر روی زمین مانده است باید با نیّت پاک و خالص انجام داد.

یکی از خصوصیّات انبیا از جمله پیامبر اسلام پرهیز از تکلف بود . خداوند از پیامبرش می خواهد که به مردم بگوید: «و ما انا من المتکلّفین»(۴۱۹) من اهل تکلّف نیستم و خود و دیگران را به سختی نمی اندازم.

و به برخی هواداران خود فرمان هجرت به حبشه را صادر فرمودند و به هنگام هجرت به مدینه نیز اول مسلمانان را فرستادند و بعد خودشان هجرت نمودند.

۴۸- مشورت با مردم

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مشورت با مردم

در کارهایی که از طرف خدا فرمان مخصوصی صادر نشده و کار به خود امت و مشورت با آنان واگذار شده بود، گاه و بیگاه پیامبر با مردم مشورت می کرد و حتی در مواردی رأی دیگران را بر نظر خود مقدّم می داشت. در جنگ احد پیامبرصلی الله علیه وآله شورایی تشکیل داد ودرباره اینکه برای جنگیدن از مدینه بیرون بروند یا در خود مدینه سنگر بگیرند مشورت نمود. نظر شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و عدّه ای دیگر

سنگربندی در مدینه بود. ولی اکثر جوان هایی که از یاران پیامبر بودند به بیرون رفتن از مدینه تمایل نشان دادند و گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وآله ما تابع شما هستیم ولی چون از ما نظر خواستید عقیده ما بیرون رفتن است.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وآله رأی جوانان پرشور و مؤمن را بر رأی دیگران و حتی بر رأی خود مقدّم داشت و سلاح برداشت و عازم جبهه نبرد شد. جالب این که فرمان «وشاورهم فی الامر»(۴۲۰) پس از شکست احد نازل شد و با اینکه به خاطر عمل به طرح اصحاب، مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند ولی خداوند فرمان می دهد: باز هم با آنان مشورت کن.(۴۲۱) البته تصمیم گیری نهایی با رهبر است. زیرا قرآن در پایان همین آیه به

پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه» هرگاه تو تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن و کار خود را شروع کن.(۱)

۴۹- همگام با یاران

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » همگام با یاران

در سفری که رسول خداصلی الله علیه وآله با اصحاب داشتند هنگام تهیّه غذا هر یک از آنان کاری را قبول کردند، پیامبر صلی الله علیه وآله هم هیزم جمع کردن را بر عهده گرفت و هرچه اصحاب خواستند از کار پیامبر صلی الله علیه وآله جلوگیری نمایند نپذیرفت.

در مورد دیگری که پیامبر صلی الله علیه وآله از شتر پیاده شدند و برای بستن آن به گوشه ای می رفتند اصحاب آمدند تا شتر را از پیامبر صلی الله علیه وآله بگیرند و افسار آن را ببندند اما پیامبر نپذیرفت و فرمود: سعی کنید کار خود را به دیگران واگذار نکنید.

۱- ۴۲) ماجرای اُحد را در کتاب فروغ ابدیّت، ج ۲، ص ۴۴۳ تا ۴۹۵ و در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران مطالعه کنید.

۵۰– وفای پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » وفای پیامبر

عمّار می گوید: پیش از بعثت، من و حضرت محمد صلی الله علیه وآله با هم چوپانی می کردیم. یک روز به او پیشنهاد کردم که فلان منطقه چراگاه خوبی برای گوسفندان است فردا به آنجا برویم. حضرت محمد صلی الله علیه وآله پذیرفت. من فردا به آنجا رفتم و دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از من به آنجا آمده است ولی گوسفندان خود را از چریدن بازمی دارد. پرسیدم چرا نمی گذاری گوسفندان بچرند؟ فرمود: چون وعده

من با تو این بود که با هم شروع کنیم، نخواستم قبل از تو گوسفندان من از این چراگاه استفاده کنند.

۵۱– صداقت پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » صداقت پیامبر

یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله ابراهیم نام داشت و در کودکی از دنیا رفت، اندکی پس از مرگ او خورشید گرفت، مردم گمان کردند که این خورشید گرفتگی به خاطر فوت ابراهیم است. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله فوراً مردم را جمع نمود و فرمود: گرفتن خورشید به خاطر مرگ فرزندم نبوده است.

او بدین وسیله مردم را از جهل و خرافه گرایی و علاقه نابجا حفظ نمود. در حالی که اگر هر سیاستمداری بود با شعار «هدف وسیله را توجیه می کند» از این تصور و فکر غلط مردم سوء استفاده می کرد و علاقه ناروای آنان را می ستود.

۵۲– پیشگام در مبارزه

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » پیشگام در مبارزه

در جنگ احزاب که تمام نیروهای ضداسلامی یعنی مشرکان و کافران و منافقان با طرحی گسترده قصد کودتا علیه اسلام را داشتند، پیامبر تصمیم به دفاع گرفت، لذا با مشورت اصحاب بنا گذاشتند که دور مدینه را خندق بکنند. در اینجا نیز رسول خدا اول کسی بود که شروع به کندن خندق نمود و با اینکه برخی مسلمانان با کسب اجازه و گروهی هم بدون آن، کار را رها می کردند اما پیامبر صلی الله علیه وآله تا پایان کار

ایستاد و همچنان مشغول کندن خندق بودند.

۵۳– تدبیر پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » تدبیر پیامبر

رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام روبه رو شدن با مشکلات، اهل طرح و ابتکار و صداقت بود، در تاریخ می خوانیم: قبایل

عرب دست به دست هم داده، کعبه را تجدید بنا نمودند ولی همین که کار به نصب حجرالاسود رسید هر قبیله ای بر دیگری پیشی می گرفت تا این سند افتخار به نام او ثبت شود. در این باره گفتگوها به خشونت انجامید و زمینه ای برای درگیری پیدا شد.

ص: ۱۱۰

شخصـی گفت: به جـای درگیری صبر می کنیم و اولین شخصـی که از درِ مسـجدالحرام وارد شـد او را حَکم و داور قرار می دهیم. ناگـاه دیدنـد که حضـرت محمـد صـلی الله علیه وآله وارد شـد، او را حکم و داور قرار دادنـد. پیامبرصـلی الله علیه وآله دسـتور داد پارچه ای آوردنـد و حجرالاسود را در میان آن نهادنـد و از تمام قبایل افرادی گوشه پارچه را گرفته، نزدیک کعبه آوردند، سپس شخص رسول الله صلی الله علیه وآله با دستان

مبارکش حجرالاسود را برداشتند و در جای خود نصب فرمودند و به غائله خاتمه دادند.

۵۴- قاطعیّت پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » قاطعیّت پیامبر

عدّه ای خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: ما به تو ایمان می آوریم به شرط اینکه:

۱- بت ها را عبادت کنیم.

۲- نماز نخوانیم.

امّا پیامبر صـلی الله علیه وآله نپذیرفت زیرا حاضـر نبود گوشه ای از مکتب آسیب ببیند گرچه به قیمت زیاد شدن پیروان باشد. این دیگراننـد که برای به دست آوردن پیروان زیادتر هر لحظه به شـکلی و نامی و آرمی تغییر روش می دهنـد و همچون تجار دنبال پیدا کردن مشتری هستند.

پیـامبر به کفـار می فرمود: «لکم دینکم و لِیَ دین»(۴۲۳) دین شـما برای شـما باشـد و دین من برای خودم. در صورتی که غیر انبیا در دین خود چندان استوار نیستند و به راه دشمنان می روند و یا به آنها متمایل می شوند و راه سازش و نرمش را در پیش می گیرند.

دشـمنان انبیا همواره می خواهنـد، پیامبران و پیروان آنها را به سازش بکشـند؛ قرآن مسـلمانان را از این نقشه آگاه می سازد و می فرماید: «ودّوا لو تدهن فیدهنون»(۴۲۴)

بدرفتاری زنان را باید در کنار نقاط مثبت و کمالات آنان حساب کرد و نباید انسان به خاطر ناراحتی و بدرفتاری، همسر خود را رها کند.

* پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: از ما نیست کسی که مال و ثروت داشته باشد ولی بر همسر و فرزندان خود سخت گیری کند.(۴۲۶)

* پیامبرصلی الله علیه وآله به خاطر وفاداری به همسرش خدیجه حتی بعد از مرگ او به زنانی که با خدیجه دوست بودند احترام خاصی می گذاشت.

* پیامبر فرمود: من نسبت به خانواده ام از همه بهتر رفتار می کنم.(۱)

۵۵- مهربانی با کودکان

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مهربانی با کودکان

نوزادی را برای دعا یا نامگذاری نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند، نوزاد دامن حضرت را نجس کرد، مادر کودک و اطرافیان به شدت ناراحت شدند، اما پیامبر فرمود: آزادش بگذارید، من لباس خود را می شویم امّا فریاد زدن شما باعث می شود که این کودک بی گناه بترسد.

* پیامبر صلی الله علیه وآله به اطفال سلام می کردند.

* نام اطفال و کودکان را محترمانه می بردند.

* به خصوص درباره دختران سفارش های خاصی می فرمودند و در مکتب او ارزش دادن به زن کاری پسندیده بود. در قرآن کریم آمده است: تولد دختر سبب عصبانیّت پدران می شد تا آنجا که از شدّت بغض رنگشان سیاه می شد: واذا بشّر احدهم بالانثی ظلّ وجهه مسودّاً و هو کظیم»(۴۲۸)

در چنین جوّی، احترام مخصوص به کودک و دختر بسیار چشمگیر و ارجمند است. آری، در زمانی که داشتن دختر ننگ بود، پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمود: بهترین فرزندان شما دخترانند و علامت خوشقدمی زن آن است که اوّلین فرزندش دختر باشد.(۴۲۹)

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله در خدمت آن حضرت نشسته بود که به او خبر دادند: همسر شما دختر آورده، او ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه وآله که این منظره را دید فرمود: زمین

آن حضرت با همسرانش چنان به عدالت رفتار می کرد که حتی در ایامی که بیماریش شدّت گرفته بود، بستر او را هر شبی در اتاق یکی از آنان قرار می دادند.

۱- ۴۲۷) وسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۲.

جایگاه او و آسـمان سایه بان او و روزی او هم با خداست، پس چرا تو ناراحت شدی؟ او همچون گلی است خوشبو که از آن استفاده می کنی.(۱)

فردی در محضـر پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله گفت: من هرگز کودک خود را نبوسـیده ام. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این علامت قساوت توست.

درباره عـدالت میان کودکان نیز تأکیـد و سـفارش فرمود که اگر یکی از آنها را در برابر دیگری بوسـیدی بایـد دیگری را نیز ببوسی.

روزی پیـامبر آبی آشامیـد، مقـداری آب ته ظرف بـاقی مانـد، کودکی که در آنجا بود گفت: یا رسول الله! بقیّه آب را به من بدهیـد. در همـان لحظه چنـد نفر بزرگسال گفتنـد: یا رسول الله! برای تبرّک باقی مانـده آب را به ما بدهیـد. پیامبر فرمود: اول نوبت کودک است. سـپس به او فرمود: آیا اجازه می دهی آب را به بزرگ ترها بـدهم؟ کودک پاسخ منفی داد. پیامبر آب را به کودک داد.

بعد از جنگ موته، در حالی که فرزندان جعفر طیّار را بر مرکب خود سوار نموده بود به استقبال سپاه اسلام رفت . سپس وارد مسـجد شد و بالای منبر قرار گرفت و در حالی که فرزندان جعفر روی پلّه های منبر بودند، در فضـیلت جعفر سـخنرانی فرمود. پس از آن نیز آنها را روی زانوی خود نشاند و دست نوازش بر سرشان کشید.(۲)

امام صادق علیه السـلام فرمود: پیامبر دو رکعت آخر نماز ظهر را بـدون انجام مسـتحبات، به سـرعت خواند. مردم پرسـیدند: یا رسول الله چه کاری پیش آمده است؟ فرمودند: مگر شیون و گریه کودک را نشنیدید.(۳)

روزی پیـامبر یکی از سـجده هـایش را خیلی طول داد. بعـد از نماز برخی گفتنـد: یا رسول الله! گمان کردیم وحی نازل شـده است. فرمودند: خیر، فرزندم حسن، در حال سجده بر دوشم سوار شد، صبر کردم او از شانه ام فرود آید.

هرگاه حسن وحسـین علیهما السلام برپیامبرصلی الله علیه وآله وارد می شدند، حضرت از جا برمی خاست وآنان را در آغوش می گرفت وبردوش خود سوار می کرد.(۴)

۵۶- مهمان نوازی پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » مهمان نوازی پیامبر

ص: ۱۱۳

۱- ۴۳۰) وسائل، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

۲- ۴۳۱) سیره حلبی، ج ۳ ص ۶۸.

۳- ۴۳۲) کافی، ج ۶ ،ص ۴۸.

۴- ۴۳۳) اخلاق نبوی به نقل از بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۵.

سلمان می گوید: به منزل پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شدم، متّکایی را که خود حضرت از آن استفاده می کرد پشت من قرار داد. جالب اینکه این عمل را نسبت به هر مهمانی انجام می داد. پیامبر برای میهمانان خود زیرانداز پهن می کرد و هنگام غذا خوردن تا زمانی که میهمان مشغول خوردن غذا بود، از سفره کنار نمی کشید.(۴۳۴)

روزی یکی از برادران و خواهران رضاعی پیامبر(۴۳۵) هرکدام جداگانه خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند امّا پیامبر نسبت به خواهر بیش از برادر احترام کرد، برخی دلیل این تفاوت را پرسیدند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: چون این خواهر احترام پدر و مادر خود را بیشتر رعایت می کرد من هم نسبت به او علاقه و احترام زیادتری دارم.(۱)

گاهی مهمانان حضرت بعد از صرف غذا از خانه بیرون نمی رفتند و همچنان مشغول گفتگو بودند ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله تحمّل می کردند تا آیه نازل شد که هرگاه مهمان پیامبر شدید پس از صرف غذا متفرّق شوید، زیرا نشستن بی مورد شما سبب بازداشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله از کارهای فردی و اجتماعی اوست که قهراً سبب آزار ایشان نیز می شود. «فاذا طعمتم فانتشروا ولامستانسین لحدیث»(۲)

۵۷- رفتار پیامبر با مخالفان

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » رفتار پیامبر با مخالفان

طبق فرمان خدا که دستور می دهد: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها»(۴۳۸) - اگر مخالفان تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب نزن و تمایل نشان بده - رفتار پیامبر با مخالفان، طبق همین آئین نامه بود، البته در سوره انفال آیه ۵۸ می خوانیم: هرگاه از توطئه دشمن و نداشتن حسن نیّت او بویی بردی، فوراً با اعلام قبلی، پیمان را لغو کن. این قرآن است که می فرماید: یهود و نصارا را در مسائلی که مورد توافق

هر دو دسته است به وحدت و همکاری دعوت کن:

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم»(۴۳۹)

۱- ۴۳۶) بحار، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

۲- ۴۳۷) سوره احزاب، آیه ۵۳.

به اهـل کتـاب بگو: بیاییـد در محور توحیـد و مبارزه با شـرک و طاغوت زدایی با هم توافق داشـته باشـیم. آری، وحـدت در توحید و نفی شرک در مکتب اسلام ارزش دارد.

در آیه ای دیگر می فرمایـد: از شـرکت در مجـالس مخالفـان که در بحث های بی منطق و باطل وارد می شونـد دوری کن تا شاید آنها مسیر خود را عوض نمایند: «واذا رایت الّذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره»(۴۴۰)

پیامبرصـلی الله علیه وآله سـخنان مخالفـان را چنـان گوش می داد که خیـال می کردنـد پیـامبر صـلی الله علیه وآله زود باور و سراپاگوش است، «ویقولون هو اُذن»(۴۴۱) ولی در عمل هرگز تحت تأثیر گفته ها و سوگندهای آنها قرار نمی گرفت.

برای مبارزه از همه نوع امکانات و تجهیزات نظامی اسـتفاده می کرد، تعلیم تیراندازی را حتی برای نوجوانان لازم می دانسـت و برد و باخت را در این زمینه جایز می شـمرد و می فرمود: به خاطر یک تیری که به سوی دشمن خدا رها می شود هم سازنده آن و هم رها کننده آن و هم کسی که آن را خریده و در اختیار سرباز اسلام قرار داده است، به بهشت می روند.

در برابر منافقـان می بینیم که ساختمـان مسـجد آنـان را خراب می کنـد و به هنگـام جنگ تبوک، منافقان در یک خانه تیمی مشـغول توطئه بودنـد پیـامبر که دیـد در این لحظه حساس دشـمن چنین طرحی می ریزد دسـتور داد خانه را بر سـر این منافقان خراب کردند(۴۴۲) و پیامبر نسبت به زنده آنان با شدّت رفتار کرد «واغلظ علیهم» و به مرده منافقان نماز نمی خواند. «لا تصلّ علی احد منهم مات ابدا»(۴۴۳)

سـستی و بی تفاوتی در قاطعیت مکتبی او راهی نـداشت ابولهب عموی پیامبر بود امّا سوره «تَبت» با لحن تنـدی درباره او نازل شـد، آری، دست کارشـکن بایـد قطع شود گرچه عموی پیـامبر باشـد. در این زمینه فرمـان صـریح در قرآن آمـده که پیـامبر و مؤمنان حق استغفار برای مشرکان ندارند گرچه این مشرکان از بستگان آنها باشند:

«ما کان للنبیّ والذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی»(۴۴۴)

در آیات متعدّدی خداوند پیامبرش را دلداری می دهد که مبادا تلاش و توطئه دشـمن در اراده تو اثر بگذارد، تو از آزار آنها چشم بپوشی و بر خدا توکل نما:

«ودع أذاهم و توکلّ علی اللّه»(۴۴۵)

ص: ۱۱۵

و هرگز غم مخور و از مکر و حیله آنها به خود سخت نگیر:

«ولاتحزن علیهم ولاتک فی ضیق مما یمکرون»(۱)

ما از تمام نقشه های سرّی و علنی دشمنان تو آگاهیم:

«انّا نعلم ما یسرّون و مایعلنون»(۲)

وظیفه تو صبر و تسبیح خداست:

«فاصبر علی ما یقولون و سبّح بحمد ربّک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب»(۳)

روزی یکی از دشمنان رسول خدا بر حضرتش وارد شد و به جای «السّلام علیک» گفت: «السّام علیک» یعنی مرگ بر تو، و با کمال جسارت این کلمه را چند مرتبه تکرار کرد ولی پیامبر با داشتن قدرت انتقام تنها با کلمه «و علیک» به او پاسخ دادند. بعضی از حاضران که خیلی ناراحت شده بودند به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردند: چرا جواب این همه توهین او را ندادی؟! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: با همان کلمه

«علیک»، - آنچه می گویی بر تو است، - جواب دادم.(۴)

۵۸- امان دادن به دشمن

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » امان دادن به دشمن

در سال هشتم هجری پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ارتشی از مدینه بسیج نمود و مکه را فتح کرد و بت ها را درهم کوبید، پس از فتح مکه سخت ترین دشمنان خود را عفو نمود حتی زن کافری را که با تهیّه غذای مسموم، توطئه قتل رسول خداصلی الله علیه وآله را چیده بود بخشید.

یکی از سران بت پرست به نام صفوان که از قبیله بنی امیه بود به شهر جدّه که در چند فرسخی مکه است فرار کرد، برخی نزد رسول خدا آمدند و برای او امان نامه ای درخواست کردند، پیامبر صلی الله علیه وآله عمّامه خود را برای او فرستاد تا با این نشانه در امان باشد و به مکه وارد شود. صفوان از جدّه برگشت و خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و گفت: دو ماه به من مهلت دهید تا فکر کنم پیامبر چهار ماه به او

مهلت داد. صفوان که در بعضی آمد و رفت ها همراه و در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار می گرفت جذب این مکتب و رهبر شد و با اختیار اسلام را پذیرفت.

۱- ۴۴۶) سوره نحل، آیه ۱۲۷.

۲- ۴۴۷) سوره یس، آیه ۷۶.

۳- ۴۴۸) سوره ق، آیه ۳۹.

۴- ۴۴۹) کافی، ج ۲، ص ۵ .

در آیه ششم سوره توبه درباره امان دادن به دشمن و پناهندگی او سخن به میان آمده و در فقه اسلامی نیز ضمن مباحث جهاد بحثی پیرامون امان دادن مطرح است که نقل آن در اینجا ضرورتی ندارد.

۵۹- صفات دیگری از پیامبر

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » صفات دیگری از پیامبر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله روی فرش ساده و حصیر می خوابید، کفش و لباس خود را وصله می زد، گاهی که به او توهین می شد با تبسّم یا عفو برخورد می نمود، شخصاً به بازار می رفت و نیازمندی های خود را به خانه می آورد و در کارهای خانه کمک می کرد.

«اَنس» می گوید: سالها در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله بودم و هرگز از من انتقاد و گلایه ای نکرد. به دست خود شیر می دوشید. به اطفال سلام می کرد. دعوت برده ها را می پذیرفت. از غذایی که میل نداشت مذمّت نمی کرد. درباره مسواک و استفاده از عطر و به جای آوردن غسل جمعه و اصلاح سر و صورت خود و پوشیدن لباس سفید، عنایت و دقّت خاصّی داشت.

در حال غذا خوردن به چیزی تکیه نمی داد تا در کنار نعمت های خدا قیافه متکبّرانه به خود نگیرد.

از حشمت های ظاهری تنفّر داشت، لذا اجازه نمی داد کسی پشت سر او به عنوان همراه، راه بیفتد.

هرگاه سواره بود و کسی می خواست دنبال او بیاید، می فرمود: یکی از این سه کار را بکن یا جلوتر از من برو و من پشت سر تو بیایم یا من می روم وشما بعداً بیایید ویا اینکه دو نفری سوار مرکب می شویم.

وقتی برخی از زنان پیامبر از او درخواست کرند که از غنائم به دست آمده به ما هم بدهید و به او عرض کردند: تا کی وضع ما باید این قدر ساده باشد؟ پیامبر ناراحت شد و فرمود: زندگی من زندگی ساده ای است اگر می خواهید با من زندگی کنید، صبر کنید و اگر نمی خواهید، من حاضرم شما را طلاق دهم.

یک بار وارد خانه دخترش فاطمه شد، دید او دستبندی به دست کرده و پرده جدیدی آویخته، پیامبر بدون آن که حرف بزند برگشت. فاطمه زهراعلیها السلام متوجه قضیه شد وفوراً پرده ودستبند را خدمت پیامبر فرستاد و پیام داد که به هر نحو صلاح می دانید، به مصرف برسانید.

رسول خداصلی الله علیه وآله در حضور کسی لباس خود را از تن بیرون نمی کرد.

پیش کسی پای خود را دراز نمی کرد.

با گشاده رویی صحبت می کرد و به همه افراد توجّه می فرمود.

گاهی برای فهماندن مطلب، آن را تا سه بار تکرار می فرمود.(۴۵۰)

صدا زدن و جواب دادن او هر دو همراه با احترام بود، حتی نسبت به زنان و کودکان.(۴۵۱)

از بیماران عیادت و دلجویی می کرد.(۴۵۲)

هنگام خروج از خانه، خود را آماده و زینت می کرد.(۴۵۳)

نیکوکاران را پاداش می داد، روزی شخصی را در حال نماز دید که با جمله هایی بسیار پر مغز و زیبا با خدای متعال راز و نیاز می کند. فرمود: نمازش که تمام شد او را نزد من آورید. وقتی به حضور حضرت رسید، حضرت سکّه طلایی به او هدیه داد و فرمود: «وهبت لک الذهب لحسن ثنائک علی الله»(۴۵۴) چون حال خوشی داشتی و خدا را به نیکویی حمد و سپاس می کردی این سکّه را به تو بخشیدم.

هنگام خوردن آب و غذا، «بسم اللّه» و بعد از آن «الحمد للّه» می گفت.(۴۵۵)

نمی نشست و بر نمی خاست جز با ذکر خدا.

روزی به کارگری برخورد که بر اثر کار بسیار پینه بر دست داشت، دست های او را در دست گرفت و بر آنها بوسه زد.(۴۵۶)

به اشخاصی که مورد احترام واعتماد مردم بودند، احترام می گذارد و گاهی مسئولیت امور را به همان شخص مورد نظر واگذار می کرد.

نسبت به کارهای نیک و بد بی تفاوت نبود بلکه هم اهل تشویق بود و هم اهل انتقاد.

به خاطر شدّت علاقه ای که به هدایت مردم داشت به قدری می سوخت که آیه نازل شد ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به دردسر و مشقت اندازی: «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی»(۴۵۷)

در مجلس چنان با یک یک مردم گرم می گرفت که هر کدام خیال می کردند نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله تنها اوست.

گاهی بعضی از یاران آن حضرت از ایشان درخواست می کردند که به دشمنان خود نفرین کند اما او حاضر نمی شد و دعای او این بود که خداوندا! این مردم را هدایت فرما.

ص: ۱۱۸

چون با کسی دست می داد تا او دست پیامبر را رها نمی کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله دست خود را عقب نمی کشید.

تـا آنجـا که ممکن بود سائل را رد نمی کرد حتی روزی زنی فرزنـد خود را نزد پیامبر صـلی الله علیه وآله فرسـتاد و گفت: به حضـرت بگو پیراهن خود را به من عطا کن. فرزندش خدمت حضرت رفت و تقاضای پیراهن نمود، پیامبر پیراهن خود را به او داد ولی آیه نازل شد که: «لا تبسطها کل البسط»(۱)

۶۰- پاسخی به تهمت ها

اصول عقائد اسلامی (نبوت) » پاسخی به تهمت ها

راستی اسـلامی که پیامبرش به جای دو ماه، چهار ماه به دشـمن مهلت می دهد و در فتح مکه خانه بزرگ ترین دشمن خود را مرکز أمن قرار می دهد و همه مخالفان را می بخشد و پانزده سال زیر انواع شـکنجه ها و محاصـره ها استقامت می کند، آیا به خاطر فرمان دفاع در برابر هجوم دشـمن یا به دلیل صدور دسـتور جهاد آزادی بخش - که از مسـلمانان می خواهد برای نجات مردم از یوغ ابرقدرت ها و برداشتن خارهای سرراه و آزاد

کردن فکرها و مغزها - بایـد با انواع تهمت های ناجوانمردانه مورد هجوم قرار گیرد؟!حق نداری هرچه داری در راه خدا انفاق کنی.

وارد مجلس که می شد، در قسمت پائین می نشست؛ هدیه را هرچند کم بود می پذیرفت.

هرگاه یکی از مسـلمانان و اصـحاب خود را نمی دید فوراً سراغ او را می گرفت و اگر در مسافرت بود برایش دعا می کرد، و اگر مریض بود به عیادتش می رفت.

در جلسات، دایره وار می نشست که بالا و پائین آن معلوم نباشد.

در اجرای قانون، میان هیـچ کس فرقی نمی گذاشت و لذا وقتی یکی از یارانش واسـطه شد که قانون و حدّ خدا در مورد زنی از قبیله های معروف و سرشـناس اجرا نشود، فرمود: به خـدا سوگنـد اگر دخترم دزدی کنـد حـد خدا را در مورد او جاری می کنم و در اجرای قانون میان انسان ها هرگز فرقی نمی گذارم.

پیامبر درباره اُسرا و بردگان فوق العاده سـفارش می کرد. او با زن اسیری ازدواج نمود که این عمل سبب محبّت مردم به اُسرا و شخصیّت آنان شد. و به همین خاطر مسلمانان، بسیاری از اسیران را آزاد کردند. رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمود: از همان لباس و غذای خود به آنان بدهید و نام آنها را با کلمه جوانمرد صدا بزنید، تا احساس ناراحتی نکنند.

بـا غنی و فقیر یکسان برخورد می نمود. در گفتگوها از جـدال و سـخنان غیر لازم خودداری می کرد. هرگز دنبال عیبجویی و بدگوییِ این و آن نبود و از قهقهه و خنده بلند دوری می کرد.

۱– ۴۵۸) سوره اسراء، آیه ۲۹.

دشـمنان اسـلام گاهی می گویند: اسلام به زور شمشیر پیش رفت؛ در حالی که طبق آمار، تعداد مقتولان در جنگ های زمان پیامبر صلی الله علیه وآله به قرار ذیل است:

۱- در جنگ بدر، تعداد مقتولان از ۸۴ تا ۸۶ نفر ذکر شده است.

۲- جنگ احد: از ۷۰ تا ۱۰۹ نفر.

۳- جنگ خندق: از ۹ تا ۱۱ نفر.

۴- جنگ بنی قریظه: از ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر.

۵ - جنگ بنی المصطلق، از ۱۰ تا ۱۲ نفر.

۶- جنگ خیبر: از ۳ تا ۹۶ نفر.

۷- جنگ موته: از ۳ تا ۲۱ نفر.

۸ - جنگ فتح مکه: از ۲۱ تا ۳۹ نفر.

۹- جنگ حنین و طائف: از ۸۵ تا ۱۱۲ نفر.

۱۰- مقتولان بقیه جنگ ها را از ۱۱۹ تا ۳۳۳ نفر گفته اند.

این آمار از کتاب نگرشی کوتاه به زندگی پیامبراسلام صلی الله علیه وآله به نقل از کتاب های: تاریخ طبری، طبقات یعقوبی، بحار و سیره ابن هشام است که مجموعاً آمار همه مقتولان از ۱۱۰۳ تا ۱۷۲۴ نفر بیشتر نیست.

دشـمنان اسـلام گاهی نیز ازدواج های متعـدّد پیامبر را بهانه قرار می دهنـد و او را در نظر برخی از مردمِ بی اطلاع، اهل هوس معرّفی می نماینـد و تعداد ازدواج های او را زیر سؤال می برند، در حالی که پیامبر صـلی الله علیه وآله از سـنین جوانیِ خود تا پنجاه سالگی (حـدود بیست و پنـج سال) تنها با خـدیجه زنـدگی کرد و در ابتـدای ازدواج، پیامبر بیست و پنـج ساله و خدیجه چهل ساله بود و ازدواج هم با پیشنهاد خدیجه

انجام گرفت، خدیجه خواستگارهای خود را چون می دانست به خاطر وضع مالی به سراغش آمده اند رد می کرد.

پیشـنهاد خدیجه از یک سو به خاطر شـناخت امانت و صداقت حضرت محمد صلی الله علیه وآله بود و از سوی دیگر به خاطر خبرهایی بود که از عموی خود «ورقهبن نوفل» در مورد پیشـگویی های پیامبران گذشـته و بشارت ظهور محمـد صـلی الله علیه وآله و همسری خدیجه با او شنیده بود.

پیامبر صـلی الله علیه وآله حـدود بیست و پنـج سال تنها با خـدیجه زندگی کرد و از مال او جز در راه توحید و نجات مردم از

ظلـم و جهـل و تفرقه اسـتفاده نكرد و بـا اينكه بهـترين دخـتران حاضـر به ازدواج بـا او بودنـد او نمی پـذيرفت؛ همسـران ديگر پيامبرصـلی الله عليه وآله همه بعد از خديجه و پس از سن پنجاه سالگیِ پيامبر به ازدواج در آمدند آن هم نوعاً زنان سالخورده و شوهر از دست داده و يتيم دار بودند و زندگی با

آنان عيش و لذت نداشت بلكه رياضت به حساب می آمد.

ص: ۱۲۰

زنان پیامبر صلی الله علیه وآله دارای سلیقه های گوناگونی بودند که هرگز زمینه ای برای رفاه باقی نمی گذارد.

بعضی از این همسران، شوهرانشان را در جنگ با کفار از دست داده، بی سرپرست و یتیم دار بودند واگر به قبیله خود برمی گشتند او را به کفر برمی گرداندند و ازدواج پیامبر با آنها برای سرپرستی و پیشگیری از چنین خطرهایی بود. نظیر ازدواج با «سوده» که پس از مهاجرت به حبشه شوهرش وفات کرد و بدون سرپرست ماند.

«امّ السلمه» زن دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله بود که هم پیر بود و هم یتیم دار.

«زینب» دختر عمّه رسول خدا صلی الله علیه وآله زن دیگر آن حضرت است که ابتدا همسر زید بود ولی این ازدواج دوام نیاورد و به طلاق کشیده شد و پیامبر صلی الله علیه وآله به فرمان خدا با زینب ازدواج کرد تا یک روش غلط از بین ببرد و آن روش باطل این بود که در جاهلیّت، ازدواج با زن فرزند خوانده را ممنوع می دانستند و چون زید پسر خوانده پیامبرصلی الله علیه وآله بود، طبق رسوم جاهلیّت نباید پیامبر صلی

الله علیه وآله همسر طلاق گرفته او را به عقد خود در آورد اما خداوند فرمان ازدواج داد تا این روش غلط به دست خود پیامبر کوبیده شود.

«جویریه» یک زن اسیر بود که پیامبر با او ازدواج کرد و مسلمانان به احترام پیامبر با اسیران مهربان تر شدند وبسیاری از آنان را آزاد نمودند.

به خاطر پیوند با قبایل بزرگ عرب و جلوگیری از کارشکنی های آنان و حفظ سیاست داخلی، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با عایشه، حفصه، امّ حبیبه، صفیّه و میمونه ازدواج کرد.(۴۵۹)

کوتاه سخن آنکه اکثر زن های پیامبر صلی الله علیه وآله بیوه بودند و دوران جوانی و نشاطشان گذشته بود و هر کدام یکی دوبار ازدواج کرده و یتیم دار بودند و ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان بعد از سن پنجاه سالگی بود که پیامبر نام و نشانی پیدا کرده بود و بهترین دختران حاضر به ازدواج با او بودند و این خود بزرگ ترین دلیلی است که ازدواج های رسول خدا روی مصالح و اهداف مقدس بوده و هرگز تهمت

هوسرانی و غیره به پیامبر صلی الله علیه وآله نمی چسبد.

اضافه بر اینها، پیامبر با داشتن زنان متعدّد اکثر شب را با خدا خلوت می کرد تا حدّی که فرمان آمد: «کمی بخواب».(۴۶۰) این ما هستیم که با داشتن یک همسر خدا را فراموش می کنیم. تعدّد همسر اگر جلو رشد، معنویّت، جهاد، عبادت و رسیدگی به وضع جامعه و دردمندان را نگیرد و اگر به آنان بی عدالتی

نشود بلکه سبب سرپرستی و مایه عزّت و نجات آنان بشود هیچ مانع عقلی در کار نیست. اگر گاهی تعدّد همسر در نظرها بد جلوه می کند به یکی از چند دلیل است:

۱- مرد حق همسران را عادلانه نمی پردازد.

۲- هدف مرد از تعدّد همسر، هوسبازی است نه اهداف مقدّس.

۳- استعدادهای دیگر مرد، تنها صرف زن داری می شود.

ولی اگر تعدّدی بود و موانع فوق نبود اشکالی نخواهد داشت صرف نظر از اینکه در طول تاریخ، معمولاً آمار زنان بی شوهر از مردان بی همسر به مراتب بیشتر است، راه دور نرویم در همین کشور خودمان چندین هزار مرد زن دار شهید شدند که زنان آنان بیوه هستند. بگذریم که عدّه ای از آنان به هر دلیل مایل به ازدواج نیستند اما نمی توان نیاز طبیعی و عاطفی و اجتماعی دسته دیگر را نادیده گرفت. این از یک سو، از سوی

دیگر یتیمان به سرپرست نیاز دارند. بنابراین اصل طرح تعدّد همسر اشکال ندارد لکن عوارضی دارد که آن عوارض و هوسبازی ها و بی عدالتی ها از یک سو و توقّعات نابجای بعضی از زنان از سوی دیگر مسأله را به صورت حادّی درآورده است.

ص: ۱۲۲

از کوه و با دوست نرم تر از آب است؛ در گذشتن از حق شخصی خود، از سرسخت ترین دشمن خود به راحتی می گذرد ولی در مقام اجرای

قانون به قدری قاطع است که سوگند یاد می کند: اگر دخترم هم خلافی کند او را با حدود الهی ادب می کنم.

در زمانی که کمتر کسی خواندن و نوشتن می دانست، پیامبر فرمود: «طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم و مسلمه»(۴۶۲).

و هنوز با گذشت چهارده قرن، درباره اهمیت علم شعاری رساتر از این شعار نیامده است.

در زمانی که به خاطر کشته شدن یک نفر از یک قبیله، تمام افراد آن قبیله به خونخواهی قیام می کردند و چندین نفر از قبیله قاتل را بی گناه می کشتند و بی رحمی در حدّ اعلای خود بود در چنین شرایطی پیامبر دستور می دهد که اگر کسی حیوان خود را - گرچه در سفر مکه - آزار دهد گواهی آن شخص از اعتبار می افتد زیرا کسی که حیوان را خسته کرده قساوت قلب دارد و قبول شهادت از چنین کسی نارواست. آری، این دستورات و

لطفی که در آنها موج می زند رمز حیات آن ملت مرده شد:

«دعاکم لمایحییکم»(۴۶۳)

او شما را دعوت کرد به چیزهایی که شما را زنده می کند.

بی جهت نیست که خدا می فرماید:

«من یطع الرسول فقد اطاع الله»(۴۶۴) هرکه از پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده است.

«و ما ینطق عن الهوی»(۴۶۵) او از روی هوا و هوس، هرگز چیزی نمی گوید.

«انک علی صراط مستقیم»(۴۶۶)

پیامبر دائماً در خط مستقیم است.

چگونه می توان سیره کسی را نوشت که مورد تأیید ویژه خداست:

«وینصرک الله نصراً عزیزاً»(۴۶۷)

چگونه با نوشتن چند سطر می توان پیامبری را معرفی کرد که خدا نام و مکتبش را بلند و عزیز داشته است: «ورفعنا لک ذکرک»(۴۶۸)

مگر می توان در جزوه ای کوچک اخلاق کسی را منعکس کرد که خدا درباره اش فرموده است:

«انّک لعلی خلق عظیم»(۴۶۹)

تو بر خلق بزرگی هستی.

همین قرآنی که از دنیا با کلمه «متاع قلیل» یاد می کند، خلق پیامبر را با کلمه «عظیم» توصیف می نماید.

چگونه می توان از پیامبری مدح کرد که خدا به او در دنیا کوثر و خیر زیاد عطا کرده: «انّا اعطیناک الکوثر»(۴۷۰) و در آخرت هم به او مقام شامخ شفاعت مرحمت نموده است.

چه بگویم درباره کسی که تولدش شعله های آتشکده فارس را خاموش کرد و بعثتش شعله های فساد را. تولّدش پایه های کاخ کسری را تکان داد و بعثتش قلب و مغز افراد آماده را.

چه بنویسم درباره کسی که قرآن او را برای تمام جهانیان رحمت دانسته است: «رحمه للعالمین»

چه بگویم درباره کسی که در عظمت به جایی رسید که به معراج رفت و مهمان خدا شد. کسی که می فرماید: اگر برده ای مرا برای غذای ساده ای در فاصله دوری دعوت کند می پذیرم.

در عظمت او همین بس که برای سفر آسمانی اش بُراق و مرکب آسمانی حاضر می شود، امّا فروتنی اش تا آنجاست که بر الاغ بی جهاز سوار می شود.

در عظمتش باید بگوییم: جبرئیل از طرف خدا به او سلام می رساند و در تواضعش باید بگوییم: به کودکان مکه سلام می کرد.

به هنگام سجده، پیشانی و قلب خود را تسلیم خدا می کرد و در همان حال، کودکان خانه که پیامبر را در سجده می دیدند بر پشت او سوار می شدند و آن حضرت سجده را طولانی می کرد تا بازی بچه ها بر هم نخورد.

الله اکبر! در یک لحظه، هم با خدای هستی به راز و نیاز مشغول می شد و هم بازی کودکان را پاس می داشت و مهر و عاطفه نسبت به آنان را از دست نمی داد... .

همه ابعاد شخصیّت آن عزیز را نمی توان نوشت، نمی توان گفت و نمی توان تصور کرد.

دنیا باید این احترام به کودک را مشاهده کند و از شعارهای بی محتوای خود برای حقوق انسان و زن و کارگر و کودک شرمنده شود...

در معاشرت ها مزاح می کرد اما هرگز از مرز حق هرگز خارج نمی شد، در فوت کودکش ابراهیم اشک می ریخت ولی

هرگز سخنی برخلاف حق نمی گفت.

سحرها با خدا مناجات می کرد و روزها با اصحاب خود مسابقه می گذارد. برای کودکان اصحاب مسابقه ترتیب می داد و برای برنده مسابقه، جایزه تعیین می کرد. اما چه مسابقه ای؟ مسابقه ای

که اسب سوار و تیرانـداز آن فردا برای دفـاع از مکتب و مبـارزه با سـتمگر به درد بخورد، نه مسابقه ای که دردی از جامعه دوا نکند و گرهی را نگشاید. امّا چه جایزه ای می داد؟ درخت خرما چیزی که چوب و برگ و میوه اش هیزم و

سایه و غذاست، جایزه ای تولیدی نه مصرفی.

از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم این سـطرها را با تمام سادگی ای که دارد با عنایت بخوانید زیرا هر سـطر آن مضـمون یک حدیث آموزنده است.

۲۳/۱۰/۸۲

ص: ۱۲۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹